

مرده ده آن زندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از
ابوالحسن بنی صدر

سنت، دین، دولت و ایرانیت

پرسشها از دانشجویانی است که در ایران، برنامه سیمای
سپیده استقلال و آزادی را دیده اند:

● پرسش اول در باره «حکومت اسلامی»:

دختری دانشجویم و یک سؤال دارم: آیا حضرت محمد در
مدینه حکومت اسلامی برآه انداختند و از طرف خدا مامور تشکیل
حکومت شدند؟ نظر شما آقای بنی صدر در باره اینکه مسلمانها در
آینده کشور را اداره کنند ولی اخوندها نه چیست؟ چون که مردم
مسلمانند و باورشان را هم به این راحتی عوض نمی کنند. چه کنیم
که در عین اینکه کشور ایران کشور مسلمان می ماند، اخوندها مثل
حالا حاکمیت را قبضه نکنند؟

* پاسخ به پرسش اول: مردم سالاری شورائی یا جمهوری
شهروندان:

۱ - نخست بدانیم که دولت غیر از حکومت است. دولت
مجموعه قوا و یا ارکانی است که وقتی بر پایه حقوق ملی و حقوق
انسان و بر اصل حاکمیت جمهور مردم شکل می گیرد، فاقد مرام
می شود. مرام دولت همان اصول راهنمای حاکمیت ملت و
حقوق ملی و حقوق انسان و جانداران و طبیعت است. در عوض،
جامعه در توحیدی که بدان حیات یافته و به حیات تاریخ
بخشیده است، در برگیرنده گرایشهای فکری گوناگون و نیز
هویت های نسبی است. حکومت از اکثریت این گرایشها
نماینده می کند و به ضرورت، صاحب مرام است.
از این رو، دولت می باید از هر دین و مرامی خالی باشد. از
جمله، به دو دلیل، جدائی دین و مرام از دولت ضرور است:

در صفحه ۲

« ۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین
سالگرد تولد دکتر محمد مصدق »
زندگینامه دکتر محمد مصدق (۵۱)



جمال صفری

جنبش جنگل برضد سلطه روس و انگلیس در ایران

محمد قلی مجد در کتاب « انگلیس و اشغال ایران در جنگ
جهانی اول » می نویسد: نهضت جنگل که تحت رهبری میرزا
کوچک خان هدایت می شد، واقعی ترین نهضت ملی آزادی
ایران بود. جنگلی ها ابتدا در برابر قوای روس ایستادند، و بعد
از تهاجم انگلیسی ها به شمال ایران در مقابل مهاجمان جدید
قد علم کردند، ولی انگلیسی ها نهایتاً انتقام هولناکی از آنها
گرفتند. پس از کودتای فوریه ۱۹۲۱ که رضا میر پنج - بعدها رضا
خان و در سال ۱۹۲۵ رضا شاه پهلوی - را به قدرت رساند. میرزا
کوچک خان در محاصره نیروهای رضاخان قرار گرفت
و در زمستان سال ۱۹۲۱ در کوهستانهای گیلان جان باخت. سرش
را از بدن جدا کردند و به تهران آوردند و برای عبرت دیگران
در معرض دید عموم گذاشتند. اما میرزا کوچک خان به قهرمان
ملی برای ایرانی ها مبدل شد. (۱)

ابراهیم فخرايي درباره نقش مفاخر الملک نو کروسر سپرده روس
ها اینگونه شرح می کند: توسعه و الحاق روز افزون افراد (جنبش
جنگل) باعث شد که اولیاء امور (روسیه) مسئله « دسته مسلح » را
جدی تر از آنچه هست تلقی کنند و وعده بیشتری را برای قلع
و قمع آنان بفرستند.

مفاخر الملک رئیس شهربانی رشت داوطلب این مأموریت شد
و تعهد نمود که ریشه فساد را از بیخ و بن براندازد و تکرانهای
موجود را بر طرف سازد و در اجراء این منظور اردوئی مرکب
از چند صد نفر تفنگ چی و چویدار و شاطر و فراش و آبدارخانه
و قبل منقل حتی کنده و زنجیر و جوب و فلک و چند خورار طناب
آماده و عازم پسیخان گردید.

در صفحه ۱۱

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۸۰۲ ۱ تا ۱۴ خرداد ۱۳۹۱

جنگ یا صلح؟

◀ بی کفایتی رهبر - گفتگو بر سر اتم و تشدید رویارویی ها در رژیم

- آغاز پایان یا ادامه بحران؟: ص ۴

◀ «این فقه» - بحران تمدنی و نیاز به توحید؟ - جنگ عمومی

با «اسلام گرائی سیاسی»: ص ۷

◀ جهانگیر گلزار: معیشت مردم، بن بست بیکاری و راه خروج

از بن بست - بخش دوم: ص ۱۰

◀ وقتی رژیمی مجازات اعدام را اصل می کند، مرگ خویش را

اعلام می کند: ص ۱۰

انقلاب اسلامی: در ۱۴ ماه مه، خبر از نگرانی اسرائیل از انجام گرفتن توافق بغداد و از دست رفتن «خطر ایران» داده
شد. در فصل اول، گزارشها و خبرها و نظرها در باره «رهبر» و بی کفایتی او و تشدید رویارویی ها در درون رژیم و
خلاء فکری در قلمروهای اسلامی و غرب و آنچه ادگار مورن بحران تمدنی می خواند و ماجرای اتحاد عربستان و
بحرین و سرانجامی که گفتگو بر سر اتم می تواند پیدا کند و... را گرد آورده ایم.
در فصل دوم، شدت گرفتن اسلام و بیگانه ستیزی در غرب و ربط آن هم با خشونت گرائی بنام اسلام و وجود
رژیمی چون رژیم مافیاهای نظامی - مالی و سازمانهایی چون القاعده و هم خلاء فکری در غرب که آن را بیان های
قدرت افراطی، راست افراطی، پر می کنند را از رهگذر خبرها و داده ها و نظرها، شفاف نمایانده ایم.
در فصل سوم، قسمت دوم نوشته گلزار در باره بیکاری و راه حل پیشنهادی و در فصل پنجم، خبرهای تجاوزهای
رژیم به حقوق انسان را از نظر خوانندگان گذرانده ایم:

در صفحه ۴

آرش پارسی

چرا سکولاریسم دولتی و لائیسیته اجتماعی خطرناک است؟

در این نوشتار کوتاه، برای پرسش مهم و استراتژیک زیر،
پاسخی مستدل خواهیم جست:

چرا ایده سکولاریسم دولتی خطرناک است و لائیسیته
اجتماعی ناممکن؟

سکولاریسم:
ابتدا شرح مختصری از معانی مختلف «سکولاریسم» را به
نقل از کتاب «لائیسیته چیست؟» نوشته آقای شیدان وثیق
می آورم تا اشتباه فاحشی که نزد بخش بزرگی از نیروهای
سیاسی ایرانی در برداشت از این واژه وجود دارد مشخص
گردد:

در صفحه ۱۶

علی شفیعی

اسلام، محل عقده گشائی روانشناسی ایجاد نفرت عمومی نسبت به اسلام و مسلمانان (۱)

بیش از سه دهه است که دین اسلام بیشتر از گذشته های دور
خود، شدت محل عقده گشائی گشته است. چه در کشورهای
اسلامی و مسلمان نشین و خواه در جوامع مغرب زمین، نزاع بر
سر اسلام و با اسلام و مسلمانان به اوج خود رسیده است.
از میهن خودمان ایران شروع کنیم: پس از وقوع انقلاب
اسلامی در سال ۵۷ تمامی کسانی که عقده بدست آوردن قدرت،
بیمار و بی آزرم شان کرده بود، بیکباره اسلام را محل عقده
گشائی خویش و کسب قدرت یافتند.

در صفحه ۱۴

دوستان محترم و خوانندگان این نشریه بصورت چاپی و اینترنتی!
ما را برای ادامه انتشار نشریه، با کمک مالی خود یاری فرمائید!



سنت، دین، دولت و ایرانیت

سنت را ندارد. نوزاد غافل از حقوق ذاتی خود بار می آید و از آغاز زندگی تا پایان آن، کارش تنظیم رابطه با قدرت است.

۲/۱ - سنت غفلت از حقوق ذاتی و پندار و گفتار و کردار را ترجمان این و آن نوع تنظیم رابطه با قدرت کردن، همراه می شود با سنت دیگری که دین تکلیف مدار و از خود بیگانه در بیان قدرت است. در واقع، وقتی سنت تنظیم رابطه با قدرت می شود، انسان فاقد حقوق ذاتی اما دارای تکالیف می گردد. بدین سان، این رابطه با قدرت است که انسانها برای مشروعیت بخشیدن بدان، نیازمند توجیه شرعی می شوند و آن را می سازند.

۳/۱ - و سنت غفلت از حقوق و سنت دین تکلیف مدار، همراه می شود با سنت سومی که ساخت دیربای بنیادهای جامعه (دولت و روحانیت و تعلیم و تربیت و خانواده و تاسیسات اجتماعی و اقتصادی و نظامی دیگر و تاسیسات هنری و...) است. در جامعه های دارای نظام اجتماعی قدرت محور، همه بنیادها، بر مدار قدرت، ساخت گرفته اند. انسان وسیله این بنیادها و قدرت هدف آنها است.

۴/۱ - گذشته گرایی (دو نوع سلطنت مدار و دین مدار در پرشش دانشجوی گرامی آمده اند)، سنت چهارمی است که گویای دو نوع تنظیم رابطه بر قدرت است. عمل به این سنت به اینست که حال و آینده تکرار گذشته بگردد و گذشته بی کم و کاست ادامه بیابد.

۵/۱ - گذشته گرایی با سنت مکان و موقع اجتماعی پایا که فرآورده رابطه با قدرت است، همراه است: سلسله مراتب اجتماعی، قشر و گروه بندی ها، مرزبندی های جنسی و قومی و ملی، چون گذشته می باید برجا بمانند. اگر هم تغییرها، تغییرهای رابطه با قدرت باشند، برغم جا به جایی ها، سلسله مراتب و مرزبندی ها برجا می مانند. تنها وقتی تغییر، تغییر رابطه با قدرت به رابطه با استقلال و آزادی و دیگر حقوق ذاتی انسان می گردد، سلسله مراتب و مرزبندی هائی که قدرت (= زور) ایجاد کرده است، از میان بر می خیزند.

۶/۱ - تولید و بکار افتادن نیروهای محرکه رابط مستقیم دارد با اندازه بسته و باز بودن نظامی اجتماعی. در نظامهای اجتماعی قدرت محور، وقتی بسته اند، نیروهای محرکه به میزان بسیار کم تولید می شوند و بکار می افتند. از این رو، سنتهای ناظر به تولید و مصرف و مالکیت، بی تغییر می مانند. جامعه های دارای نظامهای اجتماعی بسته، یکی از دو سرنوشت را پیدا کرده اند: از میان رفته اند و یا به اندازه ای که بتوانند ادامه حیات بدهند، باز شده اند.

در حقیقت، سنتهای که جز تنظیم دیربای رابطه با قدرت نیستند، ویرانی بر ویرانی و مرگ بر مرگ می افزایند و هرگاه انسانها تغییر نکنند و تغییر ندهند، زندگی جامعه آنها بسر می رسد. چنانکه در حال حاضر، جامعه بشری با خطر مرگ محیط زیست و از میان برخاستن زندگی جانداران روبرو است. حال اگر به تاریخی مراجعه کنیم که ما انسانها هستیم، درمی یابیم که طرزفکرهای ما را انواع بیان های قدرت تشکیل می دهند که نه آئین های زندگی، که، آئین های چگونه مردن هستند. در ایران، بیان قدرتی که دین، ولایت مطلقه فقیه است، نوعی از آئین چگونه مردن است و در غرب، مصرف انبوه کن!؛ چون زندگی کوتاه است و مرگ در کمین، نوعی دیگر از آئین مرگ است.

سنتهای بالا روشن می گویند که در ازای یک سنت که سنت آگاهی بر حقوق و عمل به حق است و همواره نو، سنتهای دیگر انسانها را در بندگی قدرت نگاه می دارند. این دو نوع سنت ها ضد یکدیگر هستند. پس، جامعه ای که بخواهد راه و روش چگونه زیستن را بیاموزد و بکار برد، یعنی بیان استقلال و آزادی را اندیشه راهنما کند، ناگزیر می باید سنت شعور بر حقوق ذاتی و عمل به این حقوق را ایجاد کند و سنتهای دیگر را یکسره تغییر دهد. این امر که برغم سه انقلاب و تغییر شکل، استبداد همچنان بر ایران حاکم است، در پرتو شناسایی سنت ها به شناخت می آید: تغییر رابطه با شکلی از قدرت، به رابطه با شکل دیگری از قدرت، انسان را از بند استبداد رها نمی کند. پس ضرور است که رابطه با محتوا و شکل قدرت، از رهگذر برقرار کردن رابطه با استقلال و آزادی و حقوقمندی انسان و جامعه ملی، تغییر کند. چنین انقلابی نیازمند اندیشه راهنمائی است که نمی تواند بیان استقلال و آزادی نباشد.

۲ - دانشجوی گرامی دو واقعیت را نیک مشاهده کرده است: تقدم «اسلامیت» بر «ایرانیت» که ملاقاتی باب کرده است و تقدم «ایرانیت» بر «اسلامیت» که پهلوی طلبها تبلیغ می کردند و می کنند. هر دو راست نمی گویند. شعار دروغشان از بیان قدرتی نشأت می گیرد که از نوع استبداد در وابستگی است.

اما چرا دروغ می گویند؟ به این دلایل: تقدم یک اصل بر اصل دیگر، گویای ثنویت تک محوری است. چنانکه، در اولی، اسلامیت بر ایرانیت تقدم پیدا می کند و ایرانیت تابع اسلامیت می شود. از این رو است که می گویند: بود و نبود ایران مهم نیست، بود و نبود اسلام مهم است. در دومی، بود و نبود اسلام و هر مرام دیگری مهم نیست، بود و نبود ایران

منطبق کردن خویش با اصل تغییر پذیری نظام های اجتماعی و بنیادهای اجتماعی. بدین قرار، کاری که جامعه امروز ایران و بسا دیگر جامعه ها باید بکنند، اینست که دولت را ساخته خود بدانند و تا می توانند جامعه مدنی را بسط دهند یعنی از کاربرد زور بکاهند. تا که دولت کمتر قدرتمدار و بیشتر حقوق مدار بگردد. به سخن دیگر، کار اول و بایسته اینست که ساخته خود را به مهار کامل خود در آورند و این کار را از راه استقرار «ولایت جمهور مردم» بکنند.

۲/۳ - ساخته های انسانها، فاقد «قداست» هستند. بدین خاطر که متعین هستند و قابل تغییر. اگر زور در آنها بکار رفته باشد، ویرانگر نیز می شوند. پس بنیادهای اجتماعی، هیچیک مقدس نیستند. مقدس انگاری هر یک از آنها، غیر قابل تغییر گرداندن آنها، بنابراین تابع جبر شدن و بنده زور گشتن است. از زمانی که انسانها بدانند که بنیادها (دولت و خانواده و مدرسه و روحانیت و...) ساخته خود آنها هستند، در می یابند که می توانند رابطه خود با بنیادها را تغییر بدهند. آن تغییری که سبب باز یافتن استقلال و آزادی و حقوق انسان می شود، تغییر رابطه بنیاد - انسان - قدرت به رابطه انسان - بنیاد - استقلال و آزادی است. اینست آن تغییری که انسان و جامعه های انسانی را از بندگی قدرت رها می کند. بشرط آنکه بنیادها که اینک اربابها هستند تغییر ساختار پیدا کنند و وسیله هائی در اختیار انسانها بگردند.

۳/۳ - اما انسان تغییر نمی کند و تغییر نمی دهد مگر با تغییر دادن اندیشه راهنمای خود، هرگاه انسان بخواهد استقلال و آزادی خود را بطور کامل بدست بیاورد، او را بیان استقلال و آزادی بمثابة اندیشه راهنما بایسته است. دانشجوی گرامی بداند که بر او است اسلام را بمثابة بیان استقلال و آزادی باز یابد و مبشر این بیان در جامعه شود. تا جامعه ای از انسانهای مستقل و آزاد و حقوقمند پدید آید.

هستند ایرانیانی که به اسلام باور ندارند و حتی ضد آن شده اند، هرگاه آنها نیز بر آن شوند بی آنکه اندیشه راهنمای خود را از دست بدهند، آن را نقد کنند تا که ویژگی های بیان استقلال و آزادی را بیابند، استقرار ولایت جمهور مردم و جمهوری شهروندان میسر می شود. هم «آخوندها» از زورباوری و زورمداری و قیام مآبی آزاد می شوند و هم بنیادهای دیگر، از جمله دولت، تحت ولایت مردم قرار می گیرند و وسیله مردم می شوند.

● پرسش دوم در باره ربط اسلام و هر دین و مرام دیگری به ایرانیت:

یک سوال هم خودم دارم: در ایران خیلی حاکمیت حرف ایران اسلامی میزند و بیشترین تکیه اش بر اسلام است. تلویزیونهای لوس آنجلسی هم در دوران ساسانیان و عهد هخامنشیان مانده اند جلو هم نمی آیند. افتخار ما مال کورش و داریوش است و بس. و فحشی نیست که به اعراب و اسلام ندهند. ولی من می دانم که اغلب شاعران ما هم مسلمان بودند هم ایرانی مورد احترام همه هم هستند. و کسی مثلاً به مولوی و یا فردوسی نمیتواند ایراد بگیرد که چرا مسلمان بودند. به هر حال در این ایرانی بودن یک خصوصیتی هست و یک سنتی و اخلاقی خوب و بد که ماها باید به خوب هاش افتخار کنیم همانطور که بد های آن را غریبال کنیم. مثل همان قضاوت بی جا پشت سر دیگری کردن که آقای بنی صدر اشاره کردند. این سنن و اخلاقیهای همه قومهای ایرانی همه ما را ولی کنار هم نگاه داشته است. ایران وطن همه ما است. امکان دارد آقای بنی صدر این خصوصیات ایرانیها و سنن و اخلاقیهای خوب و بد ما ملت را بیشتر توضیح دهند؟

* پاسخ پرسش دوم پیرامون سنت و ایرانیت:

۱ - پاسخ را از سنت آغاز می کنم. پیش از این، سنت گرایی را نقد کرده ام. اینک آن نقد را کوتاه و نو می کنم: سنت گرایان منطق صوری بکار می برند و پایانی را دلیل درستی سنت می شمارند. راستی اینست که امرهای واقع پایا با امرهای واقع ناپایا، یکسان نیستند. اما هر امر واقع پایائی، به این خاطر که پایا است، مطلوب نیست. چنانکه قتل جنایت است و بمثابة امر واقع، پایا است. اما در شمار تبهکارانه ترین کارها است. بنا بر این، ۱/۱ - محتوای سنت ها هرگاه حقوق باشند، در همان حال که پایا هستند، همواره نو هستند. زیرا هر نوزادی حقوقمند به دنیا می آید. برای این که زندگی را با عمل به حقوق ذاتی خویش آغاز کند، سنت ها، پندار و گفتار و کردار ها، همه ترجمان حقوق، ضرور هستند. در جامعه هائی که رشد می کنند، سنت عمل به حق و دفاع از حق و انتقال شعور بر حقوق ذاتی و عمل به این حقوق، از سوی اعضای آن جامعه، نسل بعد از نسل، رعایت می شود. جامعه استبداد زده و از رشد مانده جامعه ایست که این

- هرگاه دین بیان استقلال و آزادی باشد نمی تواند با قدرت جمع شود. جمع دو ضد، جز با بیگانه شدن بیان استقلال و آزادی در بیان قدرت، شدنی نیست. اما بیگانه شدن بیان استقلال و آزادی در بیان قدرت، فاسد شدن آنست. چنانکه در ایران امروز می بینیم و شاهدیم که جامعه های دیگر، دولتهای دینی و مرامی را آزموده اند و فاسد شدن دین و ایدئولوژی ها را تجربه کرده اند. بدیهی است سازمان سیاسی بدون مرام نمی شود. پس ممکن است یک یا چند سازمان سیاسی، این و آن برداشت از دین را مرام خود کنند. با این وجود، چون جامعه به دین بمثابة بیان استقلال و آزادی انسان و جمع انسانها نیاز دارد، رشد در استقلال و آزادی ایجاب می کند که دین حتی مرام سازمانی که می خواهد حکومت کند نیز نشود. یک سازمان سیاسی می تواند بیان استقلال و آزادی را اندیشه راهنمای خود کند. اما اگر می خواهد اکثریت بدست آورد و حکومت کند، بر او است که، برنامه ای ترجمان بیان استقلال و آزادی تهیه کند و به جامعه پیشنهاد کند و همواره از وسیله حکومت کردن این بیان خودداری کند. پیش از تجربه رژیم ولایت فقیه، در کتاب «اصول راهنمای حکومت اسلامی» و نیز بهنگام هشدار نسبت به استقرار «فاشیسم مذهبی» و «استبداد روحانیان»، خطر وسیله قدرت شدن دین را خاطر نشان کردم. برای جلوگیری از استقرار چنین استبدادی، نامزد ریاست جمهوری شدم و در آن مقام، هرچه توانستم برای از میان برداشتن ستون پایه های قدرت مردم و از کودتای خرداد ۶۰ تا امروز، کار تبیین بیان استقلال و آزادی و تشریح جمهوری شهروندان را پی گرفته ام.

- دولت می باید خالی از مرام باشد تا تغییر اکثریت در جامعه، مانع از آن نشود که اکثریت پسین جانشین اکثریت پیشین بگردد.

۲ - دانشجوی گرامی گفته ها و نوشته های مبلغان مرام دولتی کردن دین را فراوان شنیده و خوانده است. این مدعیان هستند که میگویند «حکومت مهم امور و بسا مقدم بر هر امر دیگر است و ممکن نبوده است قرآن نسبت به مهمترین امر، سکوت کرده باشد.» و نیز، مدعی می شوند که پیامبر حکومت تشکیل داد. اما این مدعیان هم در اهمیت دادن به حکومت بر خطا هستند و هم تشکیل حکومت توسط پیامبر راست نیست. در این باره، پیش از این، به تفصیل توضیح نوشته ام. کوتاه آن تفصیل این که

۱/۲ - در سرتاسر قرآن، یک جمله نیز در باره دولت و حکومت نیست. پیامبر نیز حکومتی تشکیل نداد. او مردم سالاری شورائی و یا جمهوری شهروندان را تشکیل داد. مسلمانان شهروند بمعنای صاحب حقوق و منزلت و حق برابر در اداره جامعه خود می شدند. شورا تصمیم می گرفت و کسی یا کسانی را مأمور اجرای تصمیم خود می کرد. پیامبر نیز منتخب مردم بود. در مواردی هم که در اقلیت قرار می گرفت، تصمیم جمع را به اجرا می گذاشت.

۲/۲ - اما چرا جمله ای در باره دولت و حکومت در قرآن نیست؟ بدین خاطر که دولت و حکومت حاصل رابطه قوا در سطح جامعه ها و در درون هر جامعه است. بیان استقلال و آزادی بکار دولت و حکومت بمثابة قدرت نمی آید. بکار جانشین رابطه زور با زور کردن رابطه حق با حق، می آید. بکار برقرار کردن جمهوری شهروندان در هر جامعه و تنظیم رابطه ها، میان فرد با فرد و جمع با جمع و ملت با ملت، بر پایه حقوق، می آید. بکار افزودن بر اشتراکها و در همان حال، فراق ترک کردن فضای ابتکارها، بنابراین دست آوردهای جورا جور، می آید که به یمن دو جریان آزاد اندیشه ها و اطلاع ها، همراه می شوند و بر اشتراکات می افزایند. بدین قرار، بیان استقلال و آزادی بکار آن می آید که، در طول زمان، جمهوری شهروندان تحقق بیابد.

۳ - اما چه باید کرد؟ باید:

۱/۳ - باید دانست که دولت یک تأسیس است و تأسیس کننده آن نیز مردمی هستند که در سرزمینی زندگی می کنند و جامعه ای را تشکیل می دهند و برای تنظیم رابطه ها در درون و با بیرون خود، آن را تأسیس کرده اند. به هر میزان که در درون و بیرون جامعه، زور بیشتر نقش پیدا کند، دولت بیشتر زورمدار و کمتر حقوق مدار می شود. آن زمان که بساط ولایت مطلقه «نخبه» را بر عوام می گستردند، دروغی ساختند که بنابر آن، نظام اجتماعی خدا فرموده است. چنانکه کلیسا نظام اجتماعی دوران فئودالیت را تغییر ناپذیر می باوراند، ولایت مطلقه بر مردم نیز، خدا فرموده می گشت. اما جامعه ها نظامهای اجتماعی را تغییر دادند و دانستند که هر نظامی و هر تأسیس و بنیادی، خواه دولت و چه روحانیت، ساخت انسان ها هستند. دانستند که دولت بهمان اندازه که قدرتمدار است، نامطلوب است. پس ساخته نامطلوب از خداوند نیست. چون از خداوند نیست، پس نه بخردانه و نه عادلانه است که خداوند به ساخته انسانها، ولایت مطلقه بر انسانها ببخشد. این شد که جامعه ها روی آوردند به تغییر اندیشه راهنما و به آزاد کردن خود از دولت و بسط جامعه مدنی و حقوقمدار کردن دولت و حاکمیت را از آن خود کردن و دولت را تحت حاکمیت خویش در آوردن. کلیسا نیز شروع کرد به



سنت، دین، دولت و ایرانیت

ویژگی های ایرانیت:

مصلحت بیگانه از این حقوق، تضییع حقوق است و حاکمیت ستمگران را بیار می آورد. بنا بر ایرانیت، در سرزمینی که وطن مشترک همه آنهاست است که زندگی مشترک دیرپا و فرهنگ مشترک را می سازند، حقوق فردی و جمعی همگان می باید رعایت شوند. ۱۵ - استقلال دین از دولت: آنها که در تاریخ اوستا تحقیق کرده اند و دانسته اند که پس از حمله اسکندر به ایران، این اردشیر، مؤسس سلسله ساسانی بود که تئوس را مأمور گردآوری اوستا کرد. نظریه وحدت «دین و دولت» را نیز این دو ساختند. اردشیر، در وصیت نامه خود، خطاب به فرزندش شاهپور، می نویسد:

«فرزند من بدانند، که دین و دولت پادشاهی دو خواهند که یکی بدون دیگری نمی تواند بزید. زیرا دین پایه دولت پادشاهی و این دولت حافظ دین است» (ص ج سوم اوستا به زبان فرانسه).

اما تجربه وحدت «دین بی» و دولت پادشاهی، موجب تباهی دین و دولت هر دو شد. فردوسی از خاطر نشان کردن این تباهی غفلت نکرد. با وجود این تجربه که از عناصر اصلی وجدان تاریخی مردم ایران گشت، بعد از اسلام، دولت صفوی تکرار تجربه دولت ساسانی شد و همان نتیجه را بار آورد. بانی دولت ساسانی روحانی زاده و بانی دولت صفوی صوفی زاده بودند. در دولت ملاتاریا سومین بار است که تجربه تکرار می شود و چنان آتشی به خرمن هستی دین و دولت زده است که می رسد.

۱۶ - روایی اختلاف باورها: از آنجا که ویژگی های ایرانیت، مشترکات باورهای سازگار با ایرانیت هستند، بطور عمومی، توحید و اشتراک، بنفسه، گویای وجود اختلاف های دینی و قومی و هویت فرهنگی است. هیچیک بدون دیگری، واقعیت پیدا نمی کند.

۱۷ - ارزشهای سازگار با ایرانیت، ارزشهایی هستند که همه زمانی و همه مکانی و همگانی هستند: انسانها از یک گوهرند و آن تقسیم که «عوام را همچون گوسفندان» و یا «توده ها را همانند موی که سازمان انقلابی بدان شکل می دهد» میداند و تنها نخبه ها را در خور درک ارزشهای پایه می شمارد، پیش از همه، فاسد کننده «نخبه ها» است. زیرا بدین تقسیم، فضای اندیشه او را تنگ و نیاز او را به ضد ارزشی که زور است افزون می کند. در عوض، قبول «انسانها از یک گوهرند»، پذیرفتن توحید و عمل کردن بر این اصل است. «دروغ ایران را ویران می کند»، پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک، ویژگی اخلاقی ایرانی و هویت او است.

بدین قرار، ارزشهای اخلاقی پایه نیز می باید جهان شمول باشند. این نه از راه اتفاق است که اصول پنجگانه توحید و بعثت و امامت و عدالت و هدف داری، ترجمان موازنه عدمی، نخست در ایران، اصول راهنمای دین زردشت، بمناب بیان استقلال و آزادی شدند.

۱۸ - عدالت افزون بر این که ارزش اخلاقی است، در ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، نیز میزان است. از رهگذر این ویژگی است که جنبش های همگانی ایرانیان، پیش و پس از اسلام، عدالتخواه بوده اند.

۱۹ - قدرت و قدرتمندار بیگانه است، (ضحاک نماد قدرت، بنا بر این، بیگانگی است) ویژگی ایرانیت است: جدائی ملت از دولت مستبد، امری تاریخی شد و ماند. سلطنت هیچگاه مشروعیت مردمی نیافت زیرا هرگز با ارزشهای پایه و دیگر ویژگی های ایرانیت سازگار نشد. دولت با زور برابر شد و ملت جدا و پوشیده از دولت، به زندگی خویش سامان بخشید. همواره دولت بیگانه از ملت عامل ستم و فساد دنیا و دین شمرده شد و شمرده می شود: فرهنگ ایرانیت از ضد فرهنگ دولت که شخص شاه را، بمناب نماد قدرت، «مصدر بیم و امید»، می دانست جدا شد: در ضد فرهنگ ایرانیت، زن ناموس، وطن اجتماعی، مادر است. در ضد فرهنگ دولت زورمدار، زن شی جنسی است. و...

۲۰ - جوانمردی ویژگی دیرپای ایرانیت بود و هست. ویژگی بارز آن، دفاع از ستمدیده در برابر ستمگر و آمادگی دفاع از وطن و «ناموس پرستی» است. نرمش و دوستی با صاحبان حق و آنها که زور در کار نمی آورند و ایستادگی در برابر زورمداران، جوانمردی همین بود و هست.

۲۱ - پهلوانی نیز ویژگی دیرپای ایرانیت است. ایران بانی بارز ترین ویژگی پهلوانی است. شکست ها را شکست دادن، یا توانائی از زمین برخاستن، و از نو، توانائی جستن و شاهد پیروزی را در آغوش گرفتن، ویژگی دیگر پهلوانی است. از این رو،

۲۲ - در سرزمینی که مرگ دائم در کمین است، امید و شکیبائی و... ترجمان ویژگی پس ارزشمند ایرانیت می شوند که آن، توحید حیات ملی و حیات هر ایرانی و حقوق ملی و حقوق هر ایرانی است. و به یمن این توحید، چگونه زیستن، نیازمند اندیشه راهنمایی می گردد که روش زیستن در سازگاری با ویژگی های ایرانیت را به ایرانیان می آموزد.

روشن است که این ویژگی ها، تمامی ویژگی های ایرانیت نیستند. اما پایاترین آنها هستند و به هر ایرانی امکان می دهند، معیار سنجش پندار و گفتار و کردار خویش، اندیشه های راهنما و نیز بنیادهای جامعه خویش که ساخته های اویند بگرداند و ببیند چه اندازه با زیست در استقلال و آزادی و رشد در استقلال و آزادی و بسا بقای ایران و دوام حیات ملی، سازگار و یا ناسازگارند.

۱ - وطن، جایی که، در آن، زمان و مکان انسان بی نهایت می شود، ارزش است: زمان بی نهایت می شود زیرا هر نسل می داند که حاصل کارش را نسلهای بعدی بکار می برند و بر آن می افزایند. پس کار او هرگز از میان نمی رود و رشد صیر پایان ناپذیری است. و مکان پهنای زمین و آسمان می شود زیرا اندیشه وطن داری بر اصل موازنه عدمی در ایران بالیده است.

۲ - دوستی را روش کردن و از دشمنی پرهیز کردن، «مروت با دوستان و مدارا با آنها که از در دشمنی در می آیند»، ویژگی ارزشمندی از ویژگی های ایرانیت است. بدین خاطر، مردم دوستی، بنا بر این، تحقیر نکردن مردم (مردم نادانند، مردم چنین و چنانند) گویای بیگانگی از وطن داری و گم کردن خاصه اول ایرانیت نیز هست.

۳ - رابطه ها را در ایران و با ایران، بر اصل موازنه عدمی تنظیم کردن، به سخن دیگر، زیستن در موقعیت و وضعیت نه مسلط و نه زیرسلطه، بنا بر این مستقل و آزاد، ویژگی سوم ایرانیت است. این سه ویژگی آن نوع وطن داری است که، بدان، انسانها از حق صلح برخوردار و با هستی این همانی می جویند:

۴ - از آنجا که ایرانیت با سلطه گیری و با سلطه پذیری سازگار نمی شود، با تقدم سازی و تقدم بازیها نیز سازگاری نمی جوید (تقدم ایرانیت بر اندیشه راهنما و به عکس و ملت گرایی هائی که ترجمان تقدم و تسلط ایران بر ایران و یا ایران بر ایران هستند و تقدم رشد بر ایرانیت و یا ایرانیت بر رشد و...)

۵ - عهد شناسی: عهد با استقلال و آزادی، همانند عهد سپردن به قدرت و قدرتمنداری و قدرتمندار نیست. دومی انسان را در آلت قدرت ناچیز می کند. اما عهد با استقلال و آزادی انسان و استقلال و آزادی و دیگر خاصه های ایرانیت، رشد دائمی بر میزان عدالت اجتماعی را میسر می گرداند.

۶ - هویت فرهنگی مستقل بمناب فرآورده رشد، در عین برخوردار از ویژگی های ایرانیت و باز بودن فرهنگها بروی یکدیگر، بنا بر این،

۷ - رشدپذیری انسان: از میان فرآورده های پندار و گفتار و کردار مستقل و آزاد، آنها که جهانیان را همه وقت بکار می آیند، همچون بیان های استقلال و آزادی و هنر و دانش و فن، از آن جهانیان هستند. پس ایران می باید محل جریان آزاد بیان ها و هنر و دانش و فن، باشد. و نیز،

۸ - هر آنچه (همچون حقوق) ذاتی انسان ایرانی است، ذاتی هر انسانی در هر کجای جهان و در هر زمان است. بنا بر این، در ایران و ایران، به هیچ تبعیضی (جنسی، نژادی، قومی، ملی و...) نباید گردن نهاد. بنا بر این،

۹ - از آنجا که جبار قدرت است و جبر جبار با زندگی، در ایران، مرکز دیرپای برخوردارها، مطلقا سازگاری ندارد، اندیشه های راهنمای بر محور جبر، با ایرانیت سازگاری نمی جویند.

۱۰ - زیست در روشنائی با شفاف گردانی پندار و گفتار و کردار و ویژگی ایرانیت است. بخصوص در آنچه به استقلال ایران و استقلال و آزادی انسان مربوط می شود، شفافیت ضرور است. چرا که تاریکی ضحاک و یا سلطه نماد قدرت مرگبار و ویرانگر بر حیات ملی و حیات هر ایرانی است. بنا بر این،

۱۱ - آموزش و پرورش سازگار با جامعیت انسان و جامعیت جامعه ملی (آموزش پیش و دانش و فنی که بکار رشد هماهنگ استعدادها و فضلای ایرانیان آیند) و فریضه شناختن چنین آموزش و پرورش.

۱۲ - همسوئی رشد انسان و عمران طبیعت که محیط زیست او را تشکیل می دهد. اقتضای این توحید تن ندادن به تضاد بمناب اصل راهنماست. برای مثال، از سه نظر، یکی سلطه طبیعت بر انسان و دیگری سلطه انسان بر طبیعت و سومی مسخر انسان بودن طبیعت و بنا بر این جدائی ناپذیری حیات انسان و رشد او از عمران طبیعت، اینست نظری که ترجمان ایرانیت است.

۱۳ - جدائی ناپذیری امنیت از استقلال و آزادی و حقوقمندی: تجربه نیمه دوم قرن که به پایان رفت، هم در دوران پهلویها و هم در دوران ملاتاریا، نباید جانی برای تردید باقی گذاشته باشد که زیستن در تعادل قوا از راه مسابقه تسلیحاتی و صلح مسلح و جنگ، در درون مرزها، استبدادی ویرانگر را برپا نگاه می دارد که کشور را به آتش فقر و قهر می سوزاند. مقایسه این تجربه با تجربه بهار انقلاب، پیش از آنکه ملاتاریا با گروگانگیری قدرت خارجی را محور سیاست داخلی بگرداند، جای تردید باقی نمی گذارد که ایران به یمن خراماندن موجهای استقلال و آزادی، به یمن گستردن نور معنویت، به یمن برقرار کردن وسیع ترین جریان اندیشه و فرهنگ، به یمن توحید و همبستگی ملی، از رهگذر استقرار استقلال و آزادیها و تأمین مشارکت همگان در اداره بسامان کشور، در درون و برون از مرزها، امنیت می یابد.

۱۴ - توجه به این واقعیت که تنها با ناحب کردن حق، مصلحت بیگانه از حق ساخته می شود، انسان ایرانی را دانا کرد که سازنده اینگونه مصلحتها، قدرت ستم گستر است. بنا بر ایرانیت، مصالح یک فرد، یک گروه، یک قوم، یک ملت، حقوق او هستند. هر

مهم است. اولی دروغ است به این خاطر که وقتی وطنی نیست و یا هست و انسان در آن استقلال و آزادی و حقوق ندارد و رشد نمی کند، اسلام بیانگر استقلال و آزادی و حقوق و کرامت و رشد نیست. هم به این دلیل که اگر بود، نیاز نبود که بر ایرانیت تقدم بجوید و بقایش با بقای ایران، تزامم پیدا کند. و هم به این دلیل که جامعه ای از انسانهای درمانده، دینی پیدا می کنند توجیه گر درماندگی و لاقیدی نسبت به وطن. بدین قرار، شیوه زندگی هر مردمی و موقعیت وطن او (داشتن یا نداشتن استقلال، اندازه خطرها که موجودیش را تهدید می کنند و...)، با طرز فکرهای آن مردم ربط مستقیم پیدا می کند. بدین قرار، مقدم شمردن اسلامیت بر ایرانیت، دشمنی مسلم با اسلام بمناب بیان استقلال و آزادی و نیز با ایران، بمناب وطن مردمی مستقل و آزاد و رشید و سرفراز است.

و در دومی، ایرانیت محور فعال می شود و با دست آویز کردن آن، هر اندیشه راهنمای مزاحمی، محکوم به حذف شدن می شود. اما ایرانیتی را که بر هر دین و مرای مقدم می شمارند، جز به زور چگونه می توانند بر کرسی قبول بشانند؟ بیهوده نیست که در همه کشورها، افراطی های راست، جانبدار چنین تقدیمی هستند زیرا قائل شدن به این تقدم، به آنها امکان می دهد زورمداری را توجیه کنند. در ایران، هم «ایرانیت بر اسلامیت مقدم است» تجربه شده است (استبداد وابسته پهلوی) و در عمل، در برداشتن موانع سلطه اقتصاد و فرهنگ مسلط بر ایران، ناچیز شده است. هم «تقدم اسلام بر ایرانیت» تجربه شده است و می شود و باز سازی همان استبداد وابسته گشته است و هست.

اما تقدم ایرانیت بر اسلامیت و هر مرام دیگری، دروغ بزرگی است چرا که ایرانیت نیازمند تعریف است و این تعریف جز از اندیشه های راهنمای انسانها بر نمی آید. بدین خاطر است که از ناسیونالیسم افراطی تا این و آن وطن دوستی، تعریف وجود دارند و هویت های ملی نیز تعریفهای بسیار پیدا می کنند. ایرانیت میان تهی، جز بکار استبدادیان وابسته به قدرتهای خارجی نمی آید. اگر مدعیان تقدم ایرانیت بر اسلامیت و هر مرام دیگری، تا این زمان، نه تعریفی از ایرانیت بدست داده اند و نه ویژگی های آن را شناسائی و تبلیغ کرده اند، دلیلی جز این ندارد که «ایرانیت مقدم است» نمی تواند میان تهی نباشد.

اما «اسلام مقدم بر ایرانیت» است نیز، دروغ بس بزرگی است چرا که اولاً چنین اسلامی توانا به دادن تعریفی از وطن و وطن داری نمی شود. بسا مرام بی وطنی می گردد. ثانیاً از استقلال و آزادی و حقوق ملی و کرامت انسان و دیگر ویژگی های ایرانیت تهی می شود. اسلام تهی از حق، جز از زور، بر نمی شود. بیهوده نیست که مرام ولایت مطلقه فقیه، در حقیقت، جز مرام زور نیست.

هر دو مدعی، زورمداری خود و جهل خویش را از وجود بیان استقلال و آزادی آشکار می کنند. چرا که بیان استقلال و آزادی نه با ایرانیت و نه با هیچ هویت ملی و شخصی سازگار با زندگی در استقلال و آزادی، ناسازگاری نمی جوید. نیاز دارد که بر ایرانیت تقدم نجوید و با آن همراه باشد.

۳ - اما همراهی ایرانیت و اسلامیت نیز در ایران تجربه شده است: از «نهضت تنباکو» تا انقلاب مشروطیت و از آن تا نهضت ملی کردن صنعت نفت و از آن تا انقلاب ایران، انقلابی که در آن گل بر گلوله پیروز شد، جنبشهای همگانی حاصل این همراهی بوده اند. با وجود این، همراهی کامل نبوده است. از جمله به این دلیل که اسلامیت از رهگذر از خود بیگانه شدن دین در بیان قدرت، با تمامی ویژگی های ایرانیت سازگاری نجسته است. هر نوبت، کوشش ها در باز یافتن دین بمناب بیان استقلال و آزادی، جنبش را ممکن ساخته است اما اعتیاد به اطاعت از قدرت و برجا ماندن ستون پایه های قدرت و پذیرش همگانی نجستن دین بمناب بیان استقلال و آزادی و حضور قدرت های خارجی در صحنه سیاست داخلی، بازسازی استبداد را میسر ساخته اند.

موازنه عدمی و منفی و نیز همراهی ایرانیت و اسلامیت در اندیشه های راهنمای مدرس و مصدق، وضوح بیشتری جسته اند. با این وجود، ناشناخته ماندن ویژگی های ایرانیت و غفلت از این امر واقع پایا که اندیشه های راهنما (دین ها و مرامها) که با ویژگی های ایرانیت سازگاری نجسته اند، در ایران، ماندگار نشده اند، سبب شده است که در باز یافتن دین و یا هر اندیشه راهنمای دیگری، بمناب بیان استقلال و آزادی، کار تا آخر دنبال نشود. چنانکه در انقلاب ۵۷، کاری که از آن تاریخ تا امروز انجام گرفته است، انجام نگرفته بود.

این شد که مطالعه برای باز شناسائی ویژگی های پایای ایرانیت پی گرفته شد. مطالعه به نگارش درآمد و انتشار یافت. هویت ایرانی به این ویژگی ها از غیر آن باز شناخته می شود. از راه فایده تکرار، فهرست وار، آن ویژگی ها را می آورم و خاطر نشان می کنم هر اندیشه راهنمایی که با این ویژگی ها سازگاری بجوید، همگانی می شود و ماندگار و اگر سازگاری نجوید، همگانی نمی شود و نمی ماند. اگر زمانی سازگاری یافته باشد اما بخاطر از خود بیگانه شدن در بیان قدرت، سازگاری را از دست داده باشد، رها می شود. هرگاه اندیشه راهنما بیان استقلال و آزادی باشد، با تمامی ویژگی های ایرانیت سازگاری می جوید:



بی کفایتی رهبر - گفتگو بر سر اتم و تشدید رویارویی ها در رژیم - آغاز پایان یا ادامه بحران؟

انقلاب اسلامی: بر بی کفایتی خامنه ای، تاریخ ایران از انقلاب بدین سو، شهادت می دهد. نقش او در گروگانگیری و در جنگ ۸ ساله و گسترش فسادها و جنایت ها و آسیبهای اجتماعی و غارت کشور در دوره او، سندهای بی خدشه بر بی کفایتی او هستند. اما این حکومت احمدی نژاد و سرشاخ شدن او با احمدی نژاد است که نماد ماندگار این بی کفایتی او است. اما امر بس شکفت اور، انتشار مقاله ای در کیهان (۲۰ اردیبهشت ۹۱) در باره نقشه دشمن در بی کفایت معرفی کردن «رهبر» است. اما این بار دشمن به دست چه کسانی در اثبات بی کفایتی خامنه ای می کوشد؟ شکفت و بلکه بهت آور تر، پاسخ کیهان به این پرسش است. کیهان گرچه عاملان دشمن را اهل فتنه و منحرفان می نامد، اما از کسی اسم نمی برد. با کسب اطلاع از داخل، ما رهزما را می گشاییم تا خواننده روشن بیند نزاع میان چه کسانی و گرایشهایی است:

عوامل «دشمن» که در درون رژیم، بی کفایتی «رهبر» و... را تبلیغ می کنند کیانند؟

مهدی محمدی، در کیهان، محورهای طرح جامع «دشمن» بر ضد رژیم را دارای محورهای زیر دانسته است:

«۱ - تشدید شکاف های سیاسی درون حاکمیت و انتقال شکاف ها از سطح سیاسی به سطح اجتماعی: به وجود آوردن وضعیتی که نخست نهادهای سیاسی در نظام تا حد کینه توزی و دشمنی در مقابل همدیگر قرار بگیرند و بعد بدنه اجتماعی این نهادها و گروه های سیاسی هم در مقابل هم قرار بگیرند. در واقع می خواهند شکاف سیاسی تبدیل به شکاف اجتماعی شود و در نهایت یک پروژه فروپاشی اجتماعی در ایران رخ دهد. مانند کاری که در سال ۸۸ می خواستند انجام دهند، اما موفق نشدند.

در سال ۸۸ شکاف سیاسی رخ داد، اما شکاف اجتماعی به آن شکلی که مدنظر دشمن بود و می توانست کشور را فلج کند، اتفاق نیفتاد. مردم خیلی زود متوجه شدند که یک طرف این صحنه در حال دروغ گفتن است.

بنابراین در روز ۹ دی وحدتی در بدنه جامعه به وجود آمد که باعث شد به تدریج آن شکافی که در رأس بود هم از بین برود.

۲ - ناکارآمد نشان دادن ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران: هم جریان فتنه و هم جریان انحراف هر دو به دنبال محقق کردن این هدف هستند. در واقع

آن ها تلاش می کنند این نکته را به مردم القا کنند که مشکل اساسی در کشور ما ساختار نظام است و اگر ناکارآمدی وجود دارد، ناکارآمدی ساختاری است. همان طور که جریان اصلاح طلب دنبال پروژه ساختار شکنی بود، جریان انحراف هم از مسیر دیگر و البته به شکلی پیچیده تر همین هدف را دنبال می کند یعنی، آن ها در نهایت می خواهند این جمع بندی را به وجود آورند که بایستی تغییرات ساختاری در نظام شکل بگیرد. این بخش قابل توجهی از پروژه دشمن است، چون ساختاری که در ایران شکل گرفته و اساسا مبتنی بر یک نظام ولایی است، مهم ترین مشکل آن ها به شمار می رود. بنابراین اگر گروه هایی در داخل ایران داوطلب صدمه زدن و ضربه زدن به این ساختار باشند، به شدت مورد حمایت قرار می گیرند.

۳ - تلاش برای اعتبارزدایی از رهبر معظم انقلاب: یکی از مهم ترین ارزیابی های دشمن در سال ۸۸ این بود که از اصلی ترین عوامل شکست فتنه ۸۸، اقتدار رهبري، اشراف ایشان بر ساختار حاکمیت، محبوبیت اجتماعی وسیع ایشان و قدرت ایشان در مدیریت بحران بود.

ارزیابی دشمن این است که تا زمانی که در ایران ولی فقیه وجود دارد، آنها قادر نخواهند بود که هیچ ناکارآمدی موفقی را در ایران شکل بدهند و هر پروژه ای که اتفاق بیفتد ظرف مدت زمان کوتاهی شکست خواهد خورد. به دلیل این که به یک مانع جدی به نام اقتدار رهبري در ایران برخورد می کند. بنابراین یک پروژه بسیار جدی وجود دارد و آن این است که به هر قیمت ممکن توانایی رهبري برای مدیریت و مهار بحران ها آسیب ببیند.

این پروژه از حمله به شخص ایشان آغاز می گردد تا مجموعه اقدام هایی که از جانب برخی از گروه های سیاسی انجام می شود تا رهبري را وارد منازعاتی کنند که از دید آنها به اعتبار رهبري صدمه می زند. همچنین منتسب کردن بعضی از ناکارآمدی ها و مشکلات به ایشان جزو پیامدهایی است که آنها از آن استقبال می کنند. اینها همه در چارچوب راهبردی است که می گوید حتما باید اعتبار رهبري آسیب ببیند تا بتوان مجدداً پروژه فتنه ۸۸ را در ایران بازسازی کرد.

۴. محور آخر برای بازسازی فتنه ۸۸ در ایران، ایجاد بحران در سیاست خارجی کشور است به نحوی که مردم در داخل به این نتیجه برسند که سیاست خارجی کشور باید هرچه سریع تر تغییر کند.

تبدیل بحران های سیاست خارجی به بحران های سیاست داخلی و شکستن اجماع ملی درباره پروژه های سیاست خارجی شاید جزو مهمترین مسائلی است که در دستور کار سرویس های غربی در ایران قرار دارد. به عنوان مثال بحث هسته ای و تحریم ها را در نظر بگیرید. امروز مهم ترین هدفي که دشمن از بحث تحریم ها تعقیب می کند این است که موضوع تحریم ها را به یک مسئله داخلی تبدیل سازد؛ یعنی، کسانی در داخل کشور این بحث را شروع کنند که تحریم ها خیلی سنگین شده است و فن آوری هسته ای ارزش ندارد که ما این قدر به خاطر آن هزینه بدهیم.

در واقع در شرایط فعلی درونی کردن درگیری ها و مسائل سیاست خارجی برای آمریکایی ها فوق العاده اهمیت دارد. شاید این مهم ترین پروژه ای است که ما امروز در محیط امنیت ملی و سیاست خارجی با آن مواجه هستیم. به نظر دشمن، ترکیب این مسائل با

جنگ یا صلح؟

همدیگر، شرایطی را به وجود خواهد آورد که به نحوی می تواند زمینه بازسازی فتنه ۸۸ را فراهم سازد.

در پایان سال گذشته، در اخبار اعلام شد که پروژه جدید فشار علیه ایران در حال شکل گیری است. پروژه ای که نام معنادار «هدیه ۶۰» را بر آن نهاده اند و کدهای متعددی از آن ارائه شد که نشان می داد طراحی پیشرفته ای علیه ایران در حال انجام است: این پروژه اهداف متعددی را دنبال می کرد یکی از اهداف عمده این پروژه، تلاش برای وارد کردن یک ضربه نهایی به نظام در انتخابات بود. به گونه ای که تا انتخابات آتی ریاست جمهوری نداوم یابد.

* رمزگشایی از ۴ واقعیت که کیهان آنها را چهار «طرح» خواند:

این چهار واقعیت بخشی از واقعیتها هستند. تا امروز که دست کم از ریاست جمهوری خامنه ای بوجود آمده اند. «طرح های دشمن» نیستند بلکه واقعیت هایی هستند که رژیم ولایت فقیه بوجود آورده است:

۱ - خامنه ای را رئیس جمهوری کردند برای این که کسی را می خواستند که به عنوان بنده کند. او را بی کفایت می دانستند و بود. دو دوره رئیس جمهوری شد و او را در هیچ کار دخالت ندادند. حتی برخلاف قانون اساسی، به او اجازه دخالت در امور نیروهای مسلح نمی دادند و تصدی این نیروها با هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس بود. حکومتی میر حسین موسوی نیز، به او اجازه دخالت در امور قوه مجریه را نمی داد. چند نوبت نیز خمینی توی دهن او زد و او چاره ای جز گریستن نیافت.

بعد از مرگ خمینی، باز او را برخلاف قانون اساسی و با جعل نامه از قول خمینی، «رهبر» کردند. برای این که به عنوان رهبري قناعت کند و در امور کشور دخالت نکند. اما او حالا دیگر صاحب اختیارات و «ولی مطلقه» بود. دخالتهایش در امور، روز به روز بیشتر شد. حرص قدرت، مانع از گوش دادن به نصیحت ناصحان شد. نخست خواست ناطق نوری را تخمیل کند. ضربه میکونوس و مقاومتها در درون رژیم و ورود مردم به صحنه، مانع از آن شد که رئیس جمهوری دست نشانده پیدا کند. بعد از خاتمی - که مافیاهای نظامی - مالی فرصت پدید آمدن و قوت گرفتن یافتند -، سپاه را وارد میدان کرد و با قلب در انتخابات احمدی نژاد را به ریاست جمهوری رساند. این قلب را در انتخابات سال ۸۸ تکرار کرد. جنبش مردم، او را ناگزیر کرد، اختیار را به قوای سرکوب بسیار د و از جنایتهای سبعانه آنها حمایت کند. از یاد نبریم که به دستور او قتلهای سیاسی و ترور ها انجام گرفته بودند. انزوای او، روز به روز بیشتر شد: جنبش مردم بیزاری آنها را از او مسلم کرد و در رژیم نیز جز «اصول گرایان» کسی برای او نماند. کارش به جایی رسید که حوزه قم در موقعیت عصیان قرار گرفت و او سفرهای پی در پی به قم کرد. در همین روزها نیز به قم رفته و با مصباح یزدی دیدار و گفتگو کرده است. انزوای او وقتی تشدید شد که احمدی نژاد، دست پرورده اش، در برابرش ایستاد. بعد از «جریان فتنه» نوبت به «جریان انحراف» رسید. تحریم انتخابات مجلس فرمایشی، انزوای او را باز هم نمایان تر کرد. بحران انمی و وضعیتی که بار آورده است و وضعیت اقتصاد کشور و ... نمایانگرهای بی کفایتی مطلق خامنه ای هستند. این واقعیت مبنای سیاست گذاری غرب در مورد ایران است و نه

طرحی برای تبلیغ که گویا دشمن طراحی کرده است. ۲ - اما وجود شکاف در رژیم نیز واقعیت است و نه طرح. این شکاف ذاتی رژیم است. زیرا قدرتی که می باید در یک شخص جمع گردد، جز با مکانیسم تقسیم به دو و حذف یکی از دو طرف، در او جمع نمی شود. اینست که از آغاز تا امروز، رژیم مرتب حذف کرده است و هیچگاه نتوانسته است جذب کند. طرفه این که کیهان در همان حال که وجود شکاف در رژیم را «طرح دشمن برای ایجاد شکاف» می خواند، به دو دسته، یکی «جریان فتنه» و دیگری «جریان انحراف» می نازد!

شکاف کنونی را خامنه ای خود بوجود آورد وقتی برخلاف قانون اساسی، مانع از آن شد که احمدی نژاد از اختیارات خود استفاده کند و وزیر و او را که تغییر دهد. در انتخابات فرمایشی مجلس، «اصول گرایان» چند دسته شدند؟ در مجلس قلابی نهم چند دسته اصول گرا وجود دارند؟ غیر اصول گراها چند دسته اند؟ دست کم سه دسته اصول گرا و یک دسته «مستقل» و یک دسته اصلاحات چی وجود دارند. «مستقل» ها نیز در ظاهر، مستقل هستند و در باطن نه. چنین مجلسی تابع امر کیست؟

● یک اطلاع و نظر می گوید: مجلس مثال خامنه ای و تحت آذاره «بیت رهبري» است. او با لآخره به هدف خود که ایجاد دولت یک دست بود، رسید. تنها مانع احمدی نژاد و گروه او هستند. مجلس نهم، به دستور خامنه ای، تا پایان دوره ریاست جمهوری او، با او مذاکرات خواهد کرد. این اطلاع می گوید با کنار گذاشته شدن ۱۹۶ تن از «نمایندگان» مجلس هشتم، خامنه ای یکی از وسیع ترین تصفیه ها را انجام داده و گروه بزرگی را حذف کرده است. بدین ترتیب، کنار گذاشته شدن ۱۹۶ «نماینده»، نه «طرح دشمن» که یک امر واقع است.

● یک نظر و اطلاع (طرفداران احمدی نژاد) می گوید: مذاکرات انمی بغداد و به دنبال آن، شروع بکار مجلس نهم، هدف اوش، حذف کردن احمدی نژاد است. این نظر از «پروژه حذف احمدی نژاد» صحبت می کند. بنا بر این اطلاع، علت اینکه «قانون نظارت بر رفتار و رفتار» نمایندگان را احمدی نژاد برخلاف قانون اساسی دانست و در این باره، به مجلس و شورای نگهبان نامه نوشت، این بود که بیسپاسی اعلان کند که با وجود این قانون، مجلس یکسره مصلوب الاختیار است. چند روز بعد، او «قانون» را امضاء و ابلاغ کرد.

● یک نظر و اطلاع می گوید: مجلس به مقیاس وسیع، بی هویت است. باتوجه به بیماری خامنه ای و بی کفایتی او، بیش از پیش، محل کشمکشهای مافیاهای نظامی - مالی خواهد شد. کاهش شدید اعتبار مجلس، مجلسی را که خمینی «بالا تر از همه» می خواند - که راست نمی گفت و می خواست آن را آلت فعل خود کند و کرد -، پائین تر از همه شده است. هرگاه پای تحولی اساسی - برای مثال برکنار کردن خامنه ای به این و یا آن ترتیب - بمیان آید، این مجلس، رفتاری شبیه رفتار مجلس سیزدهم (بهنگام استعفای رضاشاه و تبعیدش از ایران) و واپسین مجلس رژیم شاه خواهد یافت.

● اما در باره سرایت کردن نزاع در رأس رژیم به بدنه آن و تبدیل شدنش به «شکاف اجتماعی»، برای سومین بار، اطلاعات زیر دریافت شده اند: - طرح ترور به قصد حذف یکچند از اطرافیان خامنه ای و احمدی نژاد و هاشمی رفسنجانی، اجرای این طرح تسلط مافیاهای نظامی - مالی را بر رژیم بیشتر می کند.

- طرح ترور دانشمندان ایرانی که سازمان جاسوسی و ترور اسرائیل طرح و مجری

آست ادامه می یابد. قرار بر نفوذ دادن ایرانیان خود فروخته به داخل کشور و مکرر کردن این نوع جنایتها است. - طرح ترور در منطقه که ایران و سوریه تهیه کرده اند و بنا بر اجرائش دارند. ترور شوندهگان مقامات کشورهای منطقه خواهند بود.

اطلاع ما از این طرحها کاملاً موثق نیستند. با وجود این، نفس اطلاع گویای شدت شکاف و اختلاف و برخورد در رژیم از سوئی و نگرانی رژیم از سرنوشت خود و رژیم سوریه از سوی دیگر است. ● اما سرایت شکاف و رویارویی به جامعه از نیز کیهان وارونه می سازد: رژیم در جامعه منزوی است. محکم تر از این مدرک که در انتخابات فرمایشی، بر اثر تحریم آن از سوی مردم، «نماینده» اول ۱۰ درصد و در دور دوم، «نماینده» اول در تهران، ۵ درصد رای بنامشان خوانده می شود، آیا وجود دارد؟ وحشت رژیم از هر اجتماعی، واقعیت است و با «طرح تبلیغاتی» دشمن، حقیقت است اما کیهان آنرا وارونه می سازد. جنبش همگانی سال ۸۸ خوابید بدین خاطر که آن را در محدوده رژیم زندانی کردند و نه بکس.

۳ - اما ناکارآمدی و بیشتر از آن فلج رژیم نیز یک واقعیت است و نه یک طرح تبلیغاتی که گویا «دشمن» تهیه کرده و به اجرا گذاشته است: از انتخابات رسوای ریاست جمهوری سال ۸۸ بدین سو، حکومت احمدی نژاد، در داخل، تنها یک کار کرده و آن به تصویب رساندن قانون بارانه ها و اجرای آنست. شدت گرانی و افزایش کسر بودجه که اجرای مرحله اول آن بار آورده، مجلس مافیاهارا بران داشت که با اجرای مرحله دوم آن مخالفت کند. در سیاست خارجی، نیز، بحران انمی را «تا آخر» رفته است. از این پس، یا باید مصالحه کند و یا تن به تشدید تحریم ها و جنگ بدهد.

اما امر مهمی که کیهان بروز می دهد، اینست که به دنبال «جریان فتنه»، اینک «جریان انحراف» خامنه ای و «بیت» او را عامل و مقصر فلج شدن دولت می شمردند و تبلیغ می کنند. این امر که احمدی نژاد گفته بود خامنه ای او را بی اختیار کرده و مانع از آنست که حکومت کاریش را بکند، واقعیت دارد. او نژد دو هیأت واسطه گر، چنین شکایتی را به عمل آورده بود. بخصوص، احمدی خامنه ای را عامل اصلی ناکارآمدی حکومت خود، خوانده بود. در همان زمان، رحیم مسانی، یار عاز احمدی نژاد نیز گفته بود معلوم نیست تا انتخابات آینده ریاست جمهوری، خامنه ای زنده بماند. اما نوشته کیهان گویای این واقعیت است که خامنه ای و مسووبان او را مقصر فلج دولت دانستند، در درون و بیرون رژیم، از سوی بخش وسیعی از رژیم، بطور وسیع تبلیغ می شود.

بنا بر اطلاع واصل، شماری از نمایندگان می که از تجدید انتخاباتشان جلوگیری شده است، کسانی هستند که در گفتگوهای خصوصی، مذاکرات خامنه ای و بیت او را در امور، فلج کننده، بیرون از اندازه و فلج کننده، ارزیابی می کرده اند. علی مطهری، یکبار صدا را بلند کرد. یکی دیگر «رهبر» را قابل انتقاد دانست. کار «انتخاب» علی مطهری به دور دوم کشید و در این دور نیز در لیست های هیچیک از دو «جبهه» نبود. او با آرای کمی به مجلس رفت.

۴ - مضحک تر از همه «طرح ایجاد بحران» در سیاست خارجی ایران است! رژیم می که از گروگانگیری تا امروز، بحران ساخته و در بحران رزسته است و قدرت خارجی را محور سیاست داخلی کرده است - یک نمونه آن همین نوشته کیهان که چهار واقعیت را چهار طرح «دشمن»، بخصوص آمریکا، می خواند! -، بعد از ۱۰ سال که از عمر بحران انمی می گذرد و کار بحران به جانی رسیده است که انتخاب دیگری جز مصالحه و



با تن دادن به تحریم بیشتر و جنگ نمائنده است، آن را طرحی می خواند که گویا «دشمن» نهیه و به اجرا گذاشته است!!

اما زبانه‌های وارده به ایران در طول ۱۰ سال بحران اتمی، تبلیغ دشمن نیستند، واقعیت‌هایی هستند که به رقم‌های دقیق بیان می شوند. در شماره پیش، میزان این زبانه‌ها محاسبه شدند. حال اگر به قول کیهان، این زبانه‌ها واقعیت ندارند، مانع رژیم چیست که سانسور را بردارد و بگذارد در محضر مردم کشور، اقتصاددانان بود و یا نبود زبان‌ها را محاسبه کنند؟ رقم‌های زبانه‌ها چنان دقیق هستند که رژیم برای رقم‌سازی بقصد تکذیب آنها را ندارد. پس چاره سانسور است و مقاله منتشر در کیهان، ابلاغ دستور سانسور هر سخن و نوشته‌ای در باره این چهار واقعیت و واقعیت‌های دیگر است.

● طرفه این که از یک عضو کمیسیون انرژی مجلس مافیها در باره هزینه‌ای که اتم بار آورده است، پرسیده‌اند و او گفته است چون از اسرار کشور است، اطلاعاتی از هزینه‌ها ندارد. اما چرا هزینه نیروگاه اتمی بوشهر چنین سنگین شد؟ زیرا وقتی قرارداد را امضاء می کردیم، اطلاع حقوقی و غیر حقوقی نداشتیم و با بی اطلاعی قرارداد را امضاء کردیم. به عبارت دیگر، روسها قرارداد را تهیه کرده‌اند و طرف ایران چشم بسته آن را امضاء کرده است. این امور واقع شده‌اند و این بحران وجود دارد و هر بار که امکان بیرون رفتن از آن موجود آمده است، مافیهای نظامی - مالی که از بحران سودهای نجومی می برند، مانع از حل مشکل شده‌اند.

اما مقاله نویسنده کیهان، برای این که مدلل کند چهار واقعیت بالا، چهار طرح دشمن هستند، «آلترناتیو سازی» در خارج از کشور، توسط عناصر وابسته را دست اویز می کند. او می نویسد: «آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند که سازمان ایوبزیسیون خارج از کشور را نوآوری کنند، مجموعه جریان‌هایی را که تحت عنوان ایوبزیسیون در خارج فعالیت می کنند از وضعیت ۳۰ سال گذشته خارج کنند و اصلاحاتی را در آن‌ها به وجود آورند تا در مبارزه بر ضد جمهوری اسلامی کارآمدتر شوند... او محورهای بازسازی ایوبزیسیون توسط آمریکا را عبارت دانسته است از ۱- تلاش برای تجمیع ایوبزیسیون و تقسیم کار بین ایوبزیسیون و ۳- برداشتن مرز موجود میان فعالیت‌های تروریستی و فعالیت سیاسی و ۴- رسمی و آشکار کردن حمایت از ایوبزیسیون.

این امر که وابسته‌ها، هر از چندی، در جانی گرد می آیند و به آلترناتیو سازی می پردازند، واقعیت دارد، اما، هدف از آن، نه تغییر دادن رژیم که بدست آوردن مهار آن بطور کامل است. دستگاه‌های تبلیغاتی آمریکا و انگلستان به زبان فارسی نیز در خدمت این هدف هستند. هدف ایجاد تغییر در رژیم است و نه تغییر رژیم. آمریکا و اسرائیل و اروپا از بدیل مستقل است که می فرسند و تقلاب‌هاشان برای جانشین کردن آن با بدیل دست نشانده است. نمونه‌های لیبی و سوریه از سوئی و تقضای آمریکا و عربستان و قطر برای بدست آوردن مهار دولت در مصر، نمونه‌های پوشیده که نتوان آنها را دید، نیستند. در معرض دید هر کسی قرار دارند که بخواهد واقعیت را همان سان که هست ببیند.

۵- اما مقاله کیهان، دستور العمل دستگاه‌های سرکوب و سانسور را نیز معنی می کند. می دانیم هر بار قرار بر سانسور و سرکوب می شود، کیهان مقاله‌ای از این نوع انتشار می دهد:

● گفتن و نوشتن پیامون این چهار واقعیت و بسا واقعیت‌های دیگر، ممنوع است. در رژیم، افراد سه قوه حق سخن گفتن از این چهار واقعیت را ندارند. واواک و اطلاعات سپاه مأمور اجرای دستور سانسور هستند.

● روزنامه نگاران و «نمایندگان» و دیگران، در گفتگوهای خصوصی نیز، نباید از این چهار واقعیت صحبتی بکنند

و با بخواهند اطلاعی در باره آنها بدست آورند.

انقلاب اسلامی: و فروریختن دیوارهای سانسور و بیان حقایق، کاری است که بقای ایران و رهائش از استبداد وابسته را میسر می کند.

کشورها در حال پشت سر گذاشتن دوران نیروگاه های اتمی هستند و «ایران» در کار یک نیروگاه مانده است:

* کشورهای جهان که به تعطیل کردن نیروگاههای اتمی روی آورده اند عبارتند از:

● ژاپن پنجاهمین و واپسین نیروگاه اتمی خود را تعطیل کرد:

هر چند حکومت معلوم نکرده است که آیا نیروگاهها را برای همیشه تعطیل می کند، اما مردم ژاپن می پذیرند آنها برای همیشه تعطیل شده‌اند. قرار بر این است که نخست مجلس‌های محلهای استقرار نیروگاه‌های اتمی، در باره تعطیل ماندن یا نماندن نیروگاه‌ها، تصمیم بگیرند. در ۷ مه ۲۰۱۲، براد جاکوسون، مقاله مفصلی را در باره نیروگاههای اتمی ژاپن که دچار سانحه شده‌اند و خطری که برای ژاپن و آمریکا و بقیت جهان دارند، در چند نشریه (ما از آلتر نت AlterNet نقل می کنیم) انتشار داده است. چکیده نوشته او اینست:

● بدترین در راه است و سر می رسد. چرا کارشناسان اتمی، فوکوشیما را بمب ساعت شمار می خوانند؟ زیرا

● یک سال بعد از فاجعه فوکوشیما و آسیب دیدن سه نیروگاه اتمی، حکومت ژاپن و شرکت برق توکیو و کمیسیون نظارت بر انرژی اتمی آمریکا، گفتند هنوز می باید با آسیب وارده رویارویی کرد اما از وقوع بدترین احتمال جلوگیری شده و همه چیز تحت مهار است. اما کارشناسان زباله اتمی می گویند ژاپن دارد با آتش بازی می کند. زباله‌های اتمی همچنان انبار می شود، بخصوص در نیروگاه چهارم. رادیو اکتیو این زباله‌ها ۱۰ برابر رادیو اکتیوی است که آسیب دیدن نیروگاه چرنوبیل در ۱۹۸۶، وارد فضا کرد. خطر پخش این رادیو اکتیو تنها برای ژاپن خطرناک نیست، برای آمریکا نیز خطرناک است. زباله انباشته شده در حوض نیروگاه شماره چهار، واقع در یک منطقه زلزله خیز، در معرض بیرون ریختن بر اثر یک زلزله شدید است. سقف‌ها بر اثر انفجار روز اول، از بین رفته‌اند. بنابراین، زباله‌ها بدون حفاظ هستند.

● ساناتور رون وایدن در نامه‌هایی که به هیلاری کلبنتون، وزیر خارجه، و استون چو، وزیر انرژی و رئیس کمیسیون نظارت بر انرژی اتمی و سفیر ترکیه در آمریکا نوشته است، از آنها خواسته است خطر را جدی بگیرند و با هم و با جامعه بین المللی برای رفع خطر، در کوتاه ترین فرصت، همکاری کنند. بعد از دیدار او با اعضای کمیسیون انرژی و منابع طبیعی سنای آمریکا، اطلاعیه انتشار یافت که بنا بر آن، وضعیت بسیار وخیم تر از آنست که اعلان شده است. انبار زباله اتمی در محاورت اقیانوس و در معرض ریخته شدن در دریا، خطری نیست که نتوان نست به آن سهل انگار بود.

انقلاب اسلامی: خطر بزرگ است از جمله به این خاطر که قدرتهای صاحب بشرفته ترین تکنولوژیها، دستجمعی، قادر به مقابله با آن نیستند. می توان برآورد

جنگ یا صلح؟

کرد خطر نیروگاه اتمی در یک کشور زلزله خیز نظر ایران را:

● فرانسه اولاند، بنا دارد یکی از نیروگاههای اتمی را در دوره ۵ ساله ریاست جمهوری خود، تعطیل کند. او در مناظره با سارکوزی، رقیب شکست خورده خود، علت را طول عمر این نیروگاه و قرار گرفتنش در یک منطقه زلزله خیز گفت.

● دانستی است که فرانسه ۷۵ درصد از برق خود را از نیروگاه‌های اتمی بدست می آورد. بنا بر برنامه چپ، قرار است این میزان، تا سال ۲۰۲۰، به ۵۰ درصد تقلیل پیدا کند.

● آلمان نیز تصمیم گرفته است به تدریج نیروگاه‌های اتمی خود را تعطیل کند و برق اتمی را با انرژی‌های قابل تجدید (آفتاب و باد و گرمای زمین و آب) جانشین کند.

● فرانسه نیز یک کشور بزرگ اروپایی دیگر است که بنا بر تعطیل کردن نیروگاه‌های اتمی خود در طول زمان دارد.

* نیروگاه اتمی ایران قرار است از ماه ژوئن تولید برق با ظرفیت کامل را آغاز کند و هزینه بسیار سنگین تولید برق توسط این نیروگاه:

● از بررسی دقیق محمد محقق که در سایت انقلاب اسلامی انتشار یافته است، قسمتی را نقل می کنیم که مربوط می شود به هزینه تولید برق توسط نیروگاه بوشهر: بنا به اخبار به زودی نیروگاه اتمی ایران با ۱۰۰ درصد ظرفیت کار می کند... هزینه ساخت آخرین آن نیروگاه اتمی که در فنلاند به نام 3 Olkiluoto در حال ساخت است، بنا بود ۳٫۵ میلیارد دلار باشد و تا سال ۲۰۰۹ تحویل داده شود. اما هزینه آن در حال حاضر بالغ بر ۸ میلیارد دلار شده است و تاریخ تحویل آن را به سال ۲۰۱۲ تغییر داده‌اند. لازم

● به ذکر است که مشکل اساسی نیروگاههای اتمی، اینست که به دلیل بالا بودن هزینه ساخت نیروگاه، می باید هر چه زودتر قادر به تولید برق بشود. زیرا تاخیر در ساخت پروژه موجب گران شدن برق تولیدی آن در طول عمر راکتور خواهد شد. در هزینه ساخت این نیروگاهها هزینه‌های جانبی یا فقط بخشی از آن در نظر گرفته می شود و با اینکه بطور کامل به حساب گذاشته نمی شوند. برای مثال هزینه‌های لجستیکی، هزینه‌های بیمه نیروگاه، هزینه نگه داری زباله‌های اتمی و هزینه تحقیق، سوم ادیها بطور قطع می باید باج به چین و ماچین بدهد که هزینه اقتصادی آن بسیار بالاتر از آن می شود که در حالت عادی خواهد شد. این بخش از مخارج مختص رژیمهای از نوع رژیمهای ایران است. در فنلاند هزینه هر کیلووات ساعت برق در آخرین راکتور اتمی چیزی معادل ۵۰۰ دلار می شود. برای یک نیروگاه ۱۰۰۰ مگاواتی می باید هزینه ساخت، بنا بر متعارف بین المللی، حدود ۵ میلیارد دلار بشود.

● مردم ایران با ساکت بودن خود کار را به اینجا رسانده‌اند که لااقل در مورد نیروگاه اتمی هر کیلووات باید فریب به ۲۶ برابر آلترناتیو برق تولیدی توسط سیکل ترکیبی بپردازند و باید تسهیلات بعدی مخارج نگهداری زباله هسته‌ای را بپردازند که در این محاسبه شده است. و اگر نیروگاه را متوقف کنند باید هزینه بسیار سنگینی را برای از کار انداختن آن بپردازند و اگر هم بر اثر حادثه‌ای وضعیت نابسامانی مثل راکتور ژاپن و روسیه روی دهد، در این صورت که مخارج نه تنها گریبانگیر نسل فعلی را خواهد گرفت، بلکه نسل بعد از نسل هم

تاوان طاقت شکنی را باید بپردازند. کار به اینجا رسیده است که باید بین سه بد انتخاب کرد. در صورتی که می توان بین چندین خوب انتخاب کرد. می توان این سرمایه عظیم را در پیدا کردن روشها و بهتر کردن تولید انرژی تجدید پذیر مصرف کرد و به این وسیله سرآمد کشورهای جهان شد. می توان این هزینه هنگفت را در بالا بردن کارایی نیروگاههای فعلی بکار برد که بعضی از آنها بیش از ۷۰٪ اتلاف دارند در صورتی که می توانند ۱۵٪ اتلاف بیشتر نداشته باشند. و می توان افت برق را در شبکه‌های برق رسانی از ۱۸-۲۰ درصد به ۶ درصد پایین آورد و با سرمایه‌گذاری در بالا بردن کارایی چاههای نفت و گاز ایران کرد و یا... اما امروز باید بین سه بد انتخاب کرد. چاره‌ای نیست جز تن دادن به انتخابی که کمترین هزینه را در بردارد و آن تعطیل کردن نیروگاه اتمی است.

● در خور یادآوری است که هزینه ببار آمده برای ژاپن ۱۰۰ میلیارد یورو است. ۱۰۰۰ جسد وجود دارند که نه می توان آنها را سوزاند و نه دفن کرد. و...

انقلاب اسلامی: این محاسبه کاری نیست که در دستگاه اداری و دانشگاهی ایران کسی نباشد که بتواند آن را انجام دهد.

پس وقتی دنیا مشاهده می کند که برغم هزینه کم شکن (۲۶ برابر قیمت برق از منبع دیگر) و برغم وجود امکانات فراوان (استفاده از بخش ناچیزی صحراها برای تولید برق، نیاز جهان را به برق بر می آورد و ایران کویر لوت را دارد و جنوب و جنوب شرق کشور نیز برای تولید برق خورشیدی مناسب هستند)، رژیم ایران اصرار بر غنی سازی اورانیوم می کند، آنها باوجود این که سوخت نیروگاه بوشهر را روسیه باید بدهد، آسان متقاعد می شود که رژیم قصد تولید بمب اتمی را در سر دارد:

ایران پارچین را پاکسازی می کند؟ ایجاد تاسیسات اتمی در زیر زمینهای کویر لوت؟:

● نخست در آمریکا، خبر تخلیه پارچین و پاکسازی آن منتشر شد و سپس، در ۵ مه ۲۰۱۲، دیکا فایل، سایت اسرائیلی، مدعی شد که ایران در کار ایجاد تاسیسات اتمی جدیدی است:

● در همان حال که یوکیا امانو، رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی می گفت: بازرسی از پارچین تقدم دارد و کار اولی است که مفسران آژانس باید انجام دهند، کره شمالی به ایران موشک BM-25 فروخت که می تواند کلاهک اتمی حمل کند.

● اهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل گفت: ممکن است ایران زیر بناهای اتمی لازم را دارد ایجاد می کند و با ایجاد آنها، می تواند ظرف ۶۰ روز، بمب اتمی بسازد.

● در این باره، منابع نظامی دیکا فایل می گویند: ایران از پایان سال ۲۰۰۹ تا اوائل سال ۲۰۱۲، ساختمان تاسیسات اتمی زیر زمینی را در کویر لوت، کامل کرده است. این تاسیسات توسط تونل‌های زیر زمینی بهم مرتبط شده‌اند.

● بنا بر قول این منابع، ایران اجازه بازرسی از پارچین را به آژانس بین المللی انرژی اتمی به سه دلیل، نداد:

۱- در طول گفتگوهای خصوصی که میان حکومت اوپاما و آبه‌الله خامنه‌ای انجام می گیرند، از آمریکا و ۵ کشور دیگر عضو کشورهای ۱+۵، در گفتگوهای رسمی، امتیاز بگیرد. ایران اجازه غنی سازی اورانیوم تا ۵ درصد را به دست

آورده است. به شرط این که به غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درصد ادامه ندهد.

۲- ایران مطمئن نیست که اثرات آزمایشگاهی که در پارچین انجام داده است، از جمله آزمایش چاشنی‌های اتمی، مخو شده باشند. در پاسخ این پرسش که خواهان تقویت در باره چه نوع فعالیت‌هایی در پارچین هستید، امانو گفته است: ما کسی را در پارچین نداریم تا بتوانیم بگوئیم چه نوع فعالیت‌هایی باید بازرسی شوند. بنا بر منابع اطلاعاتی دیکا فایل، آژانس می خواهد مدارک و اطلاعات را خود تحصیل کند. وگرنه، دستگاه‌های جاسوسی آمریکا و اسرائیل مدتهای دراز است که اطلاعات موثق درباره فعالیت‌های غیر قانونی (مخالف قرارداد منع گسترش سلاح هسته‌ای) در پارچین در اختیار دارند. این اطلاعات را توسط فمراهی نظامی خود بدست آورده‌اند.

۳- تضمین گرفتن که بازدید آژانس از پارچین آخرین بازدید خواهد بود و دیگر آژانس خواستار بازدید از تاسیسات اتمی نخواهد شد.

● تهران نمی داند چه نوع مدارکی در اختیار دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل است و چه وقت آنها مدارک خود را رو خواهند کرد و بهنگام رو کردن آنها، خواستاشان از ایران چه خواهد بود. از این رو، شرط احتیاط را این دانسته است که فعالیت‌های اتمی خود را به زیر زمینهای کویر لوت برد.

● منابع ایرانی دیکا فایل گزارش می کنند که گفتگو کنندگه‌ها آمریکا، در گفتگوهاشان با طرف ایرانی، با محدود شدن بازرسی‌های آژانس موافقت کرده است. اما ایران خواستار موافقت قاطع آمریکا و اروپا با این امر است. و نیز خواستار وتو تقضای جدید اسرائیل توسط کشورهای ۱+۵ است.

● علی اصغر سلطانه، نماینده ایران در آژانس بین المللی انرژی اتمی، در ۴ مه، شرط کرد که گفتگوها با ۶ کشور می باید محدود شوند به تعیین محدوده مشکل و چگونگی حل آن و رفع ابهام‌ها، مقصود او از این سخن، همان است که منابع ایرانی به دیکا فایل گفته‌اند.

● نتان باهو، نخست وزیر اسرائیل، هفته پیش، مشاور امنیت خود، یاکو امیدرور را به لندن و مسکو و برلین و پاریس فرستاد تا حکومت‌های این کشورها را قانع کند که نباید اجازه بدهند تقشش‌های آژانس از پارچین متوقف شود. بلکه می باید ایران را بر آن دارند که فعالیت‌های اتمی خود را تحت مهار کامل آژانس بین المللی انرژی اتمی قرار دهد.

● در این هفته، کمیسیون نیروهای مسلح مجلس نمایندگان آمریکا، قطعنامه‌ای را صادر کرد که بنا بر آن، وزارت دفاع آمریکا می باید تا سال ۲۰۱۵، سواحل شرقی آمریکا را با ضد موشک مجهز کند تا که از شهرهای نیویورک و واشنگتن و بوستن، در برابر حمله موشکی ایران، دفاع کند. بودجه این تجهیزات دفاعی، ۱۰۰ میلیون دلار است.

● منابع دیکا فایل، در واشنگتن بر این نظر هستند که مصالحه حکومت اوپاما با ایران، راه را باز می کند برای توافق کشورهای ۱+۵ با ایران بر سر بازرسی از تاسیسات زیر زمینی در کویر لوت.

● یکی از بزرگ ترین کشف‌های این منابع اینست که دریافته‌اند که گروه صنعتی شهید همت که موشکهای دوربرد را تولید می کند، مشغول ساختن کلاهک اتمی نیز هست. دستگاه اطلاعاتی آمریکا در نوامبر ۲۰۱۰، کشف کرده است که کره شمالی ۱۹ فروند موشک BM-25 به ایران فروخته است که ۲۵۰۰ کیلو متر برد دارد و قادر به حمل کلاهک اتمی است.

● در ۱۳ آوریل ۲۰۱۲، حدود ده تن از کارشناسان موشک گروه صنعتی شهید همت به کره شمالی رفتند و در آزمایش موشک سه مرحله‌ای Unha-2 حضور یافتند. آزمایش موشک ناموفق شد اما



کره ایها و ایرانیها بر روی آن کار می کنند و هدف اینست که برد این موشک تا آمریکا بگردد.

● باوجود این، اوباما نیز همانند نتان یاهو زیر فشار لابی های مخالف جنگ پیشگیرانه با ایران است. آنها بمحض شنیدن و یا خواندن قولی در باره جنگ با ایران، آتش انتقاد و اعتراض را به روی گوینده و یا نویسنده می گشایند. از دید آنها قطعنامه کنگره بر ضد ایران را، شرم آور توصیف می کنند.

● رهبران اسرائیل سخت مخالف آنند که ایران به اسلحه اتمی مجهز شود. اما برای این که گزینه نظامی را روی میز نگاهدارند، می باید با مخالفان جنگ، مقابله کنند.

*** گفتگوهای رژیم با آژانس بین المللی انرژی اتمی. آیا آمانو همچنان مانع می تراشد؟**

◀ در ۱۴ مه ۲۰۱۲، گفتگوهای نمایندگان رژیم و آژانس بین المللی انرژی اتمی در وین آغاز شد. قرار است دو روز به طول انجامد. ناظران، این گفتگوها را مهم تلقی کرده اند چرا که به حکم پیش مذاکره را دارد. در حقیقت، گفتگو اصلی در ۲۳ مه در بغداد، میان کشورهای ۱+۵ و «ایران» انجام خواهد گرفت. نماینده آژانس گفته است هرگاه ایران بنا بر حل مشکل داشته باشد، باید به همه سئوالات پاسخ روشن بدهد و بازرسی مفشسان آژانس را از محلها و مصاحبه های آنها را با ایرانیان دست اندر کار پرونده اتمی بیذیرد.

◀ پیش از این گفتگوها، یوکیا آمانو، رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی، در مصاحبه با دلی بیست Daily Beast (۱۱ مه ۲۰۱۲) گفته است: در گفتگوهای دو روزه، توافقی میان آژانس و ایران بعمل نخواهد آمد. توافق موقوت موقوت است به همکاری ایران برای بررسی پیرامون مینا داشتن یا نداشتن برنامه اتمی نظامی و بازدید مفشسان آژانس از پارچین. بازرسی از پارچین بمتابیه یک نماد است و آژانس این هدف را تا رسیدن به مقصود ادامه خواهد داد. هر توافقی موقوت به این بازرسی است. ادلی، روزنامه نگاری که آمانو با او مصاحبه کرده است، از قول «یک منبع مطلع» نوشته است که آژانس هرگونه ربط میان بازرسی از پارچین و گفتگو بر سر همکاری را رد کرده و تأکید کرده است که بازرسی از پارچین باید مقدم بر هرگونه توافقی باشد.

● علی اصغر سلطانه، نماینده دائمی ایران در آژانس، گفته است: ایران مایل است با بازرسی پارچین موافقت کند اما تنها در محدوده توفیق بر سر طرح همکاری ایران با آژانس.

● گارت پورتو، موضع آمانو و مقامات غرب را مانع تراشی و سنگ اندازی بر سر راه حل مشکل اتمی ایران می داند. آمانو و مقامات غرب اصرار خویش را بر بازدید فوری از پارچین اینطور توجیه می کنند که عکس برداریهای هوایی حاکی از آنند که ایران مشغول پاک سازی پارچین از آثار آزمایشهای اتمی نظامی است. آمانو در مصاحبه می گوید: من اطلاعاتی دارم و در پارچین رفت و آمدها و فعالیت هایی انجام می شوند. هرچه زودتر آنها را بازرسی کنیم بهتر است. حال این که همه کس می دانند که آثار رادیو اکتیو را نمی توان زدود و در صورت وقوع آزمایشهای اتمی در پارچین، مفشسان آژانس دردم می توانند آن را تشخیص دهند.

نفس اصرار آمانو بر بازرسی از پارچین، تکذیب می کند ادعای پاک سازی را. چرا که اگر آژانس اطلاع و مدرک در اختیار دارد که پاک سازی بعمل آمده است، دیگر چه نیازه بر بازدید فوری دارد؟ اصرار آمانو جز بدین خاطر نیست که آمریکا و متحدانش مجوز داشته باشند برای ادامه دادن به منجم کردن ایران به امتناع از همکاری با آژانس و در گفتگوهای بغداد نیز، این دست آویز را بکار برند.

انقلاب اسلامی: روشن است که اطلاعاتی

که این سایت اسرائیلی منتشر می کند، هدف دار است. هدف نیز اینست که اجازه داده نشود که کسی در باره وجود قصد و برنامه تولید سلاح هسته ای در ایران، شک کند. گزینه نظامی روی میز بماند و خود حربه ای بگردد برای تحمیل تحریمهای اقتصادی که از جنگ ویرانگرتر هستند. با اینهمه، بنا بر مصالحه است و یا کار به تشدید تحریم ها و جنگ می انجامد؟

بر سر پرونده اتمی ایران، بنا بر مصالحه و صلح است و یا بنا بر تشدید تحریمها و جنگ؟

انقلاب اسلامی: در باره مصالحه و صلح، در این روزهای پیش از گفتگوهای بغداد، گزارشها کم شمار هستند اما گویا. در باره جنگ نیز، اطلاعات منتشره گویا هستند:

*** سفر میشل روکار، نخست وزیر اسبق فرانسه به ایران:**

◀ در ۱۱ مه ۲۰۱۲، روزنامه دست راستی فرانسه، گزارش کرده است: میشل روکار، نخست وزیر اسبق فرانسه، امروز، به مأموریت، راهی ایران شد. هدف از سفر او، از سر گرفته شدن گفتگوهای دو کشور، با انتخاب شدن فرانسوا اولاند، به ریاست جمهوری فرانسه است. در تهران، روکار با صالحی وزیر خارجه و سعید جلیلی، دبیر شورای امنیت ملی و گفتگو کننده با کشورهای ۱+۵ بر سر پرونده اتمی ایران، دیدار و گفتگو خواهد کرد. سفر او به ایران سه روز بطول می انجامد. سفر او به ایران، به فرانسوا اولاند اطلاع داده شده است اما دانسته نیست که آیا روکار حامل پیامی از سوی او برای مقامات ایران هست یاخیر. در دوران ریاست جمهوری نیکولا سارکوزی، روابط فرانسه و ایران سخت تیره شدند. پاریس نقش سردمدار را در کوششهای بین المللی برای جلوگیری از تجهیز شدن ایران به سلاح هسته ای را بازی می کرد. میشل دوبوا، همکار میشل روکار که او را در این سفر همکاری می کند، می گوید: ایرانیها میشل روکار را خوب می شناسند. ما امیدواریم که دیدار او از ایران، تماسها میان ایران و حکومت جدید فرانسه را آسان خواهد کرد.

در گفتگوهایش با طرفهای ایرانی، نخست وزیر اسبق فرانسه توضیح خواهد داد که حکومت جدید فرانسه، در قبال ایران، سیاست سخت و سفت را نخواهد داشت. در سال ۲۰۱۰، مقامات ایران واسطه گری میشل روکار را برای آزاد کردن محقق فرانسوی، کلونیلد رییس را پذیرفتند اما حکومت قیون آن را نپذیرفت.

● در ۱۲ مه ۲۰۱۲، لوموند خبر داده است که کسانی که از سوی اولاند مسئول دیپلماسی هستند، می گویند: میشل روکار به نمایندگی از سوی او به ایران نرفته و پیامی نیز از سوی او برای مقامات تهران برده است. سفر او یک سفر خصوصی و به ابتکار خود او انجام گرفته است.

● بنا بر اطلاع واصل از تهران، رژیم در پذیرایی از میشل روکار، نخست وزیر اسبق فرانسه سنگ تمام گذاشت و او را «دست خالی از ایران بازنگرداند. به او اطمینان داد که این بار بنا بر حل مشکل اتمی دارد».

● در ۱۴ مه، خبرگزاری فرانسه، مصاحبه خود با میشل روکار را انتشار داد. او گفته است: ایران از من دعوت کرده بود برای شرکت در کنفرانسی پیرامون روابط بین المللی به تهران بروم. من این دعوت را پذیرفته بودم. قرار بود در ماه آوریل به ایران بروم اما بیماری مانع از سفر شد. در

جنگ یا صلح؟

اواخر مارس، من قصد خود را با فرانسوا اولاند، نامزد ریاست جمهوری، در میان گذاشتم. اولاند مرا به رعایت احتیاط توصیه کرد. من همچنین نامه ای به وزیر خارجه، آلن ژویه، نوشتم و او در پاسخ کتبی مواضع فرانسه در باره پرونده اتمی ایران، خاطر نشان کرد.

در باره ما حاصل گفتگوهایش با مقامات ایران، او گفته است: آقای صالحی، وزیر خارجه ایران، به من اطمینان داد که در گفتگوهای بغداد، در ۲۳ مه، آماده آنیم «قدم ها به پیش برداریم» تا که بحران اتمی حل شود. و بروجردی، رئیس کمیسیون امور خارجه و امنیت ملی، نیز به من گفت: فراداریم شماره کنتور را صفر کنیم و قدمها به پیش برداریم. او با سعید جلیلی، دبیر شورای امنیت ملی و گفتگو کننده با کشورهای ۱+۵ نیز گفتگو کرده است. روکار تصریح کرده است: من هیچگونه تعهد مشخصی اخذ نکردم اما احساسم اینست که ایران بر این است که، از طریق من، پیام حسن نیت به غرب بدهد. من به مقامات ایران گفتم که اولاند و حکومت او همان روش قاطعانه را در قبال ایران، ادامه خواهند داد. شما باید برای جامعه بین المللی، حتی جزئیات را روشن کنید به تدریج که اطمینان پیدا کند که بهیچ رو درصدد تولید بمب اتمی نیستید.

*** خانم اشتون نسبت به گفتگوهای بغداد خوشبین است و حکومت انگلستان خواهان به تأخیر افتادن تاریخ تحریم بیمه نفتکشهای است که نفت ایران را به کشورهای دیگر حمل می کنند:**

◀ در ۱۲ مه ۲۰۱۲، خبرگزاری رویترز گزارش کرده است که کاترین اشتون، وزیر خارجه اروپا و شرکت کننده در مذاکرات اتمی با ایران، در ۱۱ مه، در بروکسل به خبرنگاران گفته است: امید زیادی به دور جدید مذاکرات دارد. اشتون که در کنفرانس خبری مشترک با هشیار زیباری، وزیر امور خارجه عراق سخن می گفت اظهار داشت او با یک سلسله قطعهای جدی که می تواند به نتایج قاطع منجر شود، در مذاکرات حضور خواهد یافت.

● پیش از او، در ۹ مه، به گزارش خبرگزاری رویترز از قول دیپلماتها، حکومت انگلستان خواستار به تعویق افتادن تاریخ ممنوع شدن بیمه کردن کشتی های نفتکشی شد که نفت ایران را به کشورهای خریدار حمل می کنند. شرکت های بیمه اغلب انگلیسی هستند و ممنوعیت بیمه کردن کشتی های نفتکش حامل نفت ایران، مشکلات بسیار برای آنها پدید می آورد.

● اما گویا تر از همه، کنفرانس مقدماتی بازنگري قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای، در ۱۰ مه ۲۰۱۲ است. آژانس بین المللی انرژی اتمی که این کنفرانس را برپا کرده، امیدوار بوده است رفتار هیات نمایندگی ایران، نوید بدهد که مصالحه انجام خواهد گرفت. از قرار، رفتار هیات اگرچه سبب خوش بینی دلخواه نشده اما مایوس کننده نیز نبوده است.

انقلاب اسلامی: انتشار سندی از سندهای بن لادن توسط آمریکا که، در آن، بن لادن نسبت به ایران ابراز بی اعتمادی کرده است، تبلیغاتی را بی اعتبار کرد که در آمریکا انجام می گرفت و حتی ترورهای ۱۱ سپتامبر را حاصل تبانی رژیم ایران با القاعده می باوراندند.

سندهای یافت شده نزد بن لادن خط بطلان می کشد بر ادعای همکاری رژیم با القاعده و یا اعلامت آشتی جوئی امریکا با رژیم ایران نیز هست؟

در ۱۰ مه ۲۰۱۲، گارت پتر انتشار اسنادی را که از محل اقامت آسامه بنی لادن بدست آمده و شماری از آنها را منتشر شده اند، را بررسی کرده است:

● وزارت خزانه داری فرانسه ادعا می کرد میان ایران و القاعده «معامله ای پنهانی» انجام گرفته است. این ادعا دست آویز اصلی کوشندگانی بود که بسود جنگ با ایران، می کوشند. روزی پیش از انتشار سندهای بن لادن، مقامهای پیشین سیا این ادعا را تکذیب کردند. سندهای منتشره مسلم کردند که میان ایران و القاعده معامله بوده است.

سه مقام پیشین سیا که در امور خاورمیانه و آسیای جنوبی تجربه مند هستند، در باره ادعای وزارت خزانه داری گفتند که این ادعا دروغ است. ادعا طوری عنوان شده بود که گمان رود سیا آن را تصدیق می کند. آن ادعا را وزارت خزانه داری از آن رو کرده که توجیه کند سیاست اوباما را بر تشدید فشار دیپلماتیک به ایران.

● داوید کوهن، معاون وزارت خزانه داری، در ژوئیه گذشته، اعلان کرده که این وزارت روابط پنهانی ایران با القاعده را بر ملاء می کند. ایران به افراد القاعده اجازه رفت و آمد از طریق ایران را می دهد و به این سازمان در نقل و انتقال پول کمک می کند.

ادعای وزارت خزانه داری را ویکی استناد داد، ارگان محافظه کاران جدید و راست گرایان افراطی اسرائیل دست مایه کردند و آن را مدرک اتحاد ایران و القاعده گردانند.

● اما پل. ر. بیلار، افسر سابق سیا مأمور خاورمیانه و جنوب آسیا، به IPS گفت: این ادعا که ایران متحد القاعده است را هیچ سندی و هیچ اطلاع موثقی تأیید نمی کند. چنین ادعایی نادرست و سبب درک غلط از روابط ایران با القاعده می شود. بیلارد توضیح داد که مدارکی که از محل زندگی القاعده بدست آمده اند نه تنها ثابت می کنند هیچگونه توافقی میان ایران و القاعده وجود نداشته و ایران هیچگاه عملیات القاعده را تسهیل نکرده است، بلکه القاعده نظر خصمانه ای نسبت به رژیم ایران داشته است. یک مقام سابق دیگر سیا نیز گفت: هرگز توافقی میان ایران و القاعده بعمل نیامده است.

● سومین مقام پیشین سیا می گوید: ادعای وزارت خزانه بر این که «معامله ای سری» میان ایران و القاعده به عمل آمده است، مستند به سند و اطلاع موثقی نیست. بلکه برای توجیه سیاست حکومت اوباما در مورد فشار بر این، ساخته شده است...

● متن مورخ ۲۸ ژوئیه ۲۰۱۱ وزارت خزانه داری که بنا بر آن، یاسین السوری، از سوی القاعده «معامله ای سری» انجام داده است، بر اینست که آزاد کردن زندانیان القاعده نیز، موضوع معامله بوده است. بنا بر سند، یاسین السوری، کارساز القاعده، بموجب توافق القاعده و دولت ایران، در ایران زندگی می کرده است. مقامات ایران با او در رابطه بوده و از سال ۲۰۰۵، بعد، به او اجازه داده اند که، در ایران، برای القاعده کار کند. متن منتشره وزارت خزانه داری هیچ سندی بر صحت ادعا در بر ندارد. بنا بر آن،

السوری زندانیان القاعده را از زندانهای ایران آزاد کرده و به پاکستان برده است. وزارت خارجه آمریکا برای سر السوری، ۱۰ میلیون دلار جایزه معین کرده است.

● در یکی از سندها که از محل زندگی بن لادن بدست آمده اند و هفته پیش توسط مرکز ضد تروریسم منتشر شده اند، یک مقام ارشد القاعده می نویسد: «ما بر این باوریم که کوششهای ما، که کارزار سیاسی و تبلیغاتی بخشی از آن بود و تهدیدهای ما و ربودن وابسته بازرگانی ایران در پیشاور و دلالیل دیگر، به آنها حالی کرد که به ما نه چه کارهائی توانائیم. این شد به رها کردن زندانیان ما تن دادند.

● و چون فرستنده تلویزیونی IPS از جون سولیان، سخنگوی وزارت خزانه داری، بر وجود «معامله پنهانی» ایران با القاعده دلیل خواست، او حاضر به دادن پاسخ نشد...

باوجود انتشار مدارک بن لادن، سولیان از موضع وزارت خزانه داری دفاع کرد. او گفت: ما بنای قول و فعل خود را بر اطلاعاتی می گذاریم که در باره فعالیت های یاسین السوری می گذاریم. چون از او پرسیده شد اطلاعات بر کدام مدارک مستند هستند و مقامی که بیلار است می گوید، مستند به هیچ سندی نیستند، او پاسخ داد که قول او ناشی از «سوء نیت» است.

در حقیقت، مبنای ادعای وزارت خزانه داری بر وجود «معامله پنهانی» میان ایران و القاعده، داستانهای ساخته مطبوعات بود و هدفش زمینه سازی برای تشدید مجازاتهای اقتصادی ایران و تهدیدش به حمله نظامی بود.

● وصل کردن رژیم ایران به القاعده، در زمان جورج بوش آغاز شد و از آن زمان تا حکومت اوباما، توسط آمریکا و اسرائیل ادامه یافت. بخصوص اسرائیل به انتشار ضد اطلاعات در باره رابطه ایران و القاعده، از طریق وسائل ارتباط جمعی انگلستان، وسعت تمام بخشید. رویترت مردوخ در ۱۵ فوریه ۲۰۱۲، در تلویزیون Sky News، به استناد قول «منابع اطلاعاتی» دولتی که نتوانستند نامش برده شود، گفت: در بی معامله ۲۰۰۹، ایران به افراد القاعده تعلیم می دهد و مواد منفجره پیشرفته در اختیار این سازمان تروریستی می گذارد. هدف ایران استفاده از القاعده برای تهدید کردن غرب و منصرف کردنش از حمله نظامی به ایران است.

انقلاب اسلامی: بدین سان، قدرتی که آمریکا است و مجموعه غرب، اطلاع می سازند و رژیم مافیاهای نظامی - مالی را طرف معامله با القاعده می گردانند و چون نوبت به مصالحه با همین رژیم می رسد، مدارک بین لادن را منتشر می کنند که معلوم می کنند بن لادن و سازمان او با این رژیم بد بوده اند و...

تشکیل دولت ائتلافی در اسرائیل آمادگی برای جنگ است و یا انصراف از جنگ؟

*** تشکیل حکومت ائتلافی با شرکت حزب کادیمما به رهبری مفاز در اسرائیل و رابطه آن با جنگ با ایران:**

● دکا فابل (۸ مه ۲۰۱۲) تشکیل حکومت ائتلافی توسط نتان یاهو و شائول مفاز را این سان توضیح داده است:



● حکومت ائتلافی که نتان باهو و مفاز، در ۸ مه ۲۰۱۲، تشکیل داده اند بزرگ ترین ائتلاف در تاریخ اسرائیل است. از ۱۲۰ نماینده مجلس، ۹۴ تن از آن پشتیبانی می کنند. افزون بر این، سه رئیس پیشین ستاد ارتش عنوان هستند: مفاز که اینک معاون نخست وزیر است، پیش از این رئیس ستاد ارتش و وزیر دفاع اسرائیل بوده است. اهود باراک، وزیر دفاع کنونی، نیز رئیس ستاد ارتش بوده است. و سومی موشه یالون.

● این دو ویژگی حکومت جدید اسرائیل است توجه حکومت اوپاما را به خود جلب کرده است. بخصوص که با تشکیل این حکومت، انتخابات زودهنگام منتفی می شود و در صورت تجدید انتخاب اوپاما به ریاست جمهوری، سر و کار او همچنان با نتان یاهو و حکومت او خواهد بود. در تاریخی که انتخابات اسرائیل باید انجام بگیرد، نتان یاهو نامزد نخست وزیر می شود و به احتمال بسیار، انتخاب می شود. پس او نخست وزیر اسرائیل برای مدتی دراز است. در حقیقت، با تشکیل حکومت ائتلافی نتان یاهو می تواند اصلاحات را بعمل آورد و با انجام اصلاحات، شانس او برای انتخاب شدن به نخست وزیر در انتخابات اکتبر ۲۰۱۳، بیشتر می شود. به این ترتیب، وقتی اوپاما، در آغاز ۲۰۱۲ دور دوم ریاست جمهوری خود را به پایان می برد، نتان یاهو دور سوم نخست وزیر خود را هنوز به پایان نبرده است. قرار بر اینست که با اصلاح قانون اساسی اسرائیل، ریاست جمهوری و نخست وزیر در یکدیگر ادغام شود. در این صورت، نتان یاهو رئیس دولت اسرائیل خواهد شد.

● منابع دیکا فایل در واشنگتن می گویند: در واشنگتن سه برداشت از تشکیل حکومت ائتلافی اسرائیل، بخصوص در رابطه با احتمال حمله نظامی اسرائیل به ایران، می شوند:

۱- بنا بر یک برداشت، ورود مفاز، وزیر دفاع پیشین به حکومت، این حکومت را خصوصیت طلب ترین حکومت اسرائیل می گرداند. او در کنار اهود باراک و موشه یالون مقامهای کلیدی را در حکومت نتان یاهو در اختیار دارد. یک عضو دیگر کادیم نیز قرار است مقام مهمی در حکومت پیدا کند. پیام این حکومت به حکومت اوپاما روشن است: وجود یک گروه کوچک متفقد نتان یاهو، در باره قصد او به جنگ با ایران، به حساب نمی آید. کسانی که در ارتش اسرائیل و دستگاه اطلاعاتی نقش تعیین کننده دارند و یا دانشه اند و نیز سازمانهای سیاسی اسرائیل با سیاست نتان یاهو در مورد ایران موافق هستند. با وجود این، تشکیل چنین حکومتی به این معنی نیست که دردم به ایران حمله خواهد شد. بسا بعکس، زمان حمله به تأخیر افتد. اما تشکیل این حکومت یعنی این که اوپاما تنها چند ماه وقت دارد برای گفتن تصمیم نهایی در باره ایران.

۲- برداشت دوم اینست که حکومت ائتلافی همزمان با توافق بر سر سیاست اسرائیل در مورد ایران، در مورد فلسطین به این توافق رسیده اند که باب گفتگوهای صلح را با فلسطینی ها بازکنند. در این باره، نتان یاهو به مفاز اختیار داده است که فلسطینی را به پای میز مذاکره بیاورد.

در کنفرانس مشترک با نتان یاهو، مفاز گفت: حزب ما دلبسته است به اسرائیل بمثابه یک کشور یهودی و دموکراتیک آماده برای پذیرفتن مصالحه ای با فلسطینی ها که، در آن، اسرائیل زمین را در ازای صلح و امنیت به فلسطینی ها واگذار خواهند کرد.

منابع ما در واشنگتن قول مفاز را ترجمان توافق میان او و نتان یاهو می دانند. بنا بر این توافق، مفاز از سیاست نتان یاهو در مورد ایران حمایت می کند و نتان یاهو با دادن زمین در ازای صلح و امنیت، موافقت می کند. بنا بر این، مفاز می باید نکوشد موفق شود. چرا که رهبر پیشین کادیم، زبیبی لیونی، وزیر خارجه سابق، ۳ سال پیش، در این کار، ناکام شد.

۳- در واشنگتن، سومین برداشت اینست که سیاست اسرائیل تغییر می کند. یک استراتژی آمریکایی بر این ارزیابی است که در کار یک تغییر تاریخی است: قرار بر نظام دولتی این کشور است و این ائتلاف برای انجام این تغییر است. با این تغییر، گروه های سیاسی کوچک اسرائیل که هفت دهه است مانع از استقرار ثبات در دولت اسرائیل و کوتاه شدن عمر حکومتها شده اند، نقش خود را از دست خواهند داد. با اجرای این تغییر، در صحنه سیاسی اسرائیل، سه و حداکثر چهار بلوک سیاسی بزرگ صاحب نقش خواهند شد: راست و وسط و مذهبی و عرب.

انقلاب اسلامی: آیا بخاطر سیاست جدید اسرائیل است که حماس اعلان می کند در صورت جنگ اسرائیل با ایران، بی طرف خواهد ماند؟

*** برای تدارک جنگ با ایران، آمریکا تجهیزات نظامی جدید به اسرائیل می دهد:**

◀ در ۹ مه ۲۰۱۲، «انفورمیشن کلرینگ هوس» اطلاع داده است که: مجلس نمایندگان آمریکا تصویب کرد که برای کمک به بهبود دفاع موشکی اسرائیل، در سال ۲۰۱۳، ۹۴۸ میلیون دلار در اختیار این کشور گذاشته شود.

از این مبلغ، ۶۷۹ میلیون دلار صرف خرید خلبانهای بدون خلبان خواهد شد. بقیه که ۲۶۹ میلیون دلار است، صرف تکمیل و تولید موشکهای ضد موشک خواهند شد. ۱۴۹۷ میلیون دلار صرف ضد موشکهای کوتاه برد و بقیه (۱۱۹۳ میلیون دلار) صرف ضد موشکهای بالستیک بنام Arrow 3 خواهد شد. خلبانهای بدون خلبان بکنار، دو طرح دیگر را آمریکا و اسرائیل به اشتراک، عملی خواهند کرد.

● کنگره بودجه تولید هواپیماهای بدون خلبان را افزایش داده بود. اینک با توجه به نیاز اسرائیل و ضرورت بیشتر کردن قابلیت این هواپیماها، وزارت دفاع آمریکا از کنگره، تقاضای افزایش ۱۶۹ میلیون دلار بر بودجه پیشنهادی حکومت اوپاما را کرده است.

تحويل این هواپیماها و کمک به تکمیل تجهیزات دفاع ضد موشکی اسرائیل، ربط مستقیم پیدا می کند با حمله احتمالی اسرائیل به ایران.

● با وجود تصویب این کمک نظامی، تشکیل حکومت ائتلافی در اسرائیل، حکومت اوپاما را نگران کرده است که مبادا قصد از تشکیل حکومت ائتلافی، حمله به تأسیسات اتمی ایران، حتی بیس از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، است.

بنا بر برخی گزارشها، مقامات آمریکایی که نخواسته اند نامشان برده شود، ترسان از اینست که شرکت دادن کادیم در حکومت اسرائیل، بدان قصد انجام گرفته است که پایه های نتان یاهو حکومت خویش را استوار کند و آنگاه برای حمله به ایران، آماده شود. شائول مفاز، رهبر کادیم، با چنین حمله ای موافق است.

● نتان یاهو تحت فشار قرار گرفته بود تا که با انجام انتخابات پیش موافقت کند. یک دسته از کسانی که موافق انتخابات زودرس بودند، می گفتند که با انجام انتخابات، نتان یاهو حکومت بانثاتی پیدا می کند و می تواند، پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، در زمانی که دست اوپاما بند است، به ایران حمله کند. اما با تشکیل حکومت ائتلافی، موفق شدن حکومت با ثبات و پرخوردار از بیشترین پشتیبانی را بوجود آورد. از این رو، مقامات آمریکا نگرانند.

● ماه ها است که آمریکا با اسرائیل، بر سر حمله به ایران، سرشاخ است. اسرائیل از

جنگ یا صلح؟

امریکا می خواهد از حمله اش به ایران حمایت کند و آمریکا نمی پذیرد و ترجیح می دهد از راه تشدید مجازاتها آنها ایران را ناگزیر از آمدن و نشستن بر سر میز بگرداند.

● دوایر اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل اجماع دارند بر این که ایران برنامه تولید بمب اتمی ندارد و هیچگاه تصمیم نگرفته است چنین بمبی را بسازد. ما بارها در آمریکا و اسرائیل بر تکرار خلاف حقیقت و برانگیختن دو کشور به جنگ با ایران، اصرار دارند.

با وجود این، شائول مفاز، در گذشته، مخالف خود را با حمله نظامی به ایران، اظهار کرده است. اما بهنگام کنفرانس مطبوعاتی مشترک، نتان یاهو و مفاز گفتند: بر بسیاری مسائل، از جمله ایران، هم دیدگاه شده اند. در اسرائیل، بسیاری بر این نظر شده اند که مفاز موضع پیشین خود در باره حمله نظامی به ایران را رها کرده است.

بحرین را از ایران جدا کردند و حالا دارد جزء عربستان می شود!؟ - انگلستان می خواست از ایران اعتراف بگیرد جزایر ابوموسی و... به ایران متعلق نیستند و مصدق پاسخ داد که ملک طلق ایران هستند:

*** «اتحاد سیاسی» عربستان و بحرین!؟**

◀ در ۱۴ مه ۲۰۱۲، در ریاض، رهبران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، اجتماع کردند. موضوع کارشان، اتحاد سیاسی نزدیک تر این کشورها، در مرحله اول، دو تا سه کشور است. وزیر خارجه بحرین گفت: اول از همه، قرار است عربستان و بحرین متحد شوند. علت تمایل شدن این کشورها به اتحاد سیاسی، ترس این کشورهای از بلندپروازیهای ایران در منطقه است. بر بحرین، خانواده الخلیفه حکومت می کند. و با آغاز «بهار عرب» مردم بحرین نیز روی به جنبش آوردند. اکثریت عمده شیعه هستند که همچنان در جنبش اعتراضی هستند.

سیمرا رحب، وزیر اطلاعات بحرین، پیش از تشکیل اجلاس ریاض، توضیح داده است: انتظار می رود که روز دوشنبه، ۱۴ مه، اتحاد دو تا سه کشور اعلام شود. هنوز هیچ چیز قطعی نیست اما بسیار محتمل است که این اتحاد اعلان شود. هر کشور حاکمیت و منزلت خود را بمثابه عضو کشورهای شورای همکاری خلیج فارس حفظ می کند اما در سیاست خارجی و امنیت و دفاع و اقتصاد، تصمیم های مشترک خواهند گرفت.

خلیفه بن سلمان الخلیفه، نخست وزیر بحرین که روابط بسیار نزدیک با خانواده سلطنتی عربستان دارد، پیشاپیش، به عربستان رفته و از اتحاد کامل دو کشور و دیگر کشورهای منطقه خلیج فارس، حمایت کرده است. او گفته است: «روایای بزرگ ملتهای منطقه اینست که مرزهای میان کشورهای ما برداشته شوند و با یکدیگر بطور کامل متحد شوند.»

◀ در ۱۴ مه ۲۰۱۲، اجتماع ریاض تشکیل شد. اتحاد سیاسی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، موضوع گفتگو شد. تدارک اتحاد عربستان و

بحرین تصویب شد و قرار بر این شد که حاصل تدارک در اجلاس ماه دسامبر، موضوع تصمیم بگردد.

◀ پیش از اعلام وزیر خارجه و وزیر اطلاعات بحرین در باره اتحاد دو کشور، ولیعهد بحرین به واشنگتن رفت و با هیلاری کلینتون، وزیر خارجه آمریکا دیدار کرد و آمریکا پذیرفت از نوبه بحرین اسلحه بفروشد. جز این که سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت که آمریکا اسلحه ضد شورش به بحرین نمی فروشد. اما قبول کرده اسلحه ای را به بحرین بفروشد که قابل استفاده بر ضد عصابان مردم نیست!

انقلاب اسلامی: درخور یادآوری است که بحرین را شاه سابق، در ازای ایفای نقش ژاندارمی خلیج فارس و بدست آوردن دوباره سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی که متعلق به ایران بودند، بدهد. بحرین را از دست داد و هرچه منتظر شد امارات حاضر شد این سه جزیره را تحویل دهد. کار به پرداخت وجوه مالی کشید و سنلی را انگلیس ها تهیه کردند که به استناد آن، ایران این سه جزیره را «اشغال» کرد. بابت سه جزیره، پول نیز پرداخت. بحرینی که از ایران جدا شد، حالا دارد جزء عربستان می شود. هم اکنون در اشغال فوای عربستان است. و امارات همچنان سه جزیره را ادعا می کند. بنگریم به سابقه امر، پیش از آنکه رضا خان، رضا شاه شود و سلسله پهلوی را تشکیل دهد:

*** مصدق: جزایر ابوموسی و شیخ شعیب ملک طلق ایران هستند:**

◀ در صفحه ۱۶۲ کتاب «خاطرات و تألمات»، فصل بیست و چهارم کتاب، با عنوان «انتصاب من به وزارت خارجه»، در باره این جزیره ها، مصدق چنین نوشته است:

«اولین روز ورودم به وزارت خارجه، میرزا محمد تقی خان منتخب الملک، رئیس اداره انگلیس، نامه ای به من ارائه نمود که «سرپرستی لورن»، وزیر مختار انگلیس به مستوفی الممالک، نخست وزیر نوشته و موضوعش این بود که جزایر «ابوموسی» و «شیخ شعیب»، واقع در خلیج فارس، متعلق به ایران نیست و نظامیان برخلاف حق در آنها دخالت می کنند. رئیس الوزراء هم به خط خود در حاشیه نامه نوشته بود ضبط شود و منتخب الملک از من سوال نمود به این نامه باید جوابی داده شود یا آن را بلا جواب گذاریم؟»

گفتم: قبل از ملاحظه پرونده نمی توانم در این باب نظری اظهار کنم و بعد که پرونده را دیدم و معلوم شد جزایر مزبور ملک غیر قابل تردید ایران است، موضوع را در هیات وزیران مطرح کردم که در صورت جلسات نوشته شد. سپس به نامه وزیر مختار جواب دادم و چند بار هم با او مذاکرات شفاهی نمودم.

در زیر صفحه توضیح داده است: در همان جلسه اول با سرپرستی لورن وارد مذاکره شدم. از این که منتخب الملک از ضبط نامه جلوگیری کرده و موضوع را مطرح کرده بود، عصبانی بود و برای او یک خط و نشانی هم کشید.»

انقلاب اسلامی: متنی که از کتاب «خاطرات و تألمات» نوشته مصدق نقل شد، واجد اطلاعات بس مهم و شفافی است:

۱- در آن تاریخ، جزایر در مالکیت ایران بوده و ارتش ایران در جزایر ابوموسی و شیخ شعیب حضور داشته اند.

۲- وزیر مختار انگلیس نامه نوشته است به قصد این که این جزایر را از ایران جدا کند. بایگانی کردن نامه سابقه ای ایجاد می کرد و سنلی می شد که بعدها، به استناد آن، ادعا شود جزایر متعلق به ایران نیستند. منتخب الملک وطن دوست نامه را

بایگانی نمی کند و آن را نزد مصدق می برد. مصدق با مراجعه به اسناد، دو جزیره را «ملک غیر قابل تردید» ایران می یابد. گفتگو می کند و او از این که منتخب الملک نامه را بایگانی نکرده است، عصبانی می شود و برای او خط و نشان می کشد. بدین سان می پذیرد که این جزایر متعلق به ایران هستند و به نامه مصدق، وزیر خارجه ایران پاسخ نمی نویسد. چرا که اگر می نوشت مصدق سکوت نمی کرد و آتری از نامه او در وزارت خارجه ایران می ماند. بعدها نیز، در گفتگو با علم، سفیر انگلیس تصدیق می کند این جزایر متعلق به ایران هستند.

۳- در دوران پهلوی، ارتش ایران این جزایر را ترک می کند و فوای انگلیس در آنها مستقر می شوند. تا زمانی که شاه سابق بران می شود ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک را با بحرین معامله کند. بحرین را می دهد، پول نیز می دهد اما به جای گرفتن سند مالکیت، سنلی می گیرد که انگلیسی ها آن را تنظیم می کنند و بنا بران، ایران این سه جزیره را «اشغال» می کند.

۴- مصدق بهنگام نخست وزیر، بحرین را استان چهاردهم ایران گرداند.

۵- بهنگام بیرون بردن بحرین از مالکیت ایران، در ایران، شهید داریوش فروهر اعتراض نامه ای انتشار داد و بحرین را همچنان جزء ایران خواند. رژیم شاه او را به مدت ۳ سال در زندان نگاه داشت. فریدون آدمیت نیز اعتراض و از شغل خود استعفاء کرد.

و ایران و کشورهای مسلمان دیگر همچنان در بند استبداد وابسته اند و خشونت گری به نام اسلام از یک سو و اسلام ستیزی از سوی دیگر، وضعیت کنونی را در غرب و کشورهای مسلمان بیار آورده است.

«این فقه»؟ - بحران تمدنی و نیاز به توحید؟ - جنگ عمومی با «اسلام گرائی سیاسی»:

در باره فقه، "سخن راست!!" را از جوادی آملی بشنویم: «این فقه» را سقراط و توحید را افلاطون و ارسطو حفظ کردند!:

◀ در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۱، خبرگزاری مهر گزارش کرده است: آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی بعد از ظهر چهارشنبه در دیدار تعدادی از اندیشمندان دینی شرکت کننده در کنفرانس بین المللی ادیان و بیداری معاصر با اشاره به گلابه ابوریحان بیرونی از مردم هند اظهار داشت: ابوریحان بیرونی از بزرگان تفکر اسلام است که مانند این سبا جزو ستاره های قدر اول آسمان علم ایران هستند. گلابه ای از بزرگان هند دارد و آن گلابه را هم اکنون مساز دانشمندان هند داریم.



گلابه این است که خاورمیانه را الحاد و شرک و بت پرستی پر کرده بود و ابراهیم خلیل - آن مرد ملکوتی که به تعبیر قرآن از ملکوت ترفیع بسته و سرسلسله انبیای ابراهیمی است - نه بت پرستان فرمود: شمس و قمر توان ندبیر عالم را ندارند و روزی فرا می رسد که این کرات در هم کوبیده می شود. خدا آن نیست که شمس و قمر باشد، بلکه خدا آن است که شمس و قمر را آفرید.

ابراهیم خلیل با براهین و ادله توحید را ثابت کرد ولی توده مردم نفهمیدند. بنا بر این دست به تیر برد و بت ها را ریز ریز کرد. ولی باز هم اثر نکرد. طاغوت آن عصر ابراهیم را به آتش سوزی تهدید کرد و دستور داد امواج آتش مشتعل نشد. خلیل خدا بدون تریب وارد امواج آتش شد و همان خدا که آتش را آفرید آتش در آن را گلستان کرد و همگان دیدند و فهمیدند و بساط الحاد و شرک تقریباً رخت پرست.

حرف ابرویحان این است که این خاورمیانه ای که با آتش سوزی خلیل خدا تطهیر شد، انبیای بعدی و شاگردان آنها آن را حفظ کردند ولی چرا دانشمندان و عالمان هند توحید را ترویج نکردند تا جریان بودا و برهمن پیش نیاید. مگر بشر در برابر غیر خدا خضوع می کند؟

در یونان سقراط تا مرز شهادت رفت و همین فقه را حفظ کرد و با شهادت خودش افلاطون را تربیت کرد. افلاطون که شاگرد شهید بود ارسطو را تربیت کرد تا فکر توحیدی در آن منطقه حفظ شود.

انقلاب اسلامی: بدین سان، فقه تکلیف مداری که مردم باید آن را از این «مرجع تقلید و فیلسوف حوزه»، تقلید کنند، هنوز پیامبر اسلام به دنیا نیامده، قرنهای پیش از مسیح، توسط سقراط حفظ شده است! سخن او اگر از این نظر دروغ است، از نظر دیگر راست است: مبنای فلسفی فقه و روش استنباط احکام، فلسفه یونانی و منطق ارسطویی است. در حقیقت، در غرب امروز، گرفتار خلاء اندیشه راهنا، گرایشهای راست و راست افراطی که «اسلام» را دست مایه زبان عامه فریب خود کرده اند، نه با اسلام بمناهی بیان استقلال و آزادی که به اسلام بمناهی بیان قدرت، فرآورده فلسفه و منطق ارسطویی ستیز می کنند.

جوادی املی سخن بس شگرف دیگری بر زبان آورده است: سقراط افلاطون و ارسطو را تربیت کرده است تا «فکر توحیدی در منطقه حفظ شود». اما بر کسی پوشیده نیست که فلسفه یونانی بر اصل ثنویت بنا جسته است. فلسفه های افلاطون و ارسطو، بر اصل ثنویت تک محوری، یعنی ضد کامل توحید، بنا گرفته اند. آیا او فرق میان توحید و ثنویت تک محوری را اندر نمی یابد؟ این امر که او دستیار خمینی و در مجلس خبرگان، برای ولایت فقیه توجیه فلسفی می تراشید، گویای این امر است که بگمان او، توحید همان ثنویت تک محوری است. اما آیا او، در قرآن، فرعون و فرعونیت را نخوانده و یا خوانده و معنی ثنویت تک محوری را اندر نیافته است؟ سخن امروز او معلوم می کند که او هنوز نمی داند که ولایت مطلقه فقیه (همان ولایت مطلقه فیلسوف اول بنا بر قول افراطون و ولایت مطلقه مصداق ثنویت تک محوری و فرعونیت یا استبداد فراگیر است. بسا می داند و در مقام دفاع از این فرعونیت و به قصد فریب مردم، به دروغ، سقراط و افلاطون و ارسطو را حافظان «توحید در منطقه» می شمارد.

شگفت آنکه، همزمان، فیلسوف و جامعه شناس نامی فرانسه، ادگار مورن، در جستجوی کم کرده مسلمانان، توحید، است. او در مبادله فکری با فرانسوا اولاند، رئیس جمهوری منتخب مردم فرانسه در ۶ مه ۲۰۱۲، نظریاتی را اظهار کرده است که دو قسمیت از آن نظرها، یکی در باره توحید و دیگری در باره اقتصاد تولید محور می توانند به کار نسل امروز ایران بیایند:

*ادگار مورن: بحران ما غربیها بحران تمدنی است. ما زیاده از حد تجزیه کرده ایم می باید در پی مجموعه شویم و نیز می باید به تولید بها دهیم:

در ۴ مه ۲۰۱۲، دو روز پیش از انتخابات ریاست جمهوری در فرانسه، لوموند، مبادله آرا میان فیلسوف و جامعه شناس سرشناس فرانسوی و فرانسوا اولاند، رئیس جمهوری منتخب مردم فرانسه را انتشار داده است. ترجمه دو قول از قولهای ادگار مورن را می آوریم:

● بحران ما بحران تمدنی است. این ارزشها و باورهای ما هستند که در بنیادهای خود، نا استوار و لرزان گشته اند. زیرا غرب، زمانی پس دراز، در کار تجزیه کردن بوده است. دانش ها را تقسیم و رسته رسته کرده است. همین کار را اقتصاد و جامعه و مسائل اقتصادی و اجتماعی کرده است. تنها یک اندیشه سیاسی که بتواند تجزیه شده ها را بهم پیوندند و همه رسته ها را بهم بیاورد، بکار جهان امروزی می آید.

لوموند توضیح می دهد: معنای «بغرنجی» که ادگار مورن متفکر پی گبر و مدافع بی قید است، همین است. دو مبادله کننده آرای چندین نظر مشترک دارند. مورن می خواهد «سرنوشت را تغییر دهد» و اولاند می خواهد «عصر را تغییر دهد»...

مورن می خواهد فرانسه «تقسیم ناپذیر و چند فرهنگی» بگردد به تریبی که در متن توحید، گوناگونی ها وجود داشته و شناخته باشند. اولاند از آن بیم دارد که گوناگونی فرهنگها، یگانگی را بنیادهای محل رجوع، محو گرداند و تریج می دهد در قانون اساسی، لایحه تقویت کرد.

ادگار مورن در سال ۶۵ بود که به دنبال انتقاد از خود، حزب کمونیست و کمونیسم را رها کرد. چیزی مانند که سازش با نئولیبرالیسم را بر نمی تابد و امروز مدافع «محافظه کار انقلابی» توصیف می کند. محافظه کار بدین خاطر که سیاست باید بدانند نگاهداری از گوناگونی زیستی و فرهنگیها را. انقلابی بدین معنی که باید دموکراسی و اقتصاد و نیز طرز فکرها را باید تغییر داد، منقلب کرد.

به نظر ادگار مورن می باید به سه سرچشمه چپ در قرن نوزدهم، آزادی خواهی، سوسیالیسم و کمونیسم، بازگشت. از دید او، کمونیسم و برداشتهای استالین و مائو، از خود بیگانه کردند سوسیالیسم دموکراسی نازا گشت و لیبرالیسم در آنرا است. پیشروی آن، یک چپ را دیکتاتور قرار گرفته است. امروز، می باید این سه جریان را از نو متولد کرد و با یکدیگر پیوند داد تا مگر فردها بشکند و جامعه ای بهتر و برادری تر یافت. من سرچشمه چهارمی نیز به آن می افزایم که جدید تر است و آن، اکولوژی است. ضرورت ما ایجاب می کند که هم در حفظ طبیعت و هم در حفظ آسان بگوئیم.

● آیا چپ باید با فکر ترقی و رشد ببرد و یا آن را تغییر دهد؟ به این پرسش، ادگار مورن پاسخ می دهد: از زمان کندورسه، ترقی قانونی تلقی شده است که تاریخ، بطور خودجوش، از آن پیروی می کند. این برداشت مرده است. و نیز نمی توان ترقی را واگنی انگاشت که لوکومونیو فن و اقتصاد آن را به پیش می برد. می باید به ترقی بشیوه جدید باور کرد: نباید آن را همچون مکانیکی اجتناب ناپذیر، بلکه باید آن را بمنابیه یک کوشش آزاده و وجدان، باور کرد. ترقی اغلب به فن و رشد اقتصادی تشبه می جوید. در یک برداشت کمی از واقعیتهای انسانی، ناچیز می شود. پیشروی بحران توسعه اقتصادی، پیشروی زیانها و فاجعه هایی که رشد فنی - علمی بیار آورده است و پیشروی آیین گشتن مصرف انبوه،

جنگ یا صلح؟

ایا نباید از اسطوره رشد پایان ناپذیر برید؟ نمونه زاین نشان می دهد که پیش از بحران، کشور رشد یافته ای چون ژاپن، میزان رشدی حدود ۱ درصد می داشت.

اما بخصوص، می باید از دور رشد و عدم رشد بیرون رفت. می باید به رشد اقتصاد سبز و اقتصاد اجتماعی و همبسته، روی آورد. هم زمان، می باید از اقتصادی کاست که فرآورده های بی فایده و ویرانگر تولید و به صرف تبلیغات بازرگانی و ایجاد وهم، انسانها را به مصرف آنها بر می انگیزد. باید از اقتصادی کاست که فرآورده هایش دور انداختنی هستند و یا چنان ساخته شده اند که با پیدا شدن نخستین نقص، می باید بدورشان انداخت. می باید واسطه هایی را حذف کرد که پایین ترین قیمت ها را به تولید کننده و بیشترین قیمتها را به مصرف کننده تحمیل می کنند. می باید مدار کوتاه تولید کننده - مصرف کننده را ایجاد کرد.

انقلاب اسلامی: در دوران مرجع انقلاب ایران، سیاستی اقتصادی به اجرا گذاشته شد که امروز ادگار مورن از ضرورت آن سخن می گوید. آن سیاست اقتصادی، با استفاده از تجربه، کامل گشت و زیر عنوان «مشور اقتصاد تولید محور» در اختیار نسل امروز قرار گرفت.

و اما در آنچه به توحید مربوط می شود، دو جهت کاملاً متضادی مشاهده می کنیم، که دو کس آنها را نشان می دهند: جوادی املی، جهتی را نشان می دهد که غرب طی کرده و کار را به بحران تمدنی رسانده است. ادگار مورن جهت توحید را نشان می دهد

برای بیرون رفتن از بحران. و این یادآوری بی فایده نیست که در کنگره ملیانو، در ایتالیا، کاجاری، فیلسوف ایتالیایی گفت: «در دید مدرن غربی معاصر، تمام سعی بر اینست که همه آنچه را بنی صدر سعی در توحیدشان می کند، از یکدیگر جدا کنیم».

و بیان استقلال و آزادی و اندیشه توحیدی بنی صدر، در ایران از سوی رژیم و در بیرون از ایران، از سوی هر سه راس مثلث زورپرست، سانسور می شود.

انتخابات آمریکا: از هم اکنون، محافظه کاران جدید فاش می گویند که اگر رومنی پیروز شود، سیاست خارجی آمریکا را آنها در دست خواهند گرفت و آمریکا را وارد جنگ عمومی برضد «اسلام گرایی سیاسی» خواهند کرد:

انقلاب اسلامی: در ۴ مه ۲۰۱۲، روبرت پاری، مقاله ای را زیر عنوان «اعلان جنگ برضد «اسلام سیاسی» انتشار داده است. این امر که همزمان با تبلیغات سارکوزی و لوپن، در آمریکا، نامزد حزب جمهوریخواه و حامیان او، محافظه کاران جدید، دم از اعلان جنگ برضد «اسلام سیاسی» می زند، از راه اتفاق نیست. همان خلاء اندیشه راهنما و همان نیاز به دشمن، در آمریکا نیز وجود دارد و آن مدعی «تنها ابرقدرت» جهان بودن، نیاز بیشتر نیز دارد:

خلاصه مقاله: اگر میت رومنی Mitt Romney، نامزد ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه در انتخابات پیروز شود، محافظه کاران جدید سیاست خارجی آمریکا را در دست می گیرند، از چند قدم راهی هم که او با ما در جهت صلح رفته است، بازمی گردند و «جنگ عمومی با تروریسم» بوش را به «جنگ عمومی با

اسلام گرایی سیاسی» جانشین می کنند: ● همانند جورج بوش، میت رومنی، فقدان دانش و تجربه خود را در سیاست خارجی با سپردن آن به محافظه کاران جدیدی جبران می کند که به پیروی از ایدئولوگ خود، ویلیام کریستول، بنا دارند جنگ عمومی یا تروریسم بوش را با جنگ عمومی با اسلام گرایی سیاسی جانشین کنند.

در سه مه، در واشنگتن پست، کریستول تصمیم او با ما را در تخلیه افغانستان، تخطئه کرده و قول او را که «جنگ در افغانستان آغاز و در همین کشور نیز پایان می پذیرد»، دیوانگی توصیف کرده است. او که سر مقاله نویس و یکی استناداراد (ارگان محافظه کاران جدید) است، می نویسد:

«عالی می شداگر دیدگاه او با ما در باره ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ایجابات آنها، صحیح می بود. اما حقیقت ندارد که جنگ در افغانستان شروع شده است و در افغانستان نیز به پایان می رسد. حتی اگر در افغانستان صلح برقرار شود و ما دیگر در آنجا، در جنگ نباشیم، جنگ پایان نمی پذیرد. مردم باید این حقیقت را بدانند».

از دید کریستول، واقعیتی را که مردم آمریکا باید بدانند اینست که در صورت شکست او با ما و به ریاست جمهوری رسیدن میت رومنی و به حکومت رسیدن محافظه کاران جدید، جنگی بزرگ تر و عمومی با اسلام گرایی سیاسی، آغاز خواهد شد. او می نویسد:

«این یک واقعیت دلنبردی نیست و حتی بوش نیز آمادگی کامل برای رویارویی با آن را نداشت. با وجود این، پوزیدنت بوش، این حقیقت را دریافت و گفت که ما درگیر - و انتخابی جز درگیر شدن نداریم - جنگ بزرگ تر هستیم و این جنگ با تروریسم است. افغانستان تنها یکی از جبهه های این جنگ است. البته، بر «جنگ عمومی با تروریسم»، بلحاظ اصطلاح و سازماندهی اشکال ها وارد هستند. اما گویای جنگ بزرگی است که پی آمد ترورهای ۱۱ سپتامبر است».

● قلمرو «جنگ بزرگ تر» منظور نظر کریستول، از نوس است تا هند، بنا بر این در بر می گیرد ایران و یمن و سومالی و... را. به سخن دیگر، کریستول و محافظه کاران جدید امیدوارند که رومنی در صورت انتخاب شدن، به آنها اجازه خواهد داد از نو آمریکا را بر روی «جنگ»، نه تنها با القاعده و شعبه های آن، بلکه با ملتلهائی متمرکز کنند که در آنها، «اسلام گرایی سیاسی» قدرت دولت را تصرف کرده است. در این صورت، مصر و ترکیه و عربستان سعودی و بسیاری دیگر از کشورهای اسلامی، قلمرو جنگ می شوند. راست بخوای، دلخواه محافظه کاران جدید اینست که آمریکا با دنیای اسلام وارد جنگ بگردد. بدین خاطر است که کریستول، درجا، یادآور می شود که «جنگ با اسلام سیاسی» همواره بمعنای جنگ نظامی نیست. او می نویسد: «این بدان معنی نیست که ما نیازمند گسیل قشون به سرزمینهای جنگ در همه جای جهان هستیم. بلکه بمعنای آنست که جنگی که ما در آیم، با تخلیه افغانستان از قوای نظامی، پایان نمی پذیرد».

● بسیاری از تحلیل گران سیاسی بر این نظر هستند که دو موضوع محوری، در انتخابات ریاست جمهوری ماه نوامبر، اقتصاد و سیاست خارجی خواهند بود. بر این افزوده می شود اعتراض مترقی ها به او با ما بخاطر استفاده از هواپیماهای بدون خلبان در کشتن تروریستها که از دید آنها، قابل قبول نیست. بنا بر این، بخشی از چپهای آمریکا از او، برای تجدید انتخاب، حمایت نخواهند کرد.

اما نباید از یاد برد که هرگاه رومنی به ریاست جمهوری برسد، محافظه کاران جدید، از جمله بسیاری از آنها را بر سر کار خواهد آورد که در حکومت بوش و دیک جی، عضویت داشتند. در حقیقت، بر صفحه سیاست خارجی رومنی، این محافظه کاران جدید هستند که دلخواه خود را می نویسند. حتی عنوان «قرن آمریکا» ستایشی از محافظه کاران جدید

است. آنها بودند که مشور محافظه کاری جدید را در سالهای ۱۹۹۰ انتشار دادند و آن را «طرحی برای قرن جدید آمریکا» توصیف کردند.

در شمار مشاوران سیاست خارجی رومنی این اشخاص هستند: کوفر بلک که در حکومت بوش، مقام کلیدی در مبارزه با تروریسم داشت و مایکل چرتوف، وزیر امنیت داخلی در حکومت بوش و الیوت کهن، روشنفکر محافظه کار جدید و پولا دوبرینسکی، معاون پیشین وزارت خارجه و اریک ادلمن، مشاور امنیتی دیک جی، معاون سابق رئیس جمهوری و مایکل هایدن، رئیس پیشین سیا که مدافع د کترین جنگ بوش بود و روبرت کاگان، مقاله نویس در واشنگتن پست و جون امین، وزیر سابق دریاداری و دانیل سنور، سخنگوی بوش در مورد اشغال عراق.

● سیاست خارجی رومنی، همانند سیاست خارجی بوش، بر اصل «با ما هستی و با ضد ما هستی» بنا گرفته است. با این تفاوت که رومنی نیز مانند کریستول، معتقد به رویارویی بیشتر و جنگ سرد برضد «ملتلهای لات»، فرآورده بازبینی «محور شرق» بوش، است. به شیوه بوش، در «کتاب سفید» رومنی می خوانیم: «ملتلهای لات، ایران و کره شمالی و ونزوئلا و کوبا، مشکل ویژه ای گشته اند. منافع و ارزشهایشان کاملاً ضد منافع و ارزشهای ما هستند. و اینها صلح و امنیت جهان را، بطرق گوناگون تهدید می کنند. کره شمالی و ایران با در پی تولید سلاح هسته ای شدن و این دو کشور و دو کشور دیگر از راه صدور اسلحه و حمایت از تروریسم صلح و امنیت جهان را تهدید می کنند».

میت رومنی خواهد کوشید در حفظ و پیشبرد منافع آمریکا از راه بکار بردن همه ابزار قدرت ملی که در اختیار رئیس جمهوری است. او دفاع خواهد کرد از کشورها و متحدان ما و برقرار خواهد کرد رهبری آمریکا بر جهان را. این تنها قدرت آمریکا - در معنای هرچه وسیع تر کلمه - که می تواند بنیاد یک نظام جهانی را بنا نهاد که تا مین و تضمین کننده امنیت و پیشرفت آمریکا و متحدان و دوستان ما خواهد شد».

سیاست خارجی رومنی از قاطعیت و شفافیت برخوردار است. آمریکا بطور شفاف منافع و ارزشهای خود را اظهار خواهد کرد. دوستان و متحدان ما در باره آنچه خواهیم کرد و بر سر آنچه خواهیم استاد تا که منافع ما و آنها حفظ شوند، شکی به خود راه نخواهند داد. رقیبان و دشمنان و همپاوردان ما نیز در باره قاطعیت آمریکا، دچار شک نخواهند شد.

امریکا قدرت سخت و نرم افزاری خود را بکار خواهد برد تا که از حوادثی جلوگیری کند که می توانند به جنگ سرباز کنند. با دفاع از منافع ملی آمریکا در دنیای پر خطر، آمریکا همواره نیروی نظامی خویش را از ظرفیت لازم برای دفاع از خود و متحدان خود، برخوردار خواهد کرد».

● کتاب سفید رومنی همه آنچه را در باره اشتباهات گذشته آمریکا و باز شناسی این اشتباه ها گفته و نوشته شده است، را غیر قابل قبول می داند و جستجوی اجماع بر سر یک مسئله را نزن دادن به ضعف می شمارد:

«چشم اندازی را قبول همگانی یافته است. حتی مشاوران ارشد حکومت او با ما نیز پذیرفته اند که آمریکا، بمنابیه یک قدرت، در انحطاط است. نه تنها پذیرفته شده است که آمریکا بمنابیه قدرت در حال انحطاط است، بلکه پذیرفته شده است که می باید آن را چنان سامان داد که خبر همگان در آن باشد. سخنی از تغییر دادن مسیر انحطاط به مسیر فزونی گرفتن قدرت آمریکا بمان نیست».

آنها که این نظر را پذیرفته اند استدلال می کنند که آمریکا دیگر منابع و روحیه آمریکا را از برای رهبری جهان ندارد. آنها بدین قانع شده اند که آمریکا دیگر نباید سعی کند جهان را رهبری کند زیرا منابع محدود خود را به جای آنکه صرف بهبود زندگی خود کند، بهدر خواهد



داد. آنها به امریکا بپند می دهند کنار بکشند، بگذارند قدرتهای دیگر خود را برکشند و به اداره ثروت ملی ما و کم و بیش شدن نسبی آن مشغول بمانند. آنها از ایده توسعه طلبی امریکا می برند. از ایده ای می برند که بر ارزشهای جهان شمولی چون آزادی و کرامت انسانی بنا نهاده است و به امریکا تاریخی یگانه و نقشی ویژه در امور جهان بخشیده است.

آنها نظام جهانی بر پایه ارزشهای اقتصادی و سیاسی آزادی که امریکائی هستند و به ضرورت بر نظامی جهانی برتری دارد که از چند محور و سازمان، چون سازمان ملل متحد، پدید آید. در حقیقت، آنها سازمان ملل متحد را سازمانی می انگارند که می تواند اموری را مهار کند که امریکا به تنهایی، بدان توانا نیست.

این جمله اموری که او بخاطر حال انحطاط، و امریکا قدرتی بالقوه زیان رسان است، همگانی شده است. علت آن نیز اینست که امری سابقه ای روی داده و آن اینکه یک رئیس جمهوری امریکا، سبیل انتقادها به کشور خود را به راه انداخته است...

از جمله اموری که او بخاطر شان، نام ما امریکائیان، یونین خوانسته است، بتخت امریکا، دیکته کردن دلخواه خود به دیگران، یک طرفه عمل کردن بی آنکه به نظر دیگران وقتی بگذارد، با کشورهای دیگر همان رفتار را کردن که با دست نشانده می کنند، دخالت نابجا در امور داخلی دیگران، هیزم به نور احساسات ضد اسلامی ریختن، شرکت نکردن در مبارزه با گرم شدن هوای زمین و هواداری از دموکراسی کژی...

انقلاب اسلامی: این امر که امریکا بمتابه قدرت در انحطاط است، یک امر واقع است و در اوائل دهه ۱۹۷۰، انحطاط و انحلال دو بر قدرت، پیش بینی علمی شده است. همانطور که بوش اهنگ انحطاط امریکا را شتابان تر کرد، در صورت بر سر کار آمدن رومنی و ادامه دادن به سیاست بوش، شتاب آن را بازم بیشتر خواهد کرد. اما اموری که در «کتاب سفید» رومنی شماره شده اند، نه تنها واقعیت دارند، بلکه امور دیگری از جمله کودتا در کشورهای دیگر، بردن و خوردن ثروتهای ملت های دیگر و ترور و آدم ربائی و حمایت از رژیم های فاسد و... نیز در کارنامه سیاه امریکا بمتابه یک قدرت سلطه گر وجود دارند. پژوهش خوانستن از این رفتارهای سلطه جویانه، قدم اول است، قدم بعدی، جبران آنها است.

در جمع، کوششهای پرزیدنت اوباما خلع سلاح کردن امریکا در قلمروهای دیپلماتیک و اخلاقی است. یک رئیس جمهوری که این سان از گذشته امریکا آشفته خاطر است، نمی تواند ما را به آینده رهبری کند... میت رومنی بر این باور است که می باید قدرت امریکا را باز ساخت و او به این کار توانا است».

اما در باره سیاست امریکا در خاور میانه:

در باره خاور میانه، تیم روی جانبدار حمایت بی چون و چرا از اسرائیل، هم در باره سیاستش در قبال فلسطینی ها و هم در باره سیاستش در باره ایران، است. «در کتاب سفید» آمده است:

«اسرائیل نزدیک ترین متحد امریکا در خاور میانه و مشعلدار آزادی و دموکراسی در این منطقه است. آشفتنی و آشوب در منطقه، بر مشکلات امنیتی اسرائیل افزوده اند. در حقیقت، این زمان، برای دولت اسرائیل، پویزه، خطرناک است...»

برای تأمین امنیت اسرائیل، میت رومنی از نزدیک با اسرائیل، برای حفظ برتری استراتژیک این کشور، همکاری خواهد کرد... امریکا می باید در برابر قوت گرفتن سیاستهای ضد اسرائیل، در ترکیه و مصر، بایستد و بر آنها روشن کند که منافع آنها در انزوای اسرائیل نیست.

در آنچه به نزاع اسرائیل - فلسطین مربوط می شود، سیاست رومنی با سیاست پرزیدنت اوباما، سخت متفاوت است.

درک حکومت اوباما از دینامیک منطقه، سخت نادرست است. سیاست او بجای آنکه ثبات و امنیت را در منطقه برقرار کند، از امریت امریکا کاسته است و هم امریکا و هم اسرائیل را به گوشه ای رانده است.

برای مدتی دراز، اوباما گرفتار چند وهم بوده است. یکی از آنها این که نزاع اسرائیل با فلسطین، مسئله محوری خاور میانه است. غلط بودن این باور را رویدادها مکرر مبرهن ساختند. جدیدترین رویدادی که این باور را بی اعتبار کرد، بهار عرب بود.

اشتباه دوم پرزیدنت اوباما و حکومت او اینست که گمان می کند فاصله گرفتن امریکا از اسرائیل، سبب اعتبار جستن امریکا در دنیای عرب و نزدیک کردن زمان برقراری صلح می شود. پرونده امر خلاف این گمان را نشان می دهد. کلید گفتگو و رسیدن به صلح اینست که اسرائیل بدانند امنیتش تضمین است...

از کمک به اسرائیلی ها خواهد کاست هرگاه آنها همچنان اصرار بوزند سازمان ملل متحد دولتی فلسطینی را به رسمیت بشناسد که، در آن، حماس، گروه تروریستی که هدفش ویران کردن اسرائیل است، صاحب نقش باشد.

امریکا نیازمند رئیس جمهوری است که او از آن بیم نداشته باشد که او را دوست اسرائیل بدانند. امریکا می باید بمتابه کنسوری عمل کند که در برابر کارزار تبلیغاتی در میانس جهان، برای سلب مشروعیت از اسرائیل، می ایستد. ما می باید بر ضد این کارزار مبارزه کنیم. اسرائیل بمتابه یک دولت یهودی، واقعیتی است غیر قابل بحث».

انقلاب اسلامی: نامزد ریاست جمهوری که بنا بر «جنگ عمومی با اسلام کرائی سیاسی» دارد، چرا تناقضهای مدعی خود را نمی بیند؟ چرا با دولت اسلامی باید جنگید اما دولت یهودی غیر قابل بحث است و امریکا نباید اجازه بدهد چنین دولتی را زیر سؤال ببرند؟ پاسخ اینست که رومنی و محافظه کاران جدید، در خود امریکا، متحد بنیادگرهای مسیحی و افراطی های یهودی هستند که قرآن آتش می زنند و مبلغ جنگ صلیبی قرن بیست یکم هستند.

اما در باره ایران، در «کتاب سفید»، فراوان دروغ جمع آوری شده اند که دروغ بودنشان ثابت نیز شده اند. از «پاک کردن اسرائیل از صفحه جغرافیای جهان تا ایران در کار ساختن بمب اتمی است. اما تیم مشاور رومنی در سیاست خارجی که از محافظه کاران جدید هستند، لازم دیده اند دروغها را تکرار و سیاست این نامزد را در باره ایران، بر آن بنا کنند:

«رومنی در انزوای دیپلماتیک هرچه بیشتر ایران خواهد کوشید. امریکا می باید روشن کند که رعایت شئون یک رئیس جمهوری در مورد محمود احمدی نژاد، شرم آور است. او نباید به پایتخت های کشورها دعوت شود و رهبران خارجی نباید او را به خود راه دهند. بعکس، احمدی نژاد بخاطر دم زدن از نابودی اسرائیل، می باید برابر ماده ۳ کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت کشتار، تحت تعقیب قرار گیرد».

باتوجه به چنین سیاست خارجی، که در صورت پیروزی میت رومنی، سیاست خارجی امریکا خواهد شد، آنگاه می هم که از سیاستهای اوباما ناراضی هستند، می باید در باره خطر روی کار آمدن جمهوریخواهان، نیک بیاندیشند و به مقابله با این خطر برخیزند.

جنگ یا صلح؟

وزارت دفاع امریکا تعلیم جنگ عمومی «همه مسلمانها» را تعطیل کرد:

در ۱۱ مه ۲۰۱۲، وزارت دفاع امریکا درس ویژه ای را به حال تعلیق درآورده است که افسران دارای درجه های متوسط، افراد را تعلیم می داده اند که «همه مسلمانها دشمن هستند» و باید تمامی شهرهای مسلمانها، حتی مکه و مدینه، را ویران کرد و کمترین دغدغه نیز از کشتار افراد عادی نیز به خود راه نداد.

نایب سوهنگ ماثیودولی Matthew Dooley که این درس را تدریس می کرده است که قوانین مربوط به حمایت از غیر نظامیان، نمی تواند در باره مسلمانان مجری باشد. بنا بر آموزش او، نباید اجازه داد به عرستان سعودی مواد غذایی صادر شود تا که مردم آن از میان بروند و «اسلام در آئینی ناچیز شود که پیرو ندارند». به نظر او محکوم کردن همه مسلمانها به قحطی و ویران کردن عمده شهرهای آنها، «از لحاظ سیاسی، از دید بسیاری، عمل صحیحی نیست».

ژنرال مانتین دمسی، رئیس ستاد ارتش امریکا، گفته است: تشکیل این کلاس «قابل توبیخ» و از لحاظ آکادمیک «غیر مسؤو لانه» است. افسران دیگر می گویند در ماه گذشته بود که شکایت شد که چنین کلاسی وجود دارد اما دانسته نیست در چه تاریخ این کلاس دایر شده است.

در ۱۲ مه ۲۰۱۲، یواس نیوز خبر از «کشف» کلاس دیگری در وزارت دفاع امریکا، از نوع کلاسی داد که سوهنگ ماثیودولی معلم آن است. معلوم شد که این نوع کلاس ها را یک شرکت «غیر انتقاعی» ایجاد می کند که کارش در اختیار نظامیان و کارکنان حکومت قرار دادن کلاس ها و نیز ایجاد فروشگاه هائی است که اینان می توانند از آنها خرید کنند. نام شرکت consulting firm Strategic Engagement Group است.

در همان روز، فرستنده تلویزیونی الجزیره مدارکی را بخش کرد و مصاحبه ای ترتیب داد. بنا بر آنها، در این کلاسها، تعلیم داده می شده است که حماس در دستگاه اداری و سیاسی امریکا تا بالاترین مقامها نفوذ کرده است و سازمانهای مسلمان امریکا، همه آنها را حامس هستند...

انقلاب اسلامی: از انقلاب بدین سو، نخست ملاتاریا و اینک مافیاهای نظامی - مالی، در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، همواره از نامزدهای حزب جمهوریخواه حمایت کرده اند. می دانسته اند که بهای سنگین آن را مردم ایران و مردم کشورهای دیگر می پردازند. افراد ارتش امریکا که در عراق و افغانستان به آن جنایت های سبعانه دست زده اند، در این نوع کلاسها درس خوانده اند.

در وضعیت کنونی منطقه و جهان، تنها حضور مردم در صحنه است که می تواند تمایلهای راست افراطی را در غرب عقب براند و فضای یازی برای تحول جامعه ها و رشدشان پدید آورد.

شکار مسلمانان آغاز گرفته است

انقلاب اسلامی: مقاله را آن گرش، روزنامه نگار مشهور فرانسوی، در ماهنامه لوموند دیپلماتیک (ماه مه ۲۰۱۲) انتشار داده است. در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، «مهاجران» و «اسلام» موضوع محوری راست افراطی و سپس، سارکوزی، نامزد شکست خورده گشت. اما این امر، خاص فرانسه نیست. آلن گرش چرائی شکار مسلمانان را این سان توضیح داده است:

شکست سارکوزی در انتخابات ریاست جمهوری مسلم است. یک معجزه می باید

روی دهد تا که «رئیس جمهوری نروئمنان» را نجات دهد. ۵ سال ریاست جمهوری او، امتیازهای بیشتری را عاید صاحب امتیازان کرد و بار بیشتری را بر دوش ضعیف ترها نهاد. بسیار رومی خواست برای نوشتن جمله بمنزله شعار انتخاباتی سارکوزی: «۵ دلیل بر رای دادن به نیکولا سارکوزی: «من آن جامعه را که، در آن، نخه ها تمامی قدرت را از آن خود کنند، نمی خواهم!»

رئیس دولت امریکا به تنها حششی جنگ انداخته است که می پندارد او را از غرق شدن نجات می دهد: بیگانه ستیزی، اسلام ستیزی و اظهار نفرت از مهاجران. اغلب دوستانش دستیارو هستند. برخی از آنها - از جمله روشنفکران - با یکی ناراحتی این کار را می کنند. اما بیشتر آنها، بدون احساس کمترین ناراحتی دستیار اویند. کسانی چون ژان - کلود کازانو، مدیر مجله کماتر Commentaire و رئیس بنیاد ملی علوم سیاسی، این امر را که سارکوزی به جانی پرود که آراء وجود دارند (لیبراسیون ۲۶ آوریل)، عادی می انگارند.

رئیس جمهوری نامزد ریاست جمهوری، پنج شنه ۲۶ آوریل، مدعو رادیو فرانس آنتر بود. در دروغ گفتن اندازه نگاه نداشت. دروغ و دروغی نماند که نگفت. نخست به طارق رمضان حمله برد. جرم او این بود که گفته شده بود او از مسلمانان فرانسه خواسته است به فرانسوا اولاند رای بدهند. بعد مدعی شد که ۷۰۰ سحر در فرانسه فراخوان داده اند که مسلمانان به اولاند رای بدهند.

در باره طارق رمضان، بعد از این که او را بخاطر مواضع برادرش سرزنش کرد (بی گمان بخاطر اینکه در جرم یک عضو، اعضای دیگر خانواده نیز شریک هستند)، گفت با او، بر سر مجازات شلاق مناظره کرده است و او بهیچ روشنفکر نیست: «من این صفت را شایسته کسانی می دانم که مدافع ایده های دیگر هستند». بدین سان، از دید سارکوزی، روشنفکر کسی است که از ایده های دفاع کند که او آنها را قابل طرح می دانند...

یادآور شویم که مفسر رادیو، با او همدانسان شد که نمی توان طارق رمضان را روشنفکر خواند و گفت: «با شما موافقم». شگفت موضع گیری یک مفسر رادیونی که هرگز جرأت نمی کند به برادردهائی لوی به این عنوان که روشنفکر نیست. حمله کند... به خاطر باتریک کهن، بیاوریم که طارق رمضان استاد و صاحب گریه مطالعات اسلامی معاصر در دانشگاه آکسفورد است و نیز در کلژ سنت آنتونی همان دانشگاه نیز تدریس می کند و باز، او استاد علوم اسلامی معاصر در بخش علوم اسلامی قطر (وابسته به بنیاد قطر) و محقق دانشگاه دویشیسا (کیونو در ژاپن) است.

بنا بر قول سارکوزی، در ۱۱ مارس، در لیون، در چارچوب دینامیکی با عنوان «بهار مجله ها»، طارق رمضان و مروان محمد، سخنگوی گروه مبارزه با اسلام ستیزی در فرانسه و یوسف برآکنی، مسئول حزب بومی های جمهوری، «در علن، اشخاص حاضر و اطرافیان آنها را فراخوانده اند که با فرانسوا اولاند و با یک حزب سیاسی که رای دادن به آن، برای اسلام مفید باشد، رای بدهند».

چون از سارکوزی پرسیده شد منع او چیست و چگونه است که هیچک از وسائل ارتباط جمعی، آن را گزارش کرده اند، او پاسخ داد: «رای امت در ستون روزنامه ها اعلان نمی شود بلکه در شبکه های امت، دهن به گوش، به همه ابلاغ می شود». بر همه معلوم است که این اشخاص در تاریکی عمل می کنند. این رویه شما را، برای مثال، به یاد نوظئه برضد یهودیان نمی اندازد؟

اما باید گفت: سارکوزی دروغ می گوید و می داند که دروغ می گوید: بدون کمترین تردید، کلود گان Claude Guéant، وزیر کشور فرانسه در ریاست جمهوری سارکوزی و پلیس های او، زمانی دراز است که فعالتهای این گروه های خطرناکی را که رئیس جمهوری

نامزد از آنها سخن می گوید، زیر نظر دارند. نیک می دانند که هم بهار محله ها و هم گروه مبارزه با اسلام ستیزی و هم حزب بومی های جمهوری نسبت به حزب سوسالیست و نیز ژان لوک مالاتسون، موضع انتقادی دارند و اغلب اینان را به سختی انتقاد می کنند و کمترین احتمال وجود ندارد که فراخوان صادر کرده و از مسلمانان فرانسه خواسته باشند به فرانسوا اولاند رای بدهند.

اینک افزون بر تکذیب طارق رمضان ()، بشنویم سخن دو تن دیگری را که سارکوزی از آنها است: یوسف برآکنی گفته است: «این اظهارات با گویای آراده بیانگر منش دروغگویی به انتخاب کنندگان است و با این که دوایر جاسوسی سارکوزی گوشهای بس سنگین دارند. در واقع، جمع شدن در لیون بهیچ رو بخاطر آن نبود که بگوئیم به چه کسی رای دهند و به چه کسی رای ندهند. بخاطر آن بود که سخن مردم محله ها، به یحیی سبسی تحمیل شود که بدون حضور آنها، انجام می گرفت».

مروان محمد در اطلاعیه ای دروغ سارکوزی را تکذیب کرده است: «سخنان آقای سارکوزی شرم آور و دروغ هستند. گروه مبارزه با اسلام ستیزی در هیچیک از گفته ها علی و خصوصی، از کسی نخواسته است از فرانسوا اولاند حمایت کند.

در ۲۷ آوریل، فرانس آنتر، در بررسی مطبوعات، روزنامه نگار بررسی کننده سایت (دست راستی) آتلانتیکو، یک یادداشت پلیسی درون سازمانی حاکی است که اتهاماتی که سارکوزی وارد کرده است، صحیح بوده اند. اما آنچه ثبت شده است، خلاف این را می گوید. چرا فرانس آنتر این حقیقت را نمی گوید؟ «رادیو پاریس دروغ می گوید، رادیو پاریس دروغ می گوید، مقاومت فرانسه در سالهای ۱۹۴۰ بود... چرا در باره نقش دوایر پلیس در ضدیت با مسلمانان تحقیق شود.

چون یک دروغ کفایت نمی کند، سارکوزی از قول سایت ماریان ۲، گفت: ۷۰۰ امام مسجد مسلمانان فرانسه را فراخوانده اند به سارکوزی رای بدهند. (در ۲۵ آوریل، «امام های مساجد خواسته اند به فرانسوا اولاند رای بدهند»). حداقل سخن این که نوشته مجله ناشیانه و (دروغ) است. تقلاهایش برای توجیه آن (نزاع قلمی بر سر مسجدها: چرا سارکوزی اطلاع را دستکاری می کند) بهیچ رو قانع کننده نیستند.

در حقیقت، همان صبح، فگارو (روزنامه دست راستی فرانسه) مقاله ای با عنوان «مبارزه قلمی بر سر فراخوان های مساجد به رای دادن به اولاند»، انتشار داد که شاهکار ضد اطلاعات است و استدلال همان استدلال سارکوزی است: اطلاع غلط است، اما می توانست راست باشد و گویای رفتاری امت گرایانه است.

وقتی به رئیس دولت خاطر شد که اطلاع دروغ بوده و تکذیب شده است، او گفت: «می بینید، خوب کردم که از آن سخن گفتم». در جا، به بوقه، به مردانه و زنانه شدن استخرها و... پرداخت. و اداره کننده بحث، بر دروغ آشکاری که او گفت، اصرار نورزید... و در گرما گرم بحث، سرکوزی توضیح داد که دختر به پدر نمی ماند...

اما، از این پس، دست راستی ها شکار مسلمانان را آغاز کرده اند. رفتار وسائل ارتباط جمعی و جب، از جمله روشنفکران، آب به آسیاب شکارچیان راست گرا ریختن است. آنان سالها است که زمینه را برای این شکار آماده می کنند. بیوستن به «تم های» راست افراطی، بنام به اصطلاح مبارزه بخاطر لانیستیه، حجابی برای پوشاندن بیگانه ستیزی است که جرات نمی کند نام خود را بر زبان بیاورد. یک چند از کارهای چپ و وسائل ارتباط جمعی و روشنفکران را یادآور شویم:



در ژانویه ۲۰۱۲، اکثریت چپ سنا، برآن شد که دست به اقدامی بزند که صدا کنند: برزنان روسری بپوش، نگاهداری کودکان نزد خود ممنون است مگر به اجازه صریح والدین! چه کسانی هدف گرفته شده اند؟ البته زنان.

در مارس ۲۰۱۱، شاگردان دختر مسلمان دبیرستانها توسط مدیر یک دبیرستان، بدین خاطر که دامشان بیش از اندازه بلند است، احضار شده اند.

در پاییز ۲۰۱۰، یک زن را از مهد کودک اخراج کرده اند بدین خاطر که روسری داشته است. بخش عمده ای از روشنفکران چپ بر دزدن بیسج شدند.

در ژوئن ۲۰۱۰، مقامات فرانسه برآن شدند از یک شهروند مسلمان سلب حیثیت و تابعیت کنند. افسوس خوردند که ممکن شد زیرا می باید به قانون ویسی (در دوران جنگ دوم وضع شده بود) مستثب می شدند.

در سپتامبر ۲۰۰۹، معرف کتب در لوموند، کتاب «ارسطو در مون سن میشل» را معرفی کرد. بنا بر این کتاب، اروپا هیچ مدیون اسلام نیست.

در ژوئن ۲۰۰۹، مجلس ملی فرانسه، در بحبوحه بحران اقتصادی، واجب تر از این ندید که کمسیونری را مامور بررسی ممنوع کردن «بورقه» کند.

در سپتامبر ۲۰۰۸، وسائل ارتباط جمعی، از جمله لبراسیون، غوغا بپا کردند که جلسه دادگاه به خاطر رمضان، تشکیل نشد. می توان موزه های دیگر را بر این موارد افزود... هدف از این کار این بود و هست که مسلمانان «ایجابا دیگر جای ما نیست» است. راست و نیز چپ فرانسه زمانی دراز است که تسلیم راست افراطی شده اند. مسئله تنها این نیست جبهه ملی (نام حزب راست افراطی فرانسه) چنین دست اویزهایی دارد، مسئله اینست که بیگانه ستیزی جبهه ملی از این پس، بحث سیاسی را آورده است.

● **عفو بین المللی گزارشی در باره تبعیض مذهبی در اروپا، به زبان مسلمانان انتشار داده است.** امینوارم رئیس جمهوری جدید این گزارش را می خواند و به جای گوش سپردن به بیگانه ستیزی های جبهه ملی، سفارش های عفو بین المللی را جدی تلقی می کند.

● **انقلاب اسلامی: آن گرش، در نوشته خود، دست کم از چهار امر غفلت کرده است:**

۱- بیان قدرت راست افراطی، در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی، عمومیت پیدا کرده است و می کند. لوموند (۹ مه ۲۰۱۲) در مقاله ای زیر عنوان، بیان سیاسی جدیدی جانشین بیانهای پیشین شده است، توضیح می دهد چگونه راست و چپ (میانه رو)

فرانسه، اسلام ستیزی و بیگانه ستیزی و فرانسه برتر از همه و... را بازگو کرده اند و با این کار، به فوت گرفتن «جبهه ملی» کمک رسانده اند. در حقیقت، برای این بیان قدرت افراطی همگانی نشود، نه تنها بخاطر رای جمع کردن نباید، اصول و فروع چنین بیانی را همگانی کرد، بلکه برای استقلال و آزادی و حقوقمندی انسانها می باید ارزشی بیشتر از انتخاب شدن قائل شد و از راه تیاقص و ابهام زدائی از چنین بیان قدرتی، آن را بی اعتبار کرد و جامعه خود و بسا جامعه های دیگر را از کزند پذیرش همگانی یافتن چنین بیانی و روش همگانی شدن زبان فریب، حفظ کرد.

کاری، در ایران، با مثلث زور پرست باید کرد و می کنیم.

۲- خلاء را همواره قدرت پر می کند. حق با ادکار مورن است. غرب با خلاء اندیشه راهنمای در خور زمان روبرو است و این خلاء را بیان قدرت افراطی پر می کند.

دومین و گویا ترین علامت خلاء اندیشه راهنما، این که همین غرب، روزگاری فرهنگ خویش را جهان شمول می انگاشت و بنام این فرهنگ و با ادعای بافرهنگ کردن بقیت جهان، استثمار را توجیه می کرد. در کشورهای دیگر جهان نیز، دستیارانی می داشت که تبلیغ می کردند می باید «تا مغز استخوان فرنگی شد». و اینک، در پاریس، کشوری که در استثمارگری فرهنگی شهرت داشت، «گوشت حلال» و «زنانه و مردانه شلین استیخ» و... موضوع های محسوری، انهم در انتخابات ریاست جمهوری، گشته اند. یعنی در مرکز استعمارگر

جنگ یا صلح؟

رفت آمد ثابت خواهد بود و فقط درآمد نصف می شود. بیشتر زنان از این طرح سر باز می زنند و کارفرمایان ترجیح می دهند که زنان کار تمام روز کار کنند و نه نیمه وقت.

نرخ بیکاری زنان در کشور بسیار بالاست. بر اساس آمارهای رسمی مرکز آمار ایران، پانزده استان کشور با نرخ بیکاری بالای ۵۰ درصد زنان زیر ۲۹ سال مواجهه هستند. همچنین ۱۰ استان کشور نیز نرخ بیکاری بالای ۶۰ درصدی را برای زنان همین گروه سنی دارند. کرمانشاه ۷۷ درصد، کهگیلویه و بویراحمد ۷۶ درصد، کرمان ۷۴ درصد، ایلام ۷۱ درصد، لرستان ۷۰ درصد، سمنان ۶۸ درصد، اردبیل ۶۶ درصد، فارس ۶۵ درصد، چهارمحال و بختیاری و کردستان هر یک ۶۴ درصد.

به گزارش روزنامه دنیای اقتصاد، مرکز آمار ایران، افرادی را که به طور فعال به دنبال شغل نگرند، جزو جمعیت بیکار طبقه بندی نمی کنند. بنابراین زنان خانه دار، دانشجو یا زنان غیر شاغلی که به هر دلیل به دنبال یافتن شغل نیستند، جزو آمار بیکاران به حساب نمی آیند. این بدان معنی است که ۶۰ درصد زنان ۱۰ استان کشور جویای کار می باشند. و یا در کرمانشاه ۷۷ درصد زنان جویای کار می باشند. البته زنان مناسفانه مزد کمتری نسبت به مردان دریافت می نمایند و در محیط کار تحت فشار روحی و اجتماعی بیشتری نیز هستند.

در صورتی که زنان و مردان حق برابر دارند پس در تحصیل و رشد و اشتغال نیز حق برابر دارند.

فرامرز توفیقی عضو "کمیته مزد استان تهران" در گفتگو با خبرنگاری ایلسا ضمن بیان اینکه بیش از ۶۰ درصد از کارگران قانونی کشور پایه دستمزد دریافت می کنند، تصریح کرد: کارگران برای فاصله گرفتن از خط بقا و رسیدن به خط فقر شدید به شغل های دوم و سوم روی آورده اند.

او با اشاره به افزایش نرخ خط فقر تصریح کرد: به دلیل افزایش نرخ اعلام مصرفی سبد هزینه خانوار کارگری، نرخ خط فقر از یک میلیون و ۲۵۰ هزار تومان در سال ۹۰ به یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومان افزایش یافته است و با توجه به این که نرخ خط فقر شدید ۷۰۰ هزار تومان برآورد می شود طبق مصوبه مژدی در سال ۹۱ کارگرانی که پایه دستمزد یعنی ۳۹۰ هزار تومان دریافت می کنند زیر خط فقر شدید در محدوده خط بقاء (خط مرگ) گذران معیشت می کنند.

روزنامه جمهوری اسلامی در گزارشی به تحلیل بخشی از آمار تازه منتشر شده بانک مرکزی از هزینه و درآمد خانوارهای شهری در ایران در سال ۸۹، پرداخته و نوشته که «در سال ۸۹ هزینه ها خانوارهای شهری در ایران، چهار میلیون تومان بیشتر از درآمدشان» بوده است.

● **با این روند اشتغال و این روند واردات و مخارج دولت، راه حل در چیست؟**

در طول دو سال اخیر بدلیل افزایش قیمت نفت، کشور ما دارای مازاد ذخایر ارزی ۱۲-۱۰ میلیارد دلار در سال بوده که اگر در جهت ایجاد اشتغال بکار گرفته می شد؛ حداقل یک میلیون فرصت شغلی جدید می توانستیم ایجاد کرده و از بیکاران موجود بکاهیم. ضعف مدیریتیها در طول دهه اخیر را از آنجا می توان متوجه شد که علیرغم سرمایه گذاری های هنگفت و اجرای هزاران طرح بزرگ و کوچک، اثرات اقتصادی آنها در کشور متناسب با حجم سرمایه گذاریها و اقدامات انجام شده نیست.

تعداد بیکاران در ۷ سال اخیر تقریباً دو برابر شده است و نرخ بیکاری علیرغم ادعای دولت نه تنها به ۱۴/۳ درصد کاهش نیافته بلکه نرخ بیکاری فارغ التحصیلان زنان ۵۰ و مردان ۴۰ درصد برآورد می شود نرخ واقعی بیکاری هم اکنون بیش از ۲۳ درصد است.

در اقتصاد ایران توزیع سرمایه گذاری بین بخشهای مختلف اقتصادی مطلوب و بهینه صورت نمی گیرد. در سه برنامه توسعه حدود ۶۵ درصد از کل سرمایه گذاری کشور به بخش خدمات اختصاص داده شده در حالیکه این بخش حدود ۴۰ درصد تولید ناخالص ملی را ایجاد می کند. سهم سایر بخشهای اقتصادی شامل کشاورزی، صنعت، ساختمان، معدن، نفت و گاز و آب و برق از کل سرمایه گذاری فقط ۳۵ درصد است اما ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی را ایجاد می کنند. این آمار نشان می دهد که بازده سرمایه گذاری در بخش خدمات ایران نسبت به سایر بخشهای اقتصادی پایین است.

● **اما ابتدا بایستی نقش حقوق برای خود جامعه جا بیافتد:**

انسانها با حقوق خود متولد می شوند. حقوق داشتنی است. رهبر نمی تواند بگوید چون طبق قانون اساسی من مالک جان و مال و ناموس شما هستم، حق ندارید به این نوع زندگی در فقر اعتراض کنید. و یا اینکه طالب زندگی بهتر و امکانات رفاهی بهتری باشید.

هر کس حق دارد مالک بر عمل خویش و آنچه از آن بدست می آورد باشد. هیچ انسانی را نمی شود از این حق محروم کرد. هر کس حق دارد کاری را که دلخواه اوست انتخاب کند بشرط آنکه کارش مایه خرابی طبیعت و زیان جامعه نباشد. و حق فرد است که به کاری مجبور نگردد که دلخواه او نیست.

جهت محقق کردن این حقوق دولت باید مدافع احقاق حقوق همگان باشد. جامعه ایران یک جامعه جوان است راه حل در این نیست که سالانه ۱۲۰ تا ۱۶۰ هزار ایرانی تحصیل کرده به ارزانه ترین قیمت از کشور بگریزند و وارد کشورهای غرب شده تبدیل به کارگران ارزان شوند.

● **برای هر راه حلی باید بستر مناسب با آن راه حل را بوجود آورد:**

برای رسیدن به رشد بستر مناسب، آزادی و حقوق مداری باید وجدان جمعی بگردد. این بستر امکان رشد به همه خواهد داد.

وظایف یک دولت حقوق مدار به این شرح می باشد: جلوی واردات بی رویه را باید گرفت. در واقع اقتصاد واردات محور و مصرف محور باید بشود اقتصاد تولید محور.

دولت باید پشتیبان تولید کننده داخلی بگردد.

نفت باید در اقتصاد ملی ادغام بگردد. یعنی بجای فروش نفت خام، مشتقات نفت تولید و بفروش برسد. این روش تولید اشتغال می کند و دوم احتیاج نیست که ما ابتقدر نفت بفروشیم و می توانیم میزان فروش نفت را پایین آورده این سرمایه را برای نسلهای آینده نیز حفظ کنیم.

از طرف دیگر ما فروشنده نفت خام هستیم. نفت ما در کشورهای مسلط تولید اشتغال می کند. اما در ایران چی؟ پول نفت پشتیبان استبداد حاکم است. نقش نفت در تولید داخلی ما بسیار اندک

است. در صورتی که اگر نفت در اقتصاد ایران ادغام شود ما اقتصادی تولید محور خواهیم داشت و مشکل اشتغال به مقدار فراوان از بین خواهد رفت. از طرف دیگر اینگونه اشتغال چون اساسش بر تولید است سود دهی بیشتری خواهد داشت و انسان ایرانی با ساعت کار کمتر حقوق مکفی خواهد داشت که بتواند با آسایش و آرامش زندگی کند.

دولت نباید آمار و اعداد را سانسور کند. دولت وظیفه اش اینست که در مقابل شهر وندان شفاف باشد.

● **دولت باید سعیش بر تنش زدایی باشد نه اینکه خود تنش بوجود بیاورد:**

امنیت سرمایه را باید فراهم نمود. سرمایه اگر در جایی امنیت نداشت به جایی فرار می کند که در آنجا امنیت داشته باشد. ایران محل درآمدهای کلان از راه مافیاهای حاکم است و فرار آن سرمایه ها به کشورهای امن.

دولت وظیفه اش نظارت است نه خود وارد کننده باشد و فروشنده و وام دهنده و تصمیم گیرنده و ...

مافیای حاکم که سیری ناپذیر است را باید دستشان را از حکومت و اقتصاد ایران جدا کرد.

نظام حاکم بر ایران مشکل حل کن نیست مشکل تراش است.

این نظام مانعی برای رسیدن به آزادی و رشد و شادی است. مانع را باید برداشت. انقلاب اسلامی: و اینک نوبت به خبرهای تجاوزهای رژیم به حقوق انسان می رسد:

وقتی رژیمی مجازات اعدام را اصل می کند، مرگ خویش را اعلام می کند:

انقلاب اسلامی: رژیم مافیاهای نظامی - مالی به وضعیت بازگشته است که رژیم خمینی در ماه های اول بعد از کودتای خرداد ۶۰ داشت. بیم از سرنوشتی، سبب تشدید خونخواریش شده و مجازات روزمره اش، اعدام بود. از جنبش مردم ایران در خرداد ۸۸ بدین سو نیز، به همان روش بازگشته است. اما برغم ۳۳ سال اعدام مداوم، جنبش مردم ایران ادامه یافته است. اینکه افراد را به جرم محاربه و ارتداد محکوم به اعدام می کنند. ادامه جنبش برغم سببیت، یعنی رژیم محکوم به سقوط است.

● **در ۱۰ اردیبهشت ۹۱، به گزارش هوانا، محمد علی دادخواه حقوق دان و فعال حقوق بشر هنگامی که در شعبه ۱۵ دادگاه**

انقلاب برای دفاع از موکلتش زندانی سیاسی ارزنگ داودی حاضر شده بود به دستور صلواتی معروف به قاضی مرگ و رئیس شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب قبل از شروع جلسه دادگاه، دستگیر شد. حوالی ساعت ۱۰:۲۰ همراه با مأمورین او را به منزلش بردند تا از آنجا به زندان اوین منتقل کنند.

● **در ۱۳ اردیبهشت به گزارش هوانا، شعبه اول دادگاه انقلاب مهاباد دو تن به نامهای سیروان نژادی و ابراهیم عیسی پور از ساکنین روستای در سردشت را به اتهام محاربه به اعدام محکوم کرد.**

● **در ۱۵ اردیبهشت ۹۱، به گزارش هوانا، هوشنگ رضایی، زندانی سیاسی که اخیراً از بند ۳۵ زندان اوین به زندان رجایی شهر کرج منتقل شده است از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به مرگ محکوم شد.**

در صفحه ۱۶



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

این شخص که نام کوچکش «محمد علی» و اهل اصفهان بود در سال ۱۳۱۶ قمری برشت آمد و بطوری که می گفتند در بقعه «خواهر امام» که ملجاء و پناهگاه غربا بوده منزل داشت و از نامه نویسی و عریضه نگاری امرامعاش می نمود.

بعد بملاحظه حسن خط و شیوه تحریر به منشی گری حاجی معین السلطنه رشتی «که از مالکین گیلان بود دعوت شد و سپس کارش بالا گرفت و مشاور حقوقی او و برادرش (حاجی ابوالحسن معین التجار) گردید و چون از جاه طلبی چیزی کسر نداشت کم کم مراحل ارتقاء را طی کرد و مشاور فونسلگری روس شد و در سمت اخیر، افراد دستگیر شده بنام «جنگلی» را شخصاً بازجویی نموده بدو و برادرش می گفت و به چوب می بست. بدین طریق مورد اعتماد فونسل روس قرار گرفته و طولی نکشید که بریاست شهر بانی رشت منصوب گردید.

دولت ایران آنچه در این باب اعتراض نمود که فونسل روس حق ندارد در یک نقطه از خاک ایران رئیس شهربانی تعیین کند بخرج کسی نرفت، تا آنکه در غیاب فرماندار گیلان «آصف الدوله» که به طهران احضار شده بود کفالت حکومت ایالتی را نیز یدک کشید و در این سمت بود که عازم سرکوب جنگلی ها شد، به این امید که مزاحمین دولت امپراطوری را گوشمالی دهد و سر جایان بنشاند. آهائی را که خطر بیشتری دارند به دیار عدم بفرستد و افراد کم تقصیر را به چوب و فلک ببندد و ناخن هایشان را زیر ضربات چوب بریزد تا در آینده حتی هوس جسارت بمقامات مقتدر جهانی را از سر بدر کنند. اسرار را با غل و زنجیر و کت های بسته در کوچه های شهر بگرداند. تا اینکه اسباب عبرت ناظرین شود و خود با انجام این عملیات فرمانروائی مطلق گیلان ارتقاء یابد.

«اردبغوض آنکه بیک ستون جنگی شبیه باشد، بیک کارنوال مسخره شباهت داشت، زیرا صدای جریک و جرونگ زنگها و شیبه اسب های حامل چوب و فلک و کنده و زنجیر، طنین درفضا می افکند که از یک نبوغ نظامی کاراصفهان حکایت می نمود.

اردویس ازعبوراز پیخان و جمعه بازاربه کسما رسید و در بازاراطراق نمود. جنگلی ها ازپیش، از حرکت این ستون باصطلاح جنگی اطلاع یافته وهمچون شکارچیانی که قفس ها درسینه شان حبس و بی سرو صدا مراقب نزدیک شدن شکارند، آماده پذیرائی شدند و پیش از آنکه شی را در کسما به روز آورند به آنها حمله بردند.

جنگ آغاز شد و چندین ساعت بطول انجامید وعده ای ازطرفین بپساک وخون در غلطیدند. جنگلی ها که آزادی عمل بیشتری داشتند بازار را محاصره وانرا آتش زدند، اردوی مفاخریک درموقعیت وخیم گرفتارشده وبعد از چند ساعت مقاومت بی نتیجه مجبوره تسلیم گردید.

مفاخر بعداز یابان جنگ واسارت خود التماس نمود باو اذیت و آزاری نرساند و وی را نزد میرزا کوچک خان ببرند وهر حکم که او درباره اش بنماید ازجان و دل فرمان برداراست.

مجاهدین خواهش وی را قبول وهمینکه با میرزا روبرو شد با عجز وانکار وشرمندگی ازوی امان طلبید و قول داد این جوانمردی را که در حش مذبول خواهد گشت در آینده جبران کند و پیرامون این ماجراها تکررود.

میرزا که مردی رحیم ونرم دل و زود گذشت بود، دستور داد او را به خانه یکی ازمجاهدین (صالح) ببرند ونگاه دارند تا شخصاً یابان واو را محاکمه کند و تا کید کرد وی صدمه ای نرسانند، لیکن مجاهدین باین دستور ترتیب اثر ندادند ومفاخرالملک با ضربه تیورموزر «محمد حسن» نام با پروسی درغلطید وازپای درآمد. مهدی خان کرمانشاهی نیزسروشتهی بهتر ازمفاخر نیافت چه او نیزبا ضربات چوب وچماق هیلاکت رسید. گفته می شد که قتل مفاخر به اشاره حاجی احمد کسمایی روی داده است چه، محمد حسن خواهرزاده او بود وخواهرزاده بدون اجازه دایی جرات مبادرت به این کار را نداشت ودرهرحال میرزا ازاین عملی که واقع شد آزرده خاطر گشت که چرا درباره یک اسیر اینطور رفتار شده وشاید یکی ازعلل اختلافات بعدی میرزا وحاجی احمد ازهمین مسئله ریشه گرفته باشد. رجب دهنده ای و دانش دمیبر کشته شدند. به اشجع الدوله که تمایل باطنی به جنگ داشت، آسیب وارد نیامد و فقط چند نفر ازتنگ چپی هایش کشته شدند وخودش درسوم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری در کسما باجل طبیعی درگذشت وجنازه اش را حسب التوصیه باسلام برده، در آنجا مدفون گردید. حاجی قتی کتک فراوان خورد وعلت اینکه او را نکشتند نسبتی بود که با میرزا داشت.

میرزا کوچک بعد از این واقعه برای اسرا سخنرانی کرد وماحصل گفته هایش این بود که ما همه برادریم وگرچه این انتظار را از برادرانمان نداشته ایم که بچنگ ما بیایند ولی کاری است انجام یافته که گناهش بگردن ما نیست، از این تاریخ هر کس مایل باشد می تواند با استغفار از گذشته در کنار ما قرار بگیرد وهر هر حال مایل نباشد آزاد است هر کجا که دلش می خواهد برود، قصد ما آباد کردن کشور وگرفتن انتقام ازوطن فروشان است.

عده ای از اسرا ماندند و گفتند ما می مانیم و در رکاب شما کشته می شویم، عده ای دیگر برشت برگشتند و میرزا همه خرچی داد و توصیه کرد که چشم و گوششان را باز کنند وآلت دست فرارگیرند وبدین طریق اردو کشی مفاخر یابان پذیرفت. (ص ۲)

« بنا بنوشته جواد شیخ الاسلامی: «فسول روس سپس تصمیم گرفت گروهی از قزاقان روسی را که در تبریز حمی شهرت داشتند برای قلع و قمع تشکیلات جنگل بفرستند. این نیرو نیز شکست خورد ومقداری اسب واسلحه متعلق به آنها بدست جنگلیها افتاد. فاتحان جنگل با اسراء مخصوصاً با قزاقان اسیر ایرانی به خوبی رفتار کردند وازاین رهگذر بربنکامی خود افزودند. از چشم مقامات اشغالگر روس قضیه آن جان اهمیت پیدا کرد که افسیکوف مقامات مرکزی تهران را مجبور ساخت به طور جدی با تشکیلات جنگل روپرو گردند. در نتیجه فشار و تا کید او بود که در حدود چهارهزار قزاق سوار و پیاده و توپخانه به فرماندهی کالچوک اوف به جنگ اعزام شد. عدهای از فنودالهای محلی نظیر امیر مقتدر طاشی و برهان السلطنه طارمی نیز با قوای خود ستونهای اعزامی مرکز را تقویت می کردند.

در این جنگ شکست سختی به قوای جنگل وارد شد و عدهای از بهترین افراد میرزا کوچک خان کشته شدند و بقیه به غارها و شکاف کوهها پناه بردند. سرمای شدید زمستان عده زیادی از این متواریان را از پا آورد که یکی از آنها عنایت خواهرزاده خود میرزا بود. جنگلیها شکست خوردند ولی قلع و قمع نشدند. رویه مستوفی الممالک نسبت به جنگلیها مرحوم میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) که نخستین کابینه زمان جنگ خود را در ۲۶ مرداد ۱۳۹۴ ش. هـ تشکیل داد یکی از آن رجال میهن پرست ایرانی بود که خط مشی سیاسی

کشورش را بی توجه به حب و بغض بیگانگان تعیین می کرد و به نظرات و فضاوتهای آنها درباره نهضت داخلی کشور چندان اهمیتی نمی گذاشت. مرحوم مستوفی از همان اول کاری برده بود که تشکیلات جنگل (دراوضاع و شرایط آن روزی ایران) نه تنها مضر نیست بلکه تا حدی سودمند هم هست. اما سفارت روس در تهران جنگلیها را کماکان به چشم متجاسران خطرناک که منافع دولت تزاری را در شمال ایران تهدید می کردند، می نگریست و به دولت ایران فشار می آورد که با اعزام قوای مکفی به شمال، این نهضت مزاحم را ریشه کن سازد.

بنابر این دردوران زمامداری مستوفی که بیش از شش ماه طول نکشید، دولت مرکزی هیچ گونه اقدام شدید نظامی علیه چریکهای مسلح جنگل صورت نداد. اما کابینه محمد ولی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم) که تقریباً هشت ماه بعد روی کار آمد، به علت داشتن روابط بسیار نزدیک با روسها، خیلی زود به دام تحریکات عمال تزاری گرفتار شد و تصمیم گرفت خواین اطراف گیلان را نظیر اسعد الدوله زنجانی و جهان شاه خان امیر افشار را همراه ششصد تن از قزاقان ایرانی برای سرکوبی قوای جنگل و قطع کامل ریشه آنها اعزام دارد.

فرماندار گیلان حشمت الدوله که مردی مؤمن ومتمدن بود وجنگلیهارا مردمانی میهن پرست و خدمتگرایمی دانست، به مرکز فشار آورد که از سیاست برخورد نظامی با قوای جنگل اجتناب کند و قول داد که با مذاکره شخصی با سران جنگل اوضاع رشت و شمال کشور را اصلاح کند. در ملاقاتی که میان حشمت الدوله و نمایندگان جنگل در فومن صورت گرفت حشمت الدوله آنها را متقاعد ساخت که عملیات چریکی قوای جنگل که دولت مرکزی را روبروی سفارت روس قرار داده بیفایده است ونباید کاری کرد که حکومت تهران، تحت فشار روسها، ناچار به اقدام قاطع نظامی گردد. فرماندار گیلان پس از گرفتن قول فعلی از سران جنگل که از عواید املاک متسبب به رعایای روس چیزی گرفته نشود (چون در آن تاریخ عده زیادی از مالکان و تجار ثروتمند گیلانی با استفاده از مزایایی که کابینولاسیون برای اتباع خارجی، مخصوصاً اتباع روسیه، ایجاد کرده بود تابعیت و گذرنامه روسی داشتند) به رشت برگشت و گزارش عملیات خود را به تهران مخابره کرد.

اما کنسول دولت تزاری در رشت باطناً با این اقدام حشمت الدوله موافق نبود و تصمیم قطعی داشت نهضت جنگل را ریشه کن سازد. موقعی که خبر رسید قوای در غرب کشور دست به بغما و چپاول زده اند، جنگلیها به عنوان معارضه به مثل به عدهای از سربازان روسی بین راه رشت وازلی حمله کردند و پس از وارد کردن تلفات به دشمن و گرفتن تعدادی تفنگ و فشنگ از آنها به پایگاههای خود در جنگل بازگشتند. به این ترتیب زحمات حشمت الدوله به هدر رفت که هیچ، روسها به حکومت مرکزی فشار آوردند که این شخص حتماً باید از حکومت گیلان بر داشته شود.

چنانچین حشمت الدوله مردی بود به نام مفاخر الدوله که از همان اول کار حاضر بود به ساز روسها بر قصد و لذا پس از ورود به حوزه حکومتش در گیلان نغمه مخالفت علنی با تشکیلات جنگل را سرداد.

گروگان گرفتن محسن خان امین الدوله

یکی از اقدامات انقلابی سران جنگل که در رمضان سال ۱۳۳۵ هـ. ق. اتفاق افتاد واعیان و اشراف مملکت را به هراس انداخت، گروگان گرفتن محسن خان امین الدوله (داماد مظفرالدین شاه و پدر کتر علی امینی) بود که از مالکان طراز اول گیلان بشمار می رفت. فخرانی در کتاب خود می نویسد: «موقعی که امین الدوله مشغول اجراء نقشه خود و مسلح کردن دهقانان لشت نشانی علیه نهضت جنگل بود قوای میرزا کوچک خان مانند اجل معلق پرسرش ریختند و دستگیرش کردند و سپس او را به حال اسارت به کسما بردند.» گرچه در آغاز امر جنگلیها مدعی بودند که امین الدوله را به جرم فعالیتهای ضد انقلابی واجتاف به رعایا و تلافی فشارهایی که به آنها وارد کرده است توقیف کرده اند، ولی پس از آنکه وی حاضر شد مبلغ هفتاد هزار تومان وجه نقد به عنوان «حق الاستخلاص» خود بپردازد همه آن اتهامات و معاصی سیاسی فراموش شد و امین الدوله اجازه گرفت دوباره به رشت باز گردد. (۳)

پدر روحانی آر، ماری، کیشش است یا مأمور جمع آوری اطلاعات

محمد قلی به شرح چگونگی ظهور این نهضت، مقاومتش در برابر روسها وانگلیسی، « اینگونه می پردازد: «حضور سپاهیان اعزامی روس در ایران اذر پائیز ۱۹۱۵ [موجب افزایش تحرک چریک های جنگلی در گیلان شد، که فعالیت خود را پیش از جنگ (در ۱۹۱۲) شروع کرده بودند. این نهضت ملی که هدفش مبارزه با سبطه امپریالیسم روسی بر ایران بود توسط میرزا کوچک خان رهبری می شد.» جنگلی ها در ۱۹۱۵ خود را برای حمله به روس ها آماده کرده بودند.» حملاتی که به کاروان های نظامی روسیه می شد تلافی جویی سپاهان روسیه بر ضد جنگلی ها را در پی داشت. در ژانویه ۱۹۱۶، فرماندهی سپاه اعزامی روسیه دست به عملیاتی تنبیهی بر ضد جنگلی ها زد که هدفش تارومار کردن قوای اصلی کوچک خان بود. قزاق ها تلفات سنگینی به جنگلی ها وارد کردند، ولی از آنجایی که مردم آن ناحیه حامی جنگلی ها بودند، روس ها نتوانستند چریک ها را کاملاً شکست بدهند.» آنها خیلی زود حملات خود را به قوای روسی که در گیلان مستقر بودند و با درجاده انزلی به قزوین تردد می کردند از سر گرفتند. در آن موقع، عوامل آلمان و ترک ها که به این چریک ها سلاح می رساندند نهایت استفاده را از این نهضت بردند؛ با وجود این، نمی توان گفت که نهضت جنگل آلت دست آلمان ها بودند. این نهضت یک نهضت ملی و ضد امپریالیستی بود.»

گوردن پدوک، کنسول آمریکا که به قزوین نقل مکان کرده بود، در گزارشی به تاریخ ۱۹۱۸ عنوان «گزارش مبلغان مذهبی درباره فعالیت جنگلی ها» می نویسد: «اخرتاما گزارشی را که کیشش آر، ماری، از مبلغان مذهبی پرسبیتری در رشت، نوشته و در آن فعالیت یک گروه سیاسی چریکی معروف به جنگلی ها را در این ناحیه شرح داده است به پیوست برایتان ارسال می کنم. این جنگلی ها با اهدافی آلمانی ها مشکلات زیادی را در ناحیه مجاور دریای خزر ایجاد کرده اند.» پدوک اضافه می کند: «از آنجایی که فکرمی کردم چنین گزارشی از یک نهضت نسبتاً نا شناخته ممکن است جالب توجه باشد، تابستان گذشته به آقای

ماری قول دادم که گزارش او را از طریق وزارت امور خارجه به دست سازمان متبوعش برسانم (هیأت مبلغان مذهبی در خارج وابسته به کلیسای پرسبیتری در ایالت متحده، شماره ۱۵۶، خیابان پنجم، نیویورک) مشروط بر اینکه ایشان یک نسخه اضافی برای آرشیبو وزارت در اختیارمان بگذارند. اصل گزارش را در پانزدهم آذر ماه سال ۱۳۰۶ در تهران به دست رسیدیم. این گزارش همین الان از طرف آقای ماری، که در مشهد به سر می برد، به دستم رسیده است.» در گزارش کیشش ماری با عنوان «گزارشی درباره مشکل آفرینی جنگلی ها در رشت» این توضیح مقدماتی آمده است: «چند سال قبل، یک وطن پرست جوان ایرانی، که درس طلبگی خوانده ولی از کسوت روحانی به در آمده بود، قسم خورد که تا لحظه مرگ از تلاش برای خلاص کردن میهنش از شر کلبه قدرت های خارجی که در مسایل سیاسی کشورش اعمال نفوذ می کردند دست بردارد و این جوان همان میرزا کوچک خان بود... میرزا کوچک خان در خلوت جنگل های رشت به جمع آوری نیروهای محلی مشغول شد، و به همین دلیل بود که به «جنگلی» معروف شدند، هر چند خودشان نام گروه شان را «اتحاد اسلام» گذاشته بودند.» ماری سپس ادامه می دهد:

گزارش های متعدد ومتفاوتی درباره تعداد جنگلی ها بین مردم انتشار یافت. برخی ها شمار آنها را صدها و برخی دیگر هزاران نفر گزارش میکردند. ولی از آنجایی که جنگلی ها هنوز خود را نشان نداده بودند، بر آورد نیروهایشان مشکل بود. با وجود این، در ژانویه ۱۹۱۶، لایذ قوای جنگل آتقد شده بود که برای خطراتناطی روس ها بین انزلی وقزوین تهدیدی به حساب بیاید، زیرا، چنانکه از گزارش ها پیداست، مقامات روس ۳ هزار سپاهی خود را از سه محوره سمت مرکز جمع جنگلی ها اعزام کردند. اگرچه روس ها به دلیل کولانگی که غافلگیرشان کرد و تدارک آن را ندیده بودند. تلفات سنگینی متحمل شدند، توانستند جنگلی ها را برای مدتی متفرق سازند. با وجود این، خیلی زود هسته ای شکل گرفت و جنگلی ها دوباره گرد آن جمع شدند، و ظرف مدت چند ماه تعدادشان بقدری افزایش یافت که دو باره به تهدیدی برای روس ها مبدل شدند. بارها تلاش شد که از طریق نفوذ روس ها و با طرق دیگری به طور غیر مستقیم جنگلی ها را متفرق سازند که همگی نتایج مفتضحانه ای به بار آورد. انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه نیز خیال جنگلی ها را از بابت روس ها راحت ساخت و بعد از آن پیشرفت آنها بسیار سریعتر شد.

در تابستان ۱۹۱۷، سروکله آنها با اوینفورم های دست دوز، ومو و ریش بلند در رشت وشهرهای مجاور آن پیدا شد. همگی تفنگ به دست داشتند که بعضی از آنها بسیار مدرن بود. شایع شده بود که بعضی از این تفنگ ها آمریکایی است، وانگلیسی ها آنها را در اختیار قوای روس گذاشته بودند، وروس ها نیز بعداً این تفنگ ها را به قیمت ارزان به جنگلی ها فروختند. در نیمه دوم زمستان ۱۹۱۸، اسرای آلمانی واثرینی از روسیه بر بختند و به جنگلی ها ملحق شدند؛ جنگلی ها هم آنها را به مقام افسری رساندند. علاوه بر این، یک مدرسه نظامی با اردوی آموزش افسری نیز با کمک آلمانی ها در گوراب زرمخ در جنگل به راه افتاد.

نهضت جنگل که از شروس ها خلاص شده بود، توجه خود را معطوف انگلیسی ها می کرد که به مداخله امورداخلی ایران منتهم بودند؛ و با استفاده از دستگاه چاپ سنگی روزنامه ای به نام «جنگل» در قزاق گاهشان در کسما منتشر ساختند وجنگلی ها در این روزنامه به انگلیسی ها، ایرانی های که تصور می شد از انگلیسی ها طرفداری می کنند، وهمچنین طبقات ثروتمندی که به طبقات کارگر ستم می کردند شدیداً می تاختند، و تعدادی از ایرانی های ثروتمند را دستگیر و در جنگل حبس کردند تا اینکه باج زیادی برای آزادی شان پرداخت شد. جنگلی ها اموال سایر ثروتمندان را نیز مصادره کردند و مالیات سنگینی به محصولات کشاورزان بستند. تجار ثروتمند مجبوره پرداخت مالیات های سنگینی شدند. بعدها حتی اداره مالیات، کمر کات، کالتنری ها، تلگراف خانه ها و پست خانه ها نیز به کنترل آنها در آمد. همه نامه ها و تلگرام ها سانسور می شد، و برای مدتی فرد منصوب آنها پست خالی والی را بر کرده بود. پدوک گزارش شماره ۱۴۰ به همراه ضمایم (۱۰۷۱، ۱۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸) کالدول در گزارشی مورخ ۱۲ جولای ۱۹۱۷ درباره فعالیت جنگلی ها در گیلان می نویسد: «در رشت، در استان گیلان، که هفته گذشته از آن عبور کردم، جنگلی ها شخصی به نام امین الدوله (پدر دکتر علی امینی) را که یک ایرانی سرشناس و ثروتمند است اسیر گرفته اند، و برای آزادی اش مبلغ صد هزار دلار باج می خواهند. از فرامعلوم خانواده امین الدوله خواستند ۵۰ هزار دلار برای آزادی اش بپردازند، ولی پیشنهاد آنها رد شده است. تعداد گروگان گیرها که به «جنگلی» معروف هستند بیشتر از هزار نفر است، وهمگی مسلح هستند و پیداست که دوستان بسیاری نیز دارند، زیرا گویا اکثر ساکنین رشت هوادار آنها باشند. نکته عجیب اینجاست که جنگلی ها و روسایشان هر روز به رشت می آیند و آزادانه درباره امین الدوله مذاکره می کنند، ظاهراً جنگلی ها ابتدا با هدف مبارزه با ظلم و ستم در ایران و تجاوز روس ها به کشورشان فعالیت خود را شروع کردند و به خاطر رفتار خوبی که با اقرا داشته اند حمایت عامه مردم را به دست آورده اند، هر چند ثروتمندان از دست آنها مصیبت زیادی کشیده اند.»

(کالدول، گزارش شماره ۳۰۹ (۱۹۱۶، ۱۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۱۲ جولای ۱۹۱۷) کالدول در گزارش مطبوعاتی اش، اخباری را نیز درباره جنگلی ها گنجانده است. روزنامه زعد ۱۱ ژانویه فاش ساخته بود که نظمی رشت از جنگلی ها حقوق می گیرد: «تعدادی از مردان امیر عشایر (ششویک های ایرانی) برای محافظت از شهر به اداره نظمی رشت کمک می کنند. حقوق مأموران نظمی را جنگلی ها پرداخت کرده اند.» همین روزنامه در شماره ۱۶ ژانویه خود می نویسد: «یک روزنامه قفقازی گزارشی داده است که نماینده میرزا کوچک خان (رهبر جنگلی ها) در رشت برای فرمانده قوای روسیه در این شهر ضرب الاجل صادر کرده و گفته است که اعمال ظالمانه سپاهیان روس باید خاتمه پیدا کند، وگرنه او نیروهای جنگلی را برای محافظت از رشت فرا می خواند. به همین دلیل، فرمانده و کمیته انقلابی روسیه در حال برنامه ریزی برای محافظت از شهر هستند. لازم به ذکر است که میرزا کوچک خان در حال حاضر رهبر بشویک های ایران است، و با اطمینانی که به قدرت نیروهاش دارد، بدون اطلاع دولت مرکزی در تهران حکام محلی را عزل و نصب می کند،



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

اداره امور گیلان تا آستارا را به دست دارد. مثلاً چند وقت پیش، او دستوراتی که جانین والی گیلان به تهران برگردد، و او هم اطاعت امر کرد، و کارگزارش به دستور میرزا کوچک خان در مقام والی این ولایت مشغول به کار شد و هفته ای یک بار برای تسلیم گزارشش به جنگل می رفت. وقتی میرزا کوچک خان می خواست در سخنانی از مردم بخواهد که به والی جدید کمک کنند، تعدادی از سائین رشت به ملاقاتش رفتند. در خلخال، امسال مردم غارت شده و آنها دست خالی ولخت به رشت برگشته اند. علاوه بر این، تعدادی از مردم کردستان و گروس نیز به گیلان آمده اند، و تعداد فقرا و متکدیان این شهر بسیار زیاد شده است، میرزا کوچک خان خروج برخی از گیلان را ممنوع کرده است. در روزنامه رعد ۲۰ ژانویه هم آمده است: «در رشت، اتحاد اسلام» میرزا اسماعیل خان را رئیس نظمیته کرده است. حقوق ها را آنها می پردازند و کنترل کامل امور را در دست دارند. روزنامه رعد در شماره ۱۸ فوریه ۱۹۱۸ می نویسد: «تکرام مفصلی از طرف اتحاد اسلام (جنگلی ها) در رشت به دست کابینه رسیده است که در آن به دستگیری شاهزاده سلیمان میرزا (اسکندری) در کرمانشاه و همچنین حضور نظامیان خارجی در گیلان اعتراض شده است. اتحاد اسلام از دولت خواسته است تا اقدامات لازم را برای مقابله با تجاوز خارجی مبدول کند، و گرنه خودش رأساً برای توقف این تجاوزها اقدام خواهد کرد.» در روزنامه ایران ۲۶ مارس ۱۹۱۸ نیز آمده است: «فرقانه رشت بدون هیچگونه مقاومت با خونریزی به دست جنگلی ها افتاده است. فرمانده قزاق ها که مردی مستبد است به جنگل انتقال یافته و جنگلی ها همه مهمات و ذخایر قزاق خانه را به اردوگاهشان برده اند. می گویند که قزاق ها همگی قبول کرده اند که با وفاداری برای جنگلی ها بجنگند.» (کالدول، گزارش (بدون شماره) به همراه ضمیمه (۹۶۲/۰۰، ۸۹۱، ۰۰۰) مورخ ۲ فوریه ۱۹۱۸) (۴)

«دستور وی می گوید که جنگلی ها ۵ هزار مرد مسلح داشتند، سلاح هایشان را بیشتر از سپاهیان روس که در حال خروج از ایران بودند می گرفتند. ولی توانایی های جنگی شان به مراتب محدود تر بود. (همان، صص ۳۰-۲۹) دستور وی همچنین می نویسد: «میرزا کوچک خان با قوه قهریه کنترل تمام گیلان را به دست گرفته بود، که هفتاد مایل آخر جاده ما هم در آن فرار داشت، و چنان سیاست ضد بیگانه ای داشت که بی هم می رفت هر مرد سفید پوستی را که سر راهش ضد بیگانه ایدم تیغ بگذارد، و حال به همراهی بلشویک بندرانزلی را نیز به دست گرفته بود، یعنی تنها بندر حاشیه خزر که می توانستیم برای شروع عملیات به آن امید داشته باشیم.» (همان، ص ۱۱) دستور وی در نامه ای به تاریخ ۵ مه ۱۹۱۸ درباره کوچک خان می نویسد: «من مایلیم که شخصاً با کوچک خان ملاقات و درباره مسایل با او صحبت کنم، ولی مشاوران آلمانی اش هر کاری می کنند که مانع از ملاقات ما شوند... اگر فقط بتوانم چیزی در گوشش بگویم، فکر می کنم او را از افتادن به چاه نجات خواهیم داد.» (همان، صص ۱۲۲-۱۲۱)

اولین سفر دستور وی به انزلی، فوری ۱۹۱۸

در فوریه ۱۹۱۸، دستور وی از همدان به قزوین ورشت و سپس به انزلی سفر کرد. در ۱۵ فوریه ۱۹۱۸، دستور وی و نیروهایش به قزوین، که شهری با ۵۰ هزار سکنه بود، رسیدند. استقبال مردم از آنها اصلاً دوستانه نبود. اومی نویسد: «در قزوین در وقتیم که پیش روی دیگر امکان ندارد میرزا کوچک خان، رهبر گیلانی هالی که می خواستیم وارد منطقه شان شویم، قسم خورده بود که نگذارد هیچ اتکلیسی ای از آنجا بگذرد، و کمیته جنگلی ها در انزلی با کمیته بلشویک که آنها هم مصمم بودند. مانع از عبور ما شوند، همکاری می کرد.» (همان، ص ۲۷) دستور وی و نیروهایش در فوریه از قزوین عازم رشت و در ۱۷ فور به این شهر شدند، و در کمال تعجب شان جنگلی ها به آنها حمله نکردند. آنها سپس راهی انزلی شدند. در آنجا هم جنگلی ها و هم «کمیته بلشویک» در حمله به اتکلیسی ها و دستگیر کردن آنها تامل کردند، که دستور وی آن را به لطف پرچم اتکلیسی و زره پوشان هایش می دانست: «علاوه بر این، زره پوشان را نیز نباید فراموش کنیم، که اگر می خواستند آن را بگیرند می توانست از پس خیلی هایشان برآید.» (همان، ص ۴۳) پس از دو روز اقامت در انزلی به اوخر رسید که می تواند به سوی باکو راه بیفتد. دستور وی که احساس می کرد جنگلی ها می خواهند به او حمله کنند، تصمیم گرفته بود هر چه زودتر از انزلی را ترک کند. (همان، ص ۴۸) آنها در ۲۰ فوریه از انزلی خارج شدند و پیش بینی می کردند که در راه به آنها حمله شود: «ولی بازم حمله ای صورت گرفت، البته نگاهها عبوس تر بود، و گاه حتی ممکن بود جنگجویی دست به طمانجه موزش ببرد، ولی تیری به سوی ما شلیک نشد.» (همان، ص ۵۱) در قزوین، دستور وی به بغداد تلگراف زد که تلاش برای رفتن مجدد به انزلی هیچ فایده ای ندارد. «مگر اینکه با کوچک خان جنگیم یا با او به توافق برسیم.» کوچک خان پیامی برایش فرستاده بود: نیروهایش دستور دارند در صورت تلاش اتکلیسی ها برای تکرار تجربه عبور از حوزه تحت کنترلش به آنها حمله کنند. دستور وی همچنین فهمید که چرا در مسیر انزلی به او حمله نکرده اند. جنگلی ها می ترسیدند که مبادا ستون های ارتش روس که در حال خروج از ایران بودند به کمک اتکلیسی ها بیایند. (همان، ص ۵۴) آنها در ۲۴ فوریه از قزوین راهی همدان شدند، و در ۲۵ فوریه به همدان رسیدند. (همان، ص ۵۵) کشش چارلز ماری به سفردستور وی به انزلی نیز اشاره می کند و خاطر نشان می سازد که پس از عزیمت دستور وی، نایب کنسول ورثیس بانک اتکلیس دستگیر شدند، ولی در ژوئن ۱۹۱۸ گریختند. (پدوک، گزارش شماره ۱۴۰ به همراه ضمیمه (۱۰۷۱/۰۰، ۸۹۱) و مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸) تلگرامی که سرگرد دیویس به وزارت جنگ فرستاد حکایت از آن داشت که جنگلی ها با موفقیت توانسته بودند، تهاجم اولیه اتکلیسی ها را در فوریه ۱۹۱۸ دفع کنند: «قوای بیشتری اعزام و تلاش مجددی برای رسیدن به قفقاز انجام خواهد شد، ولی به دلیل باران شدید که جاده ها را صعب العبور ساخته است، مدتی طول می کشد تا قوا و ملزومات بیشتری از یزداد به آنجا برسد.» این تلگرام حاکی است که اتکلیسی ها نه فقط قصد کنترل ایران را داشتند، بلکه می خواستند تمام منطقه قفقاز را تحت کنترل خود بگیرند. «هدف اتکلیسی این است که ابتدا انزلی و سپس کنترل خزر را از راه کنترل همه بنادر کشتی ها در دست بگیرد. اگر آنها بتوانند با کورا تصرف کنند و جاههای نفت را از دست آلمانی ها مضمون نگاه دارند، احتمالاً به سوی تلبیس پیشروی خواهند کرد تا منطقه قفقاز را تحت کنترل خود در آورند، و احتمالاً باید از انزلی به سمت غرب در آذربایجان نیز پیشروی کنند. این کار مستلزم نیروی قابل

ملاحظه ای است، و بستگی به این دارد که آیا خطوط ارتباطی اجازه اعزام نیرو و ارسال ملزومات و غیره از بغداد را خواهد داد یا خیر.» (کالدول، تلگرام (۹۹۷/۰۲، ۷۶۳) مورخ ۱۳ مه ۱۹۱۸)

قزاق های روس در خدمت اتکلیسی ها

دستور وی به محض بازگشت به همدان، باقیمانده ارتش روس، از جمله کنسل بیچاکوف، فرمانده قزاق های روس، را به مزدوری گرفت. دستور وی دلیل این کار را اینگونه بیان می کند: «وقتی آخرین واحدهای ارتش منظم (از خاک ایران) خارج شدند، سپاهیان بیچاکوف قدری بی قرار شده بودند، و او به من اطلاع داد که قصد دارد به محض مهیا شدن وسایل حمل و نقل به دنبال بقیه ارتش روسیه از ایران خارج شود اگر بیچاکوف قصدش را عملی می کرد، تمامی بختی که برای حفظ مواضع مان در شمال ایران داشتیم از کف می دادیم. البته در همدان مشکلی نداشتیم، ولی احتمالاً دیگر نمی توانستیم به شمال نفوذ کنیم، و هیچ چیز نمی توانست از افتادن قزوین به دست جنگلی ها، که مسلماً با بهتر شدن وضعیت آب و هوا به راه می افتادند، جلوگیری کند.» توافقی بین دوطرف به امضاء رسید، و یکی از مفاد آن حمله به جنگلی ها به منظور باز کردن جاده قزوین به رشت بود. بیچاکوف فوراً برای اشغال قزوین و تکمیل گذاشتن قشده های میرزا کوچک خان برای تصرف این شهر به منطقه اعزام شد: هنوز جوهر موافقت نامه خشک شده بود که فرصتی برای آزمودن ارزش آن پیش آمد. در ۲۳ مارس اطلاع موقتی یافتیم که جنگلی ها قصد پیشروی به سوی قزوین را دارند و قزوین نیز خود را برای استقبال از آنها آماده می کند. آنها تمامی نقاط مهم در طول جاده (قزوین) به رشت را در دست داشتند و در سگروهای موضع گرفته بودند که پل منجیل را پوشش می داد و آنها را قادر می ساخت که تردد در این جاده را گاملاً مسدود سازند.» قوای ۲۰۰ نفری بیچاکوف به سرعت قزوین را اشغال کرد. «روز ۲۴ مارس، واحد کوچکی از قزاق ها را شتابان به قزوین گسیل کردیم، و بقیه نیز با پیروان مسیروالی توانستند درست بموقع خود را به این شهر برسانند. قشده های کوچک خان عجالتاً ختی شده و قزوین نجات پیدا کرده بود. اوضاع در اینجا بقدری بحرانی شده بود که دستور تعطیلی بانک (شاهنشاهی) و خروج همه مقامات را صادر کرده بودند.» (دستور وی، عملیات پر مخاطره نیروی دستر، صص ۷۳-۷۲)

تلاش دولت ایران برای بیرون کردن قوای بیچاکوف ناموفق بود. (همان، ص ۸۳) اعتراض کابینه مصمم السلطنه به اشغال قزوین هیچ نتیجه ای نداشت. جنگلی ها که پیش بینی می کردند به منجیل حمله شود پل منجیل را به سایکس تاریخ ایران، صص ۴۹۳-۴۹۱) کنترل خود در آوردند. روزنامه ایران ۲۶ مارس می نویسد: «تلگرام واصله از قزوین» حاکی است که اخیراً ۳۰۰ جنگلی به منجیل (حد فاصل بین رشت و قزوین) آمده اند و مقصد آنها هنوز معلوم نیست.»

روزنامه رعد در شماره های ۴ و ۵ فوریه خود گزارش می دهد که اتکلیسی ها علاوه بر مسلح ساختن مسیحیان آذربایجان برای اقدام علیه مسلمانان، باقیمانده ارتش روس در ایران را نیز برای اشغال قزوین به مزدوری گرفته اند، و بدین ترتیب اظهارات دستور وی را تأیید می کند: «قزوین، چند روز قبل کنسول روسیه به کارگزار اطلاع داد که ۱۰۰۰ سپاهی روس برای ماندن در شهر انتخاب شده و بیست هالی نیز در جاده بین قزوین و تهران برای آنها در نظر گرفته شده است. کارگزار اظهار داشت که این مسئله باید به حکومت مرکزی ارجاع داده شود. گمان می رود که این سپاهیان را ژنرال بار توف، که قبلاً فرمانده کل قوای روس در ایران بود انتخاب کرده باشد، و اینکه بانک شاهنشاهی ایران (که یک مؤسسه اتکلیسی است) دستور یافته است که ماهیانه ۱۰۰ تومان به افسران ۳۰۰ تومان به سربازان بپردازد.» (کالدول، گزارش مطبوعاتی (۱۰۰۱/۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۱۸).

دستور وی در نامه مفصلی درباره اوضاع موجود نوشت. او معتقد بود که فقط به لطف مداخله بیچاکوف و قزاق هایش توانسته بودند قزوین را «نجات» بدهند؛ و گرنه جنگلی ها وارد قزوین می شدند و تهران مثل یک سیب رسیده جلوی پای شان می افتاد. او درباره مسایل مالی می نویسد: «بیچاکوف خواسته های مالی نسبتاً سنگینی دارد، و وزارت جنگ نمی خواهد بداند که آیا اوارزش این همه هزینه را دارد یا خیر معلوم است که دارد. وقتی بدانیم که او چه وظیفه ای بر عهده گرفته است و اینکه فقط اومی تواند این وظیفه را انجام بدهد، آنوقت خواهیم فهمید که خواسته های هایش چندان هم نامعقول نیست. ما چاره دیگری نداریم.» (دستور وی، عملیات پر مخاطره نیروی دستر، ص ۱۲۲) دستور وی بعد از دیداری کوتاه از قزوین و تهران تصمیم گرفت که مقر ماندگی اش را به قزوین انتقال دهد. (همان، ص ۱۳۷) او در ۱ ژوئن ۱۹۱۸، تقریباً هشت ماه پس از ترک بغداد، از همدان به سمت قزوین به راه افتاد. کالدول در او خرداد ماه ۱۹۱۸ خبر می دهد که اتکلیسی ها دارند خود را برای عملیات بر ضد جنگلی ها آماده می کنند: «اتکلیسی ها نیروهای بیشتری به قزوین آورده اند و امیدوارند که بزودی بتوانند به سمت خزر پیشروی کنند، و دوباره کنترل دریای خزر و نواگان آنرا در دست بگیرند، و بدین ترتیب بتوانند از ارمنی های منطقه قفقاز حمایت کنند.» (کالدول، گزارش شماره ی (۱۰۴۰/۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۲۷ مه ۱۹۱۸) (۵)

انقلاب اکبر و تکاپوی بریتانیا در سلطه کامل بر ایران

در اینجا فصل ۶ کتاب تحقیقی خسروشاکری (زند بنام «میلاد زخم - جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران») در رابطه با «انقلاب اکبر و تکاپوی بریتانیا در سلطه کامل بر ایران» را می آوریم:

بریتانیا، دشمن عمده جدید خلافتی از سقوط تزارسیم و دولت کرنسکی پس از کوتاه زمانی به رشد نفوذ اتکلیسی در ایران منجر شد. اولاً، نابودی تزارسیم در راه را به روی فرصت های جدید برای اعتلای منافع سیاسی و تجاری اتکلیسی گشود، که به سلطه ی رقیب این کشور انجامید. ثانیاً، بیم از تهدید هند، این «جواهر مستعمرات» اتکلیسی، توسط شوروی از یک سو، و دسترسی محتمل شوروی به خلیج فارس از طریق ایران (هر چند که هنوز بیک احتمال دور از دسترس به شمار می آمد) از سوی دیگر، تهدیدی بالقوه برای موقعیت تثبیت شده اتکلیسی در آسیای غربی و شمال آفریقا محسوب می شد. همه اینها مستلزم تحکیم پیروزی های حاصل از جنگ

بود. ثالثاً، اتکلیسیان نشانه های روشنی از رسیدن به آرزوی خود در گرفتن جای تزارسیم در قفقاز، به ویژه منطقه نفت خیز باکو در آن سوی مرز ایران به دست می دادند. چهارم، آن گروه از نخبگان حاکم که برای حفظ قدرت و سلطه خود بر دهقانان و سایر نیروهای تولید کننده ایرانی به امیر بایلسم روسیه وابسته و اکنون «به لحاظ سیاسی تنیم» شده بودند، مذبحخانه در پی کسب قیمومت اتکلیسی بر آمدند. در پر تو این تحولات، حضور مداوم نیروهای اتکلیسی در ایران و همکاری آنان با ژنرال های تزاری، بار آفت و بیچاره آفت، حتی پس از سقوط دولت کرنسکی، عموماً از سوی ایرانیان و به ویژه جنگلیان به عنوان نشانه ای از تمایل اتکلیسی به سلطه بر اموریان و منطقه تلقی شد. دلشخولی اتکلیسی با جنبش جنگل در شمال، به نحوی انکارناپذیر تفسیری را که در صدد ایشای آن در ایران بودند، به ویژه پس از اعلام خروج نیروهای روس، بر روی می داد.

یک از جنبه های آشکار موضع جدید اتکلیسی این بود که اکنون افزون بر تنگداران جنوب ایران، آنان نیروی مشابه جدید را برای شمال ایران تدارک می دیدند. از این رو بود که روزنامه رعد، هوادار اتکلیسی، در دیماه ۱۲۹۶ (ژانویه ۱۹۱۸) گزارش داد که دولت فرانسه، اتکلیسی و آمریکاییان «با تظاهر به حمایت از اتباع خود [در حال] برنامه ریزی برای جمع آوری یک نیروی ۴ هزار نفری اند که «پلیس شمال» خوانده می شود، آنان پیش از این نیز شمار زیادی بیشترشان ارمنی، را به هزینه سه دولت گرد آورده و مسلح کرده بودند. افسران فرانسوی و اتکلیسی نیز بیشتر برای آموزش آنان وارد شده بودند. این امر، نقض آشکار حاکمیت ایران در چنان درجه و دامنه ای بود که وزارت خارجه شدیدا به دولت های متفق اعتراض کرد، اعتراضی که بلافاصله با انکار آمریکاییان روبه روشد و آنان یکبار دیگر تعهد خود را به حاکمیت و تمامیت ارضی ایران اعلام کردند. اما اتکلیسیان توجهی به این اعتراض نشان ندادند و این روند تا پایان جنگ ادامه یافت. در ۲۷ مرداد ۱۲۹۷ (۱۸ اوت ۱۹۱۸)، روزنامه ایران گزارش داد که شمار ایرانیان [در نیروی به رهبری اتکلیسیان در اطراف قزوین، زنجان و گروس به استخدام در می آیند.]

واکنش جنگلیان به این تحولات بلافاصله در روزنامه ارگان خودشان، جنگل، منعکس شد. بعداً، با شکست نخستین کمیته انقلابی بلشویکی مستقر در گیلان در واداشتن نیروهای روس به خروج از ایران، جنگلیان ضمن بیان «سوگ و مصیبت مردم در مانده ایران»، به رژیم جدید بلشویکی علیه اهمال نسبت به تداوم حضور نیروهای روس در ایران، هشدار دادند. آنان اخبار کردند که هر چه نیروهای روسیه مدت بیشتری در ایران باقی بمانند، طرحهای اتکلیسی در منطقه را بیشتر به پیش خواهند برد. جنگل با ابراز امیدواری به این که «دمو کراسی نوین روسیه» بر پیمان خود در بیرون بردن نیروهایش پای بند بماند، به حکمرانان جدید مسکو یاد آوری کرد که اتکلیسیان «مکار و خودخواه» همه سعی خود را خواهند کرد تا از تخلیه و خروج توافقی شده جلوگیری کنند. کوچک خان او تئیماتومی هم برای فرماندهان روس در گیلان فرستاد و خواستار ممنوعت آنان از رفتار لگام گسیخته نیروهای تحت فرمانشان به مردم شد.

جنگلیان به دلیل دیگری نیز کمیته انقلابی روسیه را مورد خطاب و هشدار خود قرار دادند: اقدامات خشونت بار و بی رحمانه سربازان روس در غرب ایران، برای مثال، با رسیدن اخبار غارت بازار همدان به رشت، جنگلیان به روسیانی اطلاع دادند که چنانچه نیروهایشان سعی در غارت رشت با ایجاد بی نظمی کنند، جنگلیان «بلافاصله به آنان حمله خواهند کرد.» در نتیجه، در ۲۰ همین ۱۲۹۶ (۸ فوریه ۱۹۱۸)، طی جلسه ای در کنسولگری روسیه در رشت، قرارداد سه جانبه ای میان نمایندگان کمیته جنگلیان و دولت تهران برای تشکیل یک نیروی شبه نظامی مختلط امضا شد. این نیروی شبه نظامی مرکب از ۱۵۰ تن از جنگلیان و ۵۱۰ سرباز روس، به فرماندهی یک افسر ازرهدوسو، بود. هزینه آن را جنگلیان می پرداختند و مقر آن خانه سپهتار بود. این نیروی شبه نظامی پس از کوتاه زمانی تحت نفوذ جنگلیان قرار گرفت و شمار افراد و مسئولیت های آن با سرعت گسترش یافت. یکی از نخستین اقدامات آن دستگیری سرهنگ تزاری بارومودین (Barumodin) بود که تلاش می کرد داوطلبانی را برای خدمت به اتکلیسیان در ایران استخدام کند. حدود دو هفته بعد، شمار این نیرو به دو بیست تن رسید. آنان معاون کنسول روسیه در انزلی را اخراج و اسناد مربوطه را برای تأیید به کنسول روسیه در رشت ارسال کردند. اتکلیسیان نگران طلوع دوباره ستاره اقبال جنگلیان پس از دو انقلاب روسیه، و همدردی روبه رشد سربازان روس با آنان بودند. در کوتاه مدت چشم انداز سلطه خود بر قفقاز را در خطر می دیدند. و در بلند مدت بیم داشتند که یک دولت معین دوست به رهبری جنگلیان در تهران با بلشویک ها متحد شود و امر دفاع از هند اتکلیسی و سلطه کامل آنان بر ایران را به خط اندازد. بنابر این، اتکلیسیان دو راه در پیش رو داشتند: یا نهال جنبش جنگل را از بین بیاورند یا با آن به یک تقاهم برسد و مانده دیگر طبقات سیاسی ایران آنان را تحت نفوذ خود در آورند.

همچنان که بیشتر ملاحظه شد، مک لارن مأمور سیاسی اتکلیسی در قزوین، که تکتة قابل اعتراضی در برنامه جنگلیان نیافته بود. اشکالی نمی دید که با «حفظ احتیاط» راهی برای تقاهم با جنگلیان بیابد. با این حال، وی با احتیاط پیش رفت، و ابتدا با والی منتخب جنگلیان، امیر عشار، درباره ملاقات با کوچک خان به رایزنی پرداخت. اما، به این نتیجه رسید که چنین نظری را کنار بگذارد. دو نماینده جنگل، عزت الله و میر منصور به وی گفتند که جنگلیان اعتمادی به اتکلیسی ندارند. این گفته تأیید آن چیزی بود که عزت الله به سروان گلد اسمیت در جلسه ای گفت که به ابتکار رئیس هیئت مذهبی آمریکایی، دیوید سون فریم (Davidson Frame)، ترتیب یافته بود. در این جلسه، سروان اتکلیسی که وانمود می کرد یک مأمور حمل و نقل بود، تلاش کرد تا عزت الله را متقاعد کند که: «اتکلیسی همیشه برای حمایت از اسلام آمادگی دارد، پیش از هر دولت دیگری اتباع مسلمان دارد، این که شرف مکه به مخالفت با ترکان برخاسته، و اینکه اتکلیسی آرزومند گسترش دوستی و کمک به ایران است.» گفت اتکلیسی آماده بود به بی طرفی ایران احترام بگذارد، و تنگداران جنوب ایران «هرگز برای کار دیگری جز حفاظت از راه ها و جاده ها به کار گرفته نخواهند شد.» وی همچنین تمایل خود را به دیدار با رهبر جنگلیان تکرار کرد. عزت الله تکرشی «بی تفاوت ولی مؤدب، و دشمنی و بدگمانی مداوم نسبت به اتکلیسی» از خود نشان داد. وی نسبت به صمیمیت اتکلیسیان ابراز تردید کرد، به ویژه زمانی که سروان اتکلیسی در صدد ارائه تصویری از دهه گذشته ایران، از دیدگاه لندن و نه ایرانیان، بر آمد.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

در این حال، جنگلیان برای تضعیف تلاش‌های سلطه‌جویانه انگلیس در قفقاز تدابیری اتخاذ کردند. علاوه بر افزایش تبلیغات ضد انگلیسی، به تحریم کالاهای آنان و بانک شاهی ایران (IBP) که در مالکیت انگلیس بود، پرداختند. جنگلیان «از مردم و بازرگانان خواستند اسکناس و سفته بانک شاهی را نپذیرند و به همه روابط تجاری خود با (این) بانک پایان دهند». در نتیجه، بازرگانان پول‌های خود را که به صورت فران قهر بود، «از بیم شناخته شدن به طرفداری از انگلیس» از بانک انگلیسی بیرون کشیدند. این فراتر رفتن، شعبه بانک شاهی در رشت را وادار کرد تا از دفتر تهران درخواست حواله «هر چه بیشتر» پول کند تا این شعبه بتواند همه دیون خود را در صورت لزوم «تادیه کند».

در نخستین هفته نیمه دوم اسفند ۱۲۹۶ (ماه مارس ۱۹۱۸)، شه نظامیان جنگل حتی مدبر شعبه، سرگرد آر. اس. او کسناک (Maj. R. S. Oakshot) را که وظیفه اش آشکارا فراتر از صرف مدیریت بانک بود، دستگیر کردند. بلافاصله پس از این اقدام، کنسول مک لارن که دفترش در رشت به کانونی برای اجرای برنامه‌های انگلیس در منطقه تبدیل شده بود، نیز دستگیر شد. زیرا به کارکنان تحت امرش دستور داده بود که از پرداخت پول به مشتریان خود داری و بانک را تعطیل کنند. این اقدام وی خشم مردم، به ویژه جامعه تجاری گیلان را برانگیخته بود.

بدگمانی جنگلیان بی پایه نبود. در ۲۸ اسفند ۱۲۹۶ (۱۸ مارس ۱۹۱۸)، آنان سروان ای. نوئل (Capt. E. Noel)، یکی از افسران اطلاعاتی انگلیسی را نیز هنگام بازگشت از قفقاز، دستگیر کردند. وی از سوی مارلینگ (Marling) وزیر مختار در تهران، برای یک مأموریت اکتشافی به باکو فرستاده شده بود. به گزارش وی «اوضاع در باکو (وی) را ملزم می‌کرد، ژنرال دستر ویل را در قزوین ببیند. مأموریت نوئل در ارتباط با جنگ شدید داخلی در منطقه باکو، این گفته جنگلیان را کاملاً ثابت می‌کرد که انگلیس‌ها در پی گسترش نفوذ خود هم در شمال ایران و هم در قفقاز حضور داشتند. یک دهه بعد، سر تیپ ف. جی. موبرلی (F. J. Moberly) بر درستی این بیم صحه نهاد:

تلاش‌های گوناگونی (پس از تسخیر قدرت از سوی بلشویک‌ها) به عمل آمد تا یک نیروی روس برای جلوگیری از گسترش نفوذ نیروهای دشمن به درون ایران، تشکیل شود نیروهای غیر قابل اعتماد (روس) از کشورهای روس پاره شدند و باقی‌مانده کمک پول انگلیس تلاش کرد تا سباهی از عناصر وفادار تشکیل دهد. بیچاره، افسر روسی که با نیروهایش در این در کنار انگلیسیان جنگیده بود، برای کمک به وی در ژانویه ۱۹۱۸ (۱۹۱۸ ماه مه ۱۲۹۶) رهسپار کرمانشاه شد.

موبرلی همچنین اظهار داشت که جنگلیان در همکاری با شوراهای سربازان بلشویک و به دست گرفتن کنترل بندر انزلی تصمیم گرفته بودند «با همه نیروی خود در مقابل اقدامات انگلیس در ایران بایستند».

با توجه این مقابله، ژنرال بیچاره یک ضد بلشویک افراطی بود، با همدستی و دسیسه انگلیسیان در صدد فریب بلشویک‌ها با کو بر آمد. بلشویک‌ها، به رغم پیشرفت موقتی در غلبه بر دشمنان از زمان استراشورای باکو در نوامبر ۱۹۱۷ و رهبری استپان شائومیان (Stapan Shaomian) ارمنی، قدرت خود را هنوز تحکیم نبخشیده بودند. در بهار ۱۲۹۷ (۱۹۱۸)، چلیاپین (Chilapin) رهبر شورای سربازان روس در انزلی، آنان را تشویق به پذیرش اعلام وفاداری بیچاره به رژیم شوروی کرد. یکی از گزارش‌های کاردار روسیه تزاری در تهران، فون اتو (Von Etter) که بر اوین رنج زیادی در کنار گذاشتن او کشید، به تاریخ مه ۱۹۱۸ (اردیبهشت ۱۲۹۷)، بر توی وفاداریت‌های چلیاپین می‌افکند:

هیئت اجرایی و کمیته نظامی - انقلابی متحد شده اند. با کوبه، رئیس کمیته ی اخیر، به چلیاپین بالاترین قدرت ها قویض کرده است. با پیشروی سرهنگ بیچاره بلشویک ها قصد ترک انزلی را داشته اند، اما بعداً روابط بهبود یافت (بیچاره) دولت با کو (شائومیان) را به رسمیت شناخت، و حتی گروهی از نیروهای ارتش سرخ از با کو به کمک وی آمدند.

این مطالب را یک گزارش سری کلتر باک (Clutterback) مأمور سیاسی انگلیس، به تاریخ ۱۰ مه ۱۹۱۸ (۲۱ اردیبهشت ۱۲۹۷) نیز تأیید می‌کند: بلشویک‌ها بسیار ترکان گسترش نفوذ اسلام گرایان اند، و رسماً گفته اند که کوچک خان را از ان دست (اتلاف) آلمانی‌ها - اسلام گرایان دشمن خود می‌دانند. شوراهای باکو از بیچاره خواسته اند جبهه باکو - گیلان را به دست گیرد. در صورتی که وی این درخواست را بپذیرد، آنان همه منابع و نیروهای خود را در اختیار او می‌دهند. بیچاره موافقت خود را اعلام کرده است، اما بر لزوم کمک انگلیسیان تأکید ورزیده و گفته است که شوروی‌ها باید اشتغال انزلی از سوی انگلیسیان و پیدا شدن سرو کله نیروهای انگلیسی در قفقاز را بپذیرند.

افسر انگلیسی با خوشحالی گزارش داد: «با توجه به این که همه نیروهای شوروی در باکو و پیرامون خزر درگیر (در این پروژه) هستند، در نتیجه ما حزب بان اسلامی تاران را در این بخش هاعلیه خود واهی داریم و مشغول می‌کنیم و می‌توانیم بدون مانع تا قفقاز پیش برویم و کنترل خزر را به محض باز شدن راه بیچاره برای پیشروی به دست بگیریم».

دولت شوروی در باکو تقریباً بلافاصله موافقت خود را اعلام کرد. فردای گزارش کلتر باک، به وزارت جنگ اطلاع داده شد که «شوروی‌ها با این درخواست موافقت کرده اند که انگلیسیان انزلی را اشغال کنند. آنان (همچنین) مایلند به هیئت انگلیسی اجازه دهند تا وارد باکو شود. اما می‌خواهند که آنان با لباس غیر نظامی بایند».

بلشویک‌های باکو به رغم خود داری انگلیس از شناسایی دولت آنان، «پیشنهاد کردند که ۵۰۰ نفر به انزلی فرستند تا بیچاره آنان را آموزش دهد» و پس از مدت کوتاهی حتی ۲۰۰ نفر از آنان را هم گسیل کردند. انگلیسیان این اوضاع را فرصتی طلایی «برای حمله به کوچک خان ازیس و پیش» یافتند. توافق با دولت شائومیان نتیجه مهم دیگر هم به بار آورد: تضعیف تلاش‌های براون، فرستاده مسکو به تهران. براون از کوچک خان به عنوان یک «انقلابی» و «مدافع آزادی ایران» قتیح کرده بود. این موضع مصلفانه نیز بود که پس از انقلاب اکثر از بطرو گراد به ایران آمده بودند تا کمیته تازه تأسیس بلشویکی را با تبلیغات ضد انگلیسی یاری کنند. از آنرو هم کمیته نظامی انقلابی انزلی و هم دولت شائومیان در حال خرابکاری در کار براون در تهران بودند و کاردار تزاری فون اتو، در گزارش ماه مه ۱۹۱۸ خود این راه هم اضافه کرد که کمیته انزلی «علیه براونین بسیار راکتخته شده بود، در حالی که کلتر یک خاطر نشان کرد که بیچاره با شائومیان شرط کرده که دولت وی «باید براون را از سر باز کند و فون اتو و هیئت او را به رسمیت بشناسد. آنان (دولت شائومیان) با این شرط موافقت و فرستاده ویژه ای اعزام کرده اند تا مسئله براون را حل و فصل کنند». این تلاش آشکاری برای خرابکاری در شش ماه کار براون در ایران بود. شائومیان با درک این که رژیم متبوع وی در گیم مزاحمت درونی است، اکنون با دشمنی فعال هم‌اوردان

خارجی، به ویژه ارتش تو کبه از یک سو و داشاک‌های ارمنی با حمایت انگلیسیان از سوی دیگر، رو به رو شده است.

همچنان که گفته شد، جنگلیان ابتدا از دادن اجازه عبور به نیروهای بیچاره که بین ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر تخمین زده می‌شد، خود داری کردند. البته آنان از نقشه دقیق بیچاره و متحدان انگلیسی اش، نقشه ای که شامل حفظ قزوین، درهم شکستن جنگلیان و کنترل جاده قزوین - انزلی بود، اطلاعی نداشتند. آنان صرفاً به حرکت نیروهای روس به سمت قفقاز جنوبی بدگمان بودند. اما عملیات بیچاره نه فقط از سوی ژنرال دستر ویل مطرح شد، بلکه از سوی مارلینگ در تهران حمایت می‌شد. مارلینگ به وزارت امور خارجه در لندن توصیه کرد که بیچاره برای چند هفته آینده مورد نیاز است و ارزش آن را دارد تا هزینه او را بر دایره که در ایران بماند از زمانی که بتوانیم از دست نیروهایش خلاص شویم».

جنگلیان به نوبه خود نسبت به انگلیسیان و بیچاره بی اعتماد شده بودند. مذاکره بین نمایندگان آنان، حسین آقا کسمایی و ژنرال تزاری باراق، بر سر آزادی زندانیان انگلیسی جنگلیان در مقابل آزادی - یا حتی محاکمه - رهبر دموکرات ایرانی، سلیمان میرزا اسکندری، به نتیجه ای نرسیده بود. انگلیسیان پیشنهاد جنگلیان را که مورد پشتیبانی باراق هم بود، مبنی بر این که اسکندری در یک دادگاه انگلیسی - روسی با حضور نماینده ای از ایران برای تضمین عادلانه بودن دادگاه وی، محاکمه شود، رد کرده بودند. با این حال، توافق جنگلیان را شورای سربازان تحت رهبری بلشویک‌ها جلب کرده بودند که به نیروهای بیچاره اجازه عبور از گیلان را بدهند. تاریخ نگاران استالیسیست ایرانی آنان را به خاطر این تصمیم نکوهش کرده اند، و به رغم مدارک موجود، کوچک خان را مسئول سقوط دولت بلشویک باکو دانسته اند.

با این حال، جنگلیان به عبور انگلیسیان، که آنان نیز پشت سر روسیان صف آرایی کرده و آماده رفتن به قفقاز بودند، رضایت ندادند. سرگرد داناهو (Magor Donohue) در خاطراتش می‌نویسد که «آنگون کوچک خان» کاملاً آماده بود به نیروهای روس اجازه دهد در صورت تمایل ایران را ترک و از مناطق تحت اشغال «وی عبور کنند تا به بندر مقصد در ساحل خزر برسند. اما انگلیسیان، "نه!" وی استدلال می‌کنند، که انگلیسیان به هیچ وجه کاری در ایران ندارند و اگر مایلند به روسیه بروند، باید از این راه بروند.» «لحن تکبر آمیز» این واکنش، ژنرال بیچاره را از کوره به پور کرد. به طوری که او تیماتومی برای کوچک خان فرستاد، که با بی اعتنایی وی روبرو شد.

تلاش دستر ویل برای دیدار با کوچک خان موفقیت آمیز تر نبود. ژنرال انگلیسی دشمنی لجوجانه کوچک را به تحریکات مأموران خارجی در خدمت وی نسبت می‌داد که در واقع «محرك اصلی جنبش وی بودند و ... سعی می‌کردند او را به لبه پر نگاه بکشند تا به هدف‌های خود برسند.» دانستر ویل که از کابلی خود در جلب کردن «این آلت دست» مأموران آلمانی در گیلان به خود دلزد شده بود، نوشت: «اگر فقط می‌توانستم یک کلمه در گوش او نجوا کنم، فکر می‌کنم از سر نوشت مگر باری که در انتظارش بود نجات می‌یافت!» طبق منابع جنگلیان، دستر ویل در مقابل کوچک خان برای کنار آمدن با سیاستمداران ایران به دوپزاری متوسل شد که معمولاً در ایران به کار گرفته می‌شد. تخصص به عنوان رشوه، مبلغ نیم میلیون تومان به عنوان «حق عبور» نیروهای انگلیسی به جنگلیان پیشنهاد شد، که کوچک خان به حسیم آن را رد کرد. در تلاش دیگری برای خریدن وی، انگلیسیان پیشنهاد کردند که (در ازای عبور نیروهایشان) حاکمیت وی و ایالت گیلان را به رسمیت به شناسند. این پیشنهاد را نیز کوچک خان رد کرد.

آنگاه انگلیسیان تصمیم گرفتند نماینده «مقبول» تری نزد کوچک خان فرستند: سرگرد استوکس (Major Stokes) به همراه دیپلمات تزاری، نیکین. گزارش نیکین تنها شرح قابل دسترس از مذاکرات مستقیم جنگلیان با نمایندگان انگلیس و بیچاره، به دست می‌دهد. بیچاره از کردستان با وی تماس گرفته و از او خواسته بود که به دلیل آشنایی اش با گیلان، که بیشتر به عنوان معاون کنسولی در آنجا خدمت کرده بود، در آن هیئت شرکت جوید. بیچاره طرح محرمانه خود را برای فریب شائومیان با نیکین در میان گذاشت. وی گفت که پیش از این با رهبر بلشویک در باکو درباره کمک به وی در جلوگیری از اشغال منطقه به دست نیروهای ترک - تاتار و سرنگونی کمون باکو، مذاکره کرده بود. بیچاره اضافه کرد که آنگون یک «جنبش منطقی و یک سیاست مناسب» در میان بلشویک‌ها حاکم شده است که در قفقاز حفظ وحدت و وحدت امپراطوری روسیه بر آمده بودند. بنابراین، وی دری که گرفتن کمک از نیروهای دستر ویل است تا روسیه را از ورطه ای «بوهاند» که پس از انقلاب در آن افتاده بودند.

بیچاره افزود که موفقیت نقشه وی طبعاً به گرفتن اجازه عبور از منطقه تحت کنترل جنگلیان بستگی داشت، که نیرموند به نظرمی رسیدند و افسران آلمانی هم به آنان کمک می‌کردند. اگر چه برای نیکین «تعبیر سیاست» بلشویک‌ها چندان روشن نبود، موافقت کرد که با فرمانده نظامی تزاری همکاری کند. از اینرو، وی به همان سرگرد استوکس پیوست که مورگان شوستر از وی خواسته بود ریاست پلیس خزانه داری ایران را بر عهده گیرد و هم‌وعلت (با دستاویز) عمده ای برای روسیان در چند سال پیش از آن شده بود تا مهر، پایانی بر مأموریت شوستر در ایران بگذارند. در اوایل اردیبهشت دو فرستاده جنگلیان در قزوین اعلام کردند که آماده اند به روسیان اجازه عبور از گیلان را بدهند. جنگلیان حتی پیشنهاد کردند مواد غذایی در اختیار روسیان بگذارند.

نیکین از بیم آنکه بلشویک‌ها هدف‌های واقعی بیچاره و متحدان انگلیسی وی را کشف کنند، امکان عبور انگلیسیان از گیلان را نیز با جنگلیان در میان گذاشت. پاسخ صریح «نه»، استوکس را که شروع کرده بود به لاف زدن درباره «نقش» خود در انقلاب ایران و دوستی اش با تقی زاده، نماینده اول تبریز، تکان داد. جنگلیان تحت تأثیر فرارگر فتنه، نیکین واستوکس تصمیم گرفتند برای دیدار با کوچک خان به مقروی در آستگاه بروند. نیکین به وی اطلاع داد که بیچاره مایل بود «برادران انگلیسی اش» را با خود به باکو برد تا وی از جلوگیری از اشغال قفقاز جنوبی به دست ترک‌ها کمک کنند. نیکین با شرح خاطرات خوش خود از دوران کنسولی اش در گیلان، تلاش کرد جنگلیان را نرم کند، اما ایشان اعتنایی نکردند. سرگرد استوکس، در کنارش به تحریک جنگلیان پرداخت و حتی گفت که «دستورات» انگلیسیان باید اجرا و سروان نوئل نیز باید بلافاصله آزاد شود.

میرزا کوچک خان موضع جنگلیان را تکرار کرد: انگلیسیان نمی‌توانستند از گیلان عبور کنند، اما نیروهای بیچاره می‌توانستند در گروه‌های یک صد تا دو صد نفری از خاک گیلان گذر کنند. آنان بیستی سلاح خود را در منجیل به جنگلیان تحویل می‌دادند و در بندر انزلی آنها را تحویل می‌گرفتند. اما پیش از مراجعت نیکین واستوکس به قزوین و دادن گزارش خود، بیچاره عملیات نظامی را آغاز کرد و نیروهای خود را به حرکت در آورد.

به رغم اظهارات نیکین مبنی بر «صمیمت و بی طرفی» خود، شرح وی از صراحت کامل بر خوردار نیست. مثلاً کسی نمی‌داند وی واستوکس چه مقدار اطلاعات از طریق کنسولگری‌های روسیه و فرانسه در رشت، به قزوین فرستادند. همچنین، روشن نیست که چرا بیچاره متضرر نماند تا این دو نماینده بازگردند و سپس حملات خود را آغاز کند. دیگر این که نیکین که در آن زمان می‌گفت هدف انگلیسیان در تعارض با «منافع» کشورش (روسیه تزاری) نبود، کوچک خان را متهم به همدستی با شائومیان علیه انگلیسیان می‌کرد! همان طور که دیدیم اتهامات وارده با اسناد موجود همخوانی ندارد.

هر آنچه «مدرک» هست مربوط به تماس‌های کوچک خان شائومیان برای دریافت اسلحه از کمون باکو است. در مه ۱۹۱۸ (اردیبهشت ۱۲۹۷) وی هیئت نزد دولت بلشویکی باکو فرستاد. وی امیدوار بود که با وجود نریامف رهبر «سازمان همت» در مقام کمیسر امور اقتصادی باکو، حمایت زیادی برای جنبش خود کسب کند. اما، همچنان که مشخص شد، شائومیان، بلشویکی ارمنی، از دادن کمک سرباز زد. با این حال کمتر تردید وجود دارد که کوچک خان با انگیزه‌های اساساً مبین پرستانه اش عواقب محتمل حضور یک نیروی امپریالیستی - انگلیسیان - را در منطقه ای حساس که تعلق به آن نداشتند، در نظر نگرفته بوده باشند.

یک حادثه دیگر، اتهام تباری بین جنگلیان و بلشویک‌ها را کاملاً متفی می‌کند. طی مذاکرات مربوط به عبور نیروهای بیچاره از گیلان، و موضع اتخاذ شده از سوی کمیته انقلابی به ریاست چلیاپین و کولو میسلف (Kolomitsev) روابط بین بلشویک‌ها و جنگلیان با گذشت اندک زمانی روندی خصمانه یافت. همین امر ممکن است موجب احتیاط مفرط کوچک خان در برقراری روابط بعدی خود با آنان شده بوده باشد. پیش از این ملاحظه کردیم که وی به بیچاره اعتمادی نداشت و به تباری وی با انگلیسیان بدگمان و از این جهت مخالف دادن اجازه به حرکت نیروهای وی به سوی باکو از طریق گیلان بود. مخالفت کوچک خان، به صدر چند اوتیما توم از سوی کمیته تحت رهبری بلشویک‌ها در گیلان انجامید. با این حال، کوچک خان از مسئله مهمات جنگی روسی که به تصرف جنگلیان در آمده با توسط آنان خرید شده بود، به عنوان محور مشاخره استفاده می‌کرد.

بلشویک‌ها در آخرین اوتیما توم به تاریخ یکم مه ۱۹۱۸ (۱۲ اردیبهشت ۱۲۹۷) از اما به جنگلیان گفتند: «از آنجا که ما زمانی شما را انقلابیونی می‌دانستیم که برای آزادی کشور خود و برقراری یک نظم دموکراتیک مبارزه می‌کنید، به شما کمک کردیم. اما یک سلسله حوادث که ما نشان داده که شما گروهی راهزن هستید. در این ارتباط به رفقای سرباز ما در منجیل دستر زدید و تجهیزات ما را در رشت مصادره کردید. شما از بازگرداندن وسایل به سرعت رفته ما به پناه‌های گوناگون سرباز زده اید. با این اوتیما توم ما ۵ روز به شما مهلت می‌دهیم تا همه سلاح و تجهیزات نظامی خریداری یا دزدیده شده ای را که به نظام روسیه تعلق دارد بازگردانید، در غیر این صورت، شما را به عنوان جنایتکار مجازات خواهیم کرد.» اوتیما توم که به امضای رئیس کمیته چلیاپین و کولو میسلف، دبیر کمیته جنگی - انقلابی انزلی (WSC) رسیده بود، تحویل احسان شد که معاون فرمانده وقت منطقه انزلی بود، و او نیز شخصاً آن را به مقر اتحاد اسلام در کسما تحویل داد.

کوچک خان و همکارانش از پاسخ به اوتیما توم اول ماه مه خود داری کردند و گفتند که این یادداشت نه «به شیوه ای متمدنانه» بلکه توسط «اشتراک» نوشته شده است.

پاسخ خصوصی جنگلیان این بود که آنان از بلشویک‌ها آموخته بودند که چگونه چیزها را مصادره کنند. اگر صحبت از مجازات است، بلشویک‌ها باید نصرت مجازات شوند. اگر تصرف چند کامیون مهمات نظامی راهزنی است، پس تصرف کل دارایی‌های دولت روس که توسط بلشویک‌ها در روسیه و دیگر نقاط صورت گرفته است، چه نام دارد؟ جنگلیان به واسا کنی گفتند که سه روز پس از دریافت اوتیما توم کمیته جنگی - انقلابی (WSC) تحت رهبری بلشویک‌ها، نمایندگان انگلیس به همه نیکین وارد شدند تا درباره عبور نیروهای بیچاره و انگلیسی از طریق گیلان مذاکره کنند. با خود داری جنگلیان، بلشویک‌ها اوتیما توم دیگری فرستادند که جنگلیان به دلیل کمی وقت نتوانستند به آن پاسخ بدهند. با این حال، آنان با درخواست شائومیان برای اجازه عبور به نیروهای بیچاره موافقت کردند. کوچک خان تهدید کرد که اگر انگلیسیان هم بخواهند دنبال روسیان راه بیفتند، جنگلیان حملات خود را آغاز خواهند کرد.

واسا کنی تصویری از حق ناشناسی جنگلیان نسبت به بلشویک‌ها به دست می‌دهد. وی می‌گوید، هر چند نین و شائومیان در گذشته از ایران حمایت و تلاش انگلیسی - روسی برای تقسیم این کشور را قبیح کرده بودند، جنگلیان حمایتی از بلشویک‌ها به عمل نیاوردند، زیرا آنان را کمتر از پیشین نشان روس نمی‌دانستند و از آنان همچون «طاعون» دوری می‌کردند. جنگل، کمتر از بلشویک‌ها، که کمک زیادی به آنان کرده بودند، می‌نوشت و کوچک خان نیز از بستن یک پیمان همبستگی با بلشویک‌ها که واسا کنی پیشنهاد کرده بود، خودداری نمود. (۶)

توضیحات و مآخذ:

- ۱- دکتر محمدقلی مجد، «انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول»، ترجمه مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۹۰، ص ۲۲۵
- ۲- او اهیهم فخرائی - «سردار جنگل»، انتشارات امیر کبیر، تهران - ۱۳۴۴، صص ۶۷-۷۱
- ۳- دکتر جواد شیخ الاسلامی - «میرزا کوچک خان (رهبر نهضت جنگل)»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دوره: ۲۳، بهمن ۱۳۶۶ - صص ۱۸۰-۱۷۸
- ۴- دکتر محمدقلی مجد، «انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول» - صص ۴۳۱-۴۲۶
- ۵- همانجا، صص ۴۳۹-۴۳۳
- ۶- دکتر خسرو شاگری - «میلاد زخم» با «جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» - مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران - چاپ: اول ۸۶ - صص، ۱۲۷-۱۱۷



اسلام، محل عقده گشائی

روانشناسی ایجاد نفرت عمومی نسبت به اسلام و مسلمانان (۱)

در اینجا طرح چند سؤال جهت شناخت زمینه های روانی دشمنی و ایجاد نفرت نسبت به دین اسلام و مسلمانان ضرورت دارد:

۱- چرا دشمنی و کینه و یا ایجاد نفرت نسبت به اسلام و مسلمانان اصلاً طرح و بیان میشوند؟

۲- چه ترسهای موهوم و غیره عقلانی در پشت این دشمنی و نفرت نهفته اند که خود را اینگونه بروز میدهند؟ و بالاخره

۳- چرا اصلاً دین اسلام و دقیقاً مسلمانان بمتابه صحنه برون افکنی ها و عقده گشائی ها انتخاب و جهت بروز احساسات منفی مناسب تشخیص داده میشوند؟

ابوالحسن بنی صدر درسی بسیار زیبا و مهم را از قرآن، کتاب دینی مسلمانان، آموخته است. او این درس را بطور مکرر در نوشته ها و سخنان خویش برای اهل خرد و اندیشه بازگو میکند. آن درس اینست:

در قرآن آمده است. کافران، بمعنی پوشندگان حق و حقیقت و یا کذابین "لباس باطل بر تن حقیقت میپوشانند." بنی صدر از این آیه این نتیجه بسیار با اهمیت را میگیرد: "هیچ آدم دروغگو و کذابی نمیتواند از خود بطور کامل یک دروغ بسازد. همیشه باستی یک حقیقت و یا واقعیت اجتماعی وجود داشته باشد تا دروغگو به آن حقیقت و یا آن واقعیت اجتماعی، باب میل خویش، "لباس باطل" دروغینی را بپوشاند و آنرا حقیقت جلوه دهد."

من از آموزش بنی صدر در اینجا استفاده خواهیم کرد و آنرا در مورد سه سؤال طرح شده در بالا بکار میبرم. بدینصورت که ابتدا سعی میکنم، حقایق و واقعتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که هم برای مردم کشورهای مسلمان نشین و هم برای کشورهای سرمایه داری چه در غرب و شرق و هم در آسیا وجود عینی دارند را بطور کوتاه و خلاصه شمارش کنم. در کنار اینکار تلاش خواهیم کرد، لباس باطل "مشکل اسلام" را که کذابین ایجاد کننده نفرت علیه اسلام و مسلمین به این حقایق و واقعتهای میپوشانند و با انواع تبلیغات دروغ سعی میکنند آنها را حقیقت محض جلوه دهند، روشن کنم.

حقایق و واقعتهای کشورهای مسلمان نشین از اینقرارند:

الف- از نظر سیاسی: تمامی کشورهای مسلمان نشین بدون استثناء دارای دولتهای استبدادی هستند. دولتهائی که بشدت فاسد و خائن به کشور و ملت خویش اند و بطور مدام جنایت میکنند. (بعضی از این دولتها بتازگی در اثر انقلاب و جنبش مردم کشور خودشان سقوط کردند. بعضی دیگر در حال احتضار و ساقط شدن هستند). تعدادی از این دولتها بدروغ خود را بیانگر اسلام مینامند. تعدادی دیگر از این دولتهای مستبد خود را اصلاً حاصل دین اسلام و یا انقلاب اسلامی میدانند. (مثل رژیم ایران). این دولتهای استبدادی مدعی اند، حاکمیت آنها "طبق موازین اسلام" عمل میکنند. برای ثابت کردن این ادعا، دولتهای مزبور با هزینه کردن میلیاردها دلار مخارج، آنها را کسبه ثروتهای ملی مردم کشورشان، هم برای ملتهای خود و هم در سطح جهان اینطور تبلیغ میکنند که دین اسلام از ریشه و اساس استبدادی است. پیام آنها به مردم کشورهای خویش و اصلاً تمامی مردم جهان اینست: "اسلام نه تنها هیچ سختی با حقوق بشر و مردمسالاری ندارد، بلکه در دین اسلام، دشمنی و جنگ علیه حقوق انسان و سامانه مردمسالاری واجب دینی است."

ب- از نظر اقتصادی: در این جهان، ۵۷ کشور مسلمان نشین وجود دارد. این کشورها اقتصادشان با از طریق توریسم و جهانگردی، یا از راه فروش منابع زیرزمینی مثل نفت و گاز و غیره و یا کشاورزی، آنها نوع قدیمی آن، اداره میشوند. توزیع ثروتها در این کشورهای باصطلاح اسلامی بشکل غیر قابل تصوری ناعادلانه است. بیشترین در صد جمعیت در این کشورها بشدت فقیر، بیکار و بدون آینده مادی و معنوی است. در کشورهای که منابع زیرزمینی دارند، دولتهای این جهت حفظ و ادامه حیات خویش این منابع را بحراجت گذارده اند. در این عارت اموال عمومی، سهم شیر را کشورهای غربی و شرقی سرمایه دار خریدار این منابع میبرند. افرادی که در دولتهای این کشورها مقامهای نسبتاً بالایی دارند، باصطلاح صاحب امتیازها، از طریق این شیوه از درآمد اقتصادی (رانتخواری)، ثروتهای افسانه ای بدست آورده اند. بطور کوتاه و خلاصه اقتصادهای تمامی این ۵۷ کشور مسلمان نشین اقتصادهایی با مدار مصرف هستند. اقتصاد ملی بمعنای سازندگی و تولید توسط مردم این جوامع، اصلاً وجود ندارند. علاوه بر اینکه صاحبان قدرت در داخل و حامیان آنها در خارج نیز با ساختن بحرانهای دائمی مانع از آن میشوند که اقتصاد این کشورها تولید مدار شوند.

ج- از جنبه اجتماعی: جمعیت کشورهای مسلمان نشین بدون استثناء بشدت زیاد است و رشدی سرطانی دارد. در بعضی از این کشورها نزدیک به هفتاد درصد جمعیت سن شان زیر سی سال است. در واقع کشورهای مسلمان نشین دارای ملتهائی فوق العاده جوان هستند. ولی جملگی جوانان این کشورها در انواع محرومیتها، خفقان و سرکوب شدید، بیکاری، و بدون داشتن آینده ای روشن و امیدوار، گذران زندگی میکنند. در این جوامع و کشورهای بجهت وجود رژیمهای استبدادی انواع تبعیضهای اجتماعی و نابرابریهای غیره قابل تصور، حاکمیت دارند. از جنبه جامعه شناسی کار اصلی دولتهای استبدادی کشورهای مسلمان نشین، وارد کردن فشارهای طاقت فرسا بر طبقه میانه و ضعیف

همراه بوده است. طوریکه میتوان این حدس را زد: مسئله بیشتر اثبات نمایش توانمندی غرب در عملیات نظامی بود تا حل مشکل تروریسم اسلامیستها. (۱)

وقتی من، نویسنده این سطور، به شیوه بیان تراشیدن "مشکل اسلام" چه نزد غربیها و خواه پیش خود مسلمانان، بخصوص ایرانیان، بدقت توجه و تأمل میکنم، این امر دستگیرم میشود: "مشکل اسلام" بیشتر یک مسئله و امر روانی است تا یک مشکل عینی عقیدتی، سیاسی و یا اجتماعی. بحث و جدل بر سر دین اسلام و مسلمانان را بایستی از زاویه نگاه روانشناختی مورد توجه قرار داد. چرا؟ چونکه تراشیدن "مشکل" واهی اسلام بیش از هر چیز ریشه های روانی دارد. در اینصورت توضیح آن نیز مربوط به علم روانشناسی میشود.

در حقیقت همانطور که در بالا آمد، دین اسلام چندی است محل مناسبی جهت بروز انواع عقده گشائی ها گشته است. در زبان و اصطلاح روانشناسی میتوان گفت که اسلام "میدان برون افکنی" ها، بزبان آلمانی Projektionsfläche شده است. "دفاع روانی برون افکنی" اصطلاحی است در علم روانشناسی و دانش روان تحلیلی Psychoanalyse که فریاد پناه گذار آن بود. بعد از جنبه روانشناسی و روان تحلیلی به تفصیل، ساز و کار و مکانیزم "دفاع روانی برون افکنی" را توضیح خواهیم داد. عجلالتاً بگویم که انقلاب اسلامی ایرانیان که سه دهه پیش وقوع یافت، فضای وسیعی را جهت برون افکنی های روانی، هم برای بعضی از مردم کشورهای مسلمانان نشین و هم برای گرایشهای راستگرا در غرب ایجاد کرده است. بخصوص که دین اسلام برای نظرات و برداشتهائی بشدت بی پایه و اساس و غیره عقلانی، میدان وسیعی را برای عقده گشائیها گشوده است. در این میدان وسیع به روشنی میتوان مشاهده کرد که دین اسلام و فرهنگ مسلمانی تبدیل به محل و موضوع بروز احساسات منفی و فاقد هر گونه خردمندی شده اند. بروز احساسات و برداشتهائی که با خود اسلام بمتابه یک دین و عقیده جهان شمول، جدای از انواع گوناگون شاخه ها و گروندگارش، هیچ ربط و پیوندی ندارند. از جنبه سیاسی و بخصوص کسب قدرت سیاسی، هم در غرب و هم در کشورهای اسلامی دستجات و گروهها و گرایشهای سیاسی بوجود آمده اند که بکمک تبلیغات دروغ خویش علیه اسلام و مسلمین، "نان سیاسی" دشمنی و ستیز با اسلام و مسلمانان را میخورند. عده ای از غربیها به این گرایشها نام "منتقدین اسلام" Islamkritikern را داده اند. بعضی صاحب نظران مردسالار غربی که از زیر و بم روانشناسی دشمنی با دگراندیشی و دگراندیشان اطلاع و تجربه تاریخی دارند، به این عده نام "هراسندگان از اسلام" Islamophobie را داده اند. باین معنی که این افراد ترسی موهوم و غیرعقلانی، یعنی "فوبی" روان بیماری را در ذهن های خویش اسلام ساخته اند و آنرا مدام تکرار و تبلیغ میکنند تا هم خود و هم دیگران را از اسلام و مسلمانان بترسانند. دقیقاً شبیه به افراد روان بیماری که برای مثال از عنکبوت یا موش و یا از دحام جمعیت در مکانهای مثل کوچه و خیابان و یا اتوبوس میترسند. چرا که در اصطلاح روانشناسی، فوبی عنکبوت یا موش و یا از دحام جمعیت را دارند. این افراد برای ترسهای خویش موضوعاتی عینی مثل عنکبوت و موش و یا جمعیت را ساخته اند تا هر اسلحهای درونی خویش را بر آنها برون افکنی (Projektion) کنند. ولی واقعیت میگوید که ترس و وحشت آنها اساساً روان بیماری کاملاً ناخردانه و غیره عادی است. در اینجا موضوع "اسلام فوبی" ها" هراسیدن و هراساندن از دین اسلام و مسلمانان شده است.

بنظر من به افرادی که خود و مردم را از اسلام و مسلمانان میترسانند، بایستی نام "متفرین از اسلام و مسلمانان" را داد. چرا که کار اصلی آنها ساختن دروغ و جعل و نسبت دادن آنها به دین اسلام و فرهنگ مسلمانان، بقصد ایجاد نفرت از اسلام و پیروان آن است. اگر این افراد بتوانند در هدف نهائی خویش موفقیت بدست آورند، یعنی اکثریت مردم غرب و یا مردم کشورهای مسلمان نشین را از اسلام و مسلمانان منزجر کنند. هرگز مسلمانان معتقد، دین خود اسلام را رها نخواهند کرد. بلکه تنها نتیجه کار آنها، ایجاد نفرت و انزجاری عمومی و دیرپا نسبت به اسلام و مسلمانان خواهد گردید. نفرتی که اگر ادامه پیدا کند و بخصوص از جنبه کسب قدرت سیاسی مورد سوء استفاده قرار گیرد، فاجعه های سیاسی و انسانی عظیمی را بوجود خواهد آورد.

تاریخ اروپا و دیگر کشورها و جوامع گوناگون بشری پر از تجارب خونین و سخت ویرانگر ایجاد دشمنی با ادیان و مذاهب و مرامهای گوناگون و پیروان آنها است. تبلیغ و ترویج کینه و دشمنی علیه دگراندیشان، یعنی پیروان عقاید و مرامهای دیگر، جهت حذف رقبای سیاسی، بقصد کسب قدرت، در تاریخ سیاه گرایشهای استبدادی، امر تازه ای نیست. این تجارب تاریخی بشدت تلخ، نشان میدهند، ایجاد اینگونه نفرتهای فاقد هرگونه عقل و درایت انسانی، نتایجی بس خونین و ویرانگر از خود باقی خواهند گذارد. در همین قرن بیستم، قریب که بتازگی پایان یافت، ایجاد نفرت نسبت به یهودیان تحت عنوان "نفرت نژادی"، در اروپا و یا ایجاد نفرت نسبت به دگراندیشان، چه دیندار و خواه بدون دین در شرق و آسیا، تحت واژه "کینه طبقاتی" و هم اکنون ایجاد "نفرتهای مذهبی و قومی" در جوامع عقب افتاده گوناگون، بقصد حذف و قیب و بدست آوردن قدرت سیاسی، بطور روزمره، خونریزی و ویرانگری میکنند. حال باید از این "منتقدین" پرسید، ایجاد این کینه ها و نفرتهای تا این زمان چه اندازه از خود قربانی و ویرانی بجای گذارده و در آینده نیز بجای خواهند گذارد؟

این عده بیان اسلام و انقلاب را که تا پیش از انقلاب مبشر آزادی و استقلال و احترام به حقوق و شخصیت انسان بود، بکلی کنار گذاشتند و در پی یافتن قدرت، گفتمان اسلام و انقلاب را پر از خشونت، سنگ دلی و فساد و ویرانگری کردند. اینان عقده های مزمن و کینه های کور و کهنه خویش را بنام اسلام و انقلاب خالی کردند. از آن پس تا باامروز نیز، اسلام و انقلاب، محل عقده گشائی گشته، تبدیل به ابزاری دستاویز زور پرستان برای کسب قدرت در اشکال گوناگونش گردیده است. پرستندگان قدرت با حرص و طمعی غیر قابل تصور بنام دین اسلام و انقلاب اسلامی بساط جنایت و خیانت و فساد خویش را گسترده کردند. شهوت رسیدن به قدرت چنان این حامیان دروغین اسلام و انقلاب را کور و کر و بی عقلمشان کرد که همه چیز، بیش از همه خود دین اسلام، انقلاب اسلامی و مسلمانان را قربانی بیماری عقده گشائی خویش کردند.

این عقده گشائی ها چندی است فضای سیاسی و تبلیغاتی جوامع غربی را نیز فراگرفته است. ولی نه بشکل عمل مستبدین حاکم در ایران و دیگر کشورهای مسلمان نشین. مستبدین حاکم در این کشورها بنام و طرفداری از اسلام جعل کرده خویش، در حق اسلام و مسلمانان کشورهای خود خیانت و جنایت و فساد میکنند. در کشورهای غربی در دشمنی با اسلام، نفرتی عمومی نسبت اسلام و مسلمانان ایجاد کرده اند. در این کشورها هر روز بشکل و شمایی نو، تحت عناوینی چون آزادی بیان و قلم، هنر و هنرمندی، بخصوص دفاع از "فرهنگ انسان دوست مغرب زمین" به اسلام و مسلمانان توهین و تحقیر روا میدارند. در این جوامع هر کس بیشتر و بهتر از دیگران بتواند احساسات دینی مسلمانان را حریجه دار کند، (برای مثال کسی که کاریکاتور پیامبر اسلام را در شمایل یک تروریست نقاشی کرد و دستاورد "هنر و خلاقیت" اینهمه سر و صدا و کشته و زخمی پیامدش بود). مقامات عالی سیاست و هنر و علم در غرب، به توهین و تحقیر کننده دین اسلام و مسلمین در مراسم بسیار با شکوه، همراه با تبلیغات فراوان، انواع جایزه ها را نثار میکنند.

مثال کشور آلمان، محل سکونت نویسنده این سطور را می آورم. اگر شما بیچ تلویزیون و یا رادیو را باز کنید یا بعضی از روزنامه ها و مجلات آلمانی را ورق زنید، روز و ساعتی نیست که شاهد این دشمنی و تحقیرها نشوید. تنها یک مثال ما را کافی است. رئیس جمهور مستعفی آلمان یکبار در رابطه با پنج میلیون ترک مسلمان که در کشور آلمان ساکن هستند و جزء شهروندان این کشور محسوب میشوند، این جمله را بزبان آورد: "اسلام به آلمان تعلق دارد" از آزمون سیاستمداران راست، میانه و یا عوامفریبی نیست که بر قبول و یا رد این جمله بالا "موضع" نگرفته باشد. چه جلسات و بحثها و جنجالهای مضحک و مسخره و چندش آوری پیرامون این گفته رئیس جمهور اسبق آلمان برپا کردند.

موضوع روز رسانه های گروهی کشورهای غربی شده "موضع گیری" بر له یا علیه اسلام. این رسانه ها اینطور وانمود میکنند، بهتر و یا روشتر بگویم، این روانشناسی را به شوندگان و بینندگان و خوانندگان خویش تلقین میکنند که: هر سیاستمدار و متفکر و روشنفکر و اصلاً هر فرد عادی و غیره عادی بایستی در مورد اسلام و مسلمانان "موضع" بگیرد. مهم نیست که گیرنده "موضع" اسلام را میشناسد یا نه. و با اصلاً تا بحال در تمامی عمر خود با یک مسلمان معتقد یا بی اعتقاد رابطه و آشنائی داشته است یا نه. هر کسی باید راجع به اسلام و مسلمانان حکمی و ارزیابی از خویش صادر کند.

تعدادی از سیاستمداران و رسانه های غربی، بخصوص گرایشهای راست تندرو و غیره تندرو، با تبلیغات ضد اسلام خویش روانشناسی خطرناکی را بمردم جوامع خویش تلقین میکنند. محتوای پیام این روانشناسی اینست: اگر شما غربیها به صلاح و سلامت و سعادت مبین خویش، یا اصلاً تمامی تمدن اروپا و مغرب زمین، دره ای علاقه دارید، بایستی در مورد اسلام و مسلمانان "موضع" بگیرید. شما بایستی دستکم یک حکم و یا ارزیابی در باره اسلام و مسلمانان از خود ارائه دهید.

استفان وایدنر Stefan Weidner اسلام شناس آلمانی و نویسنده کتابهای متعددی پیرامون اسلام، در مقاله ای که بتازگی در نشریه علمی "روانشناسی امروز" Psychologie Heute نوشته است، تراشیدن "مشکل اسلام" برای غربیها و حتی خود مسلمانان را از جنبه روانشناسی اینگونه رسا و گویا بیان میکند:

"بی گفت و گو و بطور مسلم، دین اسلام، تغییرات آب و هوا و گرم شدن سطح کره زمین باصافه بحران پولی و مالی جهانی، بصورت بین المللی در بالاترین درجه فوریت حل سه مشکل بزرگ جهانی قرار گرفته اند. تثلیث سه گانه معضل هائی که ما با آنها روبرو هستیم، یک اتفاق ساده پیش پا افتاده نیستند. بلکه بیش از همه، بیان یک سه نوائی کلاسیک مهم از: طبیعت، اقتصاد و فرهنگ را تشکیل میدهند. در همه این سه بخش مهم از زندگی جوامع و انسانها، پروسه و فرایند تغییرات بمتابه وقوع آخرالزمان بالقوه ای که نزدیک و نزدیکتر میشود، درک و برداشت میشوند. در واقع تثلیث فوق بعنوان اموری فوق العاده خطرناک برای حیات و زندگی وانمود و اینطور تبلیغ میشوند که برای هر سه این مشکلات، راه حلهای فوری و عاجل ضرورت تام دارند. ولی ما میدانیم: در هر سه زمینه فوق تا بحال هیچ اتفاق مثبتی یا صورت نگرفته است و یا خیلی کم و جزئی بوده است. تنها مبارزه علیه اسلام، ظاهراً با وعده و وعدهای فراوان، بهر حال با وارد کردن قوای نظامی در عراق و افغانستان با آن سختی و شدت، اما بدون نمایان گشتن هیچگونه بهبودی در وضعیت سیاسی آن منطقه،



اسلام، محل عقده گشائی

روانشناسی ایجاد نفرت عمومی نسبت به اسلام و مسلمانان (۱)

چند بعدی را در شئی ناچیز کند و شئی در خدمت خویش نگاه دارد؟ هرگاه قدرت مقاومت نبیند و بتواند، همچنان تضاد را در بکار گرفتن نیروهای محرکه، بکار برد، مجموعه دینامیکهای بالا، دینامیک مرگ خواهند شد و با مرگ محیط زیست و انسان، دینامیک قدرت، قدرت را نیز به وادی مرگ می سپارد. آیا انسان توانائی مقابله با این قدرت فراگیر را که، زمان به زمان، «فضای حیاتی» او را تنگ تر می کند، دارد؟ (خط کشی زیر جمله ها همه جا از من است.)

بنی صدر در بیان این نوزده دینامیک، مجموعه کاملی از واقعتهای جهان امروز را در ابعاد گوناگون و نو در توی آن خاطر نشان اهل خرد میکند. اگر به بعضی از دینامیکها دقت کنیم، متوجه خواهیم شد، بنی صدر مسائل و مشکلاتی را که در روابط سلطه گر - زیر سلطه بوجود میآید، از منظر روانشناسی فردی و اجتماعی نیز شناسائی کرده است. او از «قدرت باوری» انسانها، «جبری شدن پندارها و گفتارها و کردارها» و «دستوری شدن زندگی» صحبت میکند. علاوه بر آن از احساسات و شیوه های رفتاری چون «سیر ناشدنی گرسنگی مصرف» و «کوتاه شدن زمان آندیشه و عمل» نزد انسانها و «انزوا و تنهایی و بجران هویت» آنها مینویسد. به این احساسات و شیوه های رفتاری بعداً از دید روانشناسی در رابطه با اسلام ستیزی خواهیم پرداخت.

آشتان و ایدنر، در نوشته خود که در بالا به آن اشاره شد، واقعتهائی که در رابطه غرب و کشورهای مسلمان نشین، وجود دارند را اینگونه توصیف میکند: (۳)

«وضعیت بیش از آن ملال انگیز بنظر میرسد که ما دلائل آنرا تنها به تشویش و اضطراب خود از اسلام نسبت دهیم. این وضعیت مطمئناً نه تنها بصورت روانشناسی، بلکه بطور عینی و واقعی وجود دارند و میتوان آنها را یک به یک نامید: خطرات تروریسم و مهاجرت غیر قابل مهار مردم کشورهای مسلمان نشین به غرب، بی ثباتی نظامهای سیاسی حاکم در بیشترین کشورهای مسلمان نشین، وابستگی ما غربیها به نفتی که در خاورمیانه هست، و بالاخره جنگ در عراق و افغانستان - که غرب در ایجاد آن نقش عمده ای داشت - . باین مشکلات سیاسی اضافه میشوند معضلات فرهنگی، از جمله: سقوط غیر قابل انکار فقه اسلامی، که حتی بوسیله تک تک اصلاحگران فکری ممتاز نیز قابل جلوگیری نیست. باضافه بحران شدید هویت نزد بسیاری از مسلمانان. بحران هویتی که غالباً به یک دم سخت و بسته شدن فضای آندیشه منتهی خواهد شد، اگر سر به فتانیزم شدید مذهبی و یا ضد مذهبی نزنند.» (خط کشی زیر جمله ها از من است.)

حال که واقعیتها و حقایق جامعه های مسلمان نشین و کشورهای مسلط را شناختیم، برویم به سراغ لباس باطنی که منتقدین اسلام به این واقعیتها و حقایق که در بالا آمد، میپوشانند: جملگی این منتقدین چه غربی و خواه ایرانی، تمامی تقصیرات واقعیهائی تلخ بالا را یکجا بگردن اسلام و بخصوص کتاب دینی مسلمانان، قرآن، می اندازند. برای مثال اگر خمینی و خامنه ای و حامیان دیروز و امروزشان در ایران استبداد را بازسازی کردند و در اینکار خویش کارگردانان جنایت و خیانت و فساد گشتند، مقصر اصلی نه این افراد، بلکه اسلام و قرآن است. منتقدین متفرق از اسلام همگی میگویند و مدام تکرار میکنند: «جنایت و خیانت و فساد را مستبدین همه از اسلام و کتابش قرآن آموخته اند.» بقول ابوالحسن بنی صدر:

«یک دلیل عمده سانسورچی شدن مبلغان این یا آن ایدئولوژی اینست که دین ستیزی نیاز دارد به «همه را به یک چوب راندن». با وجود این که می گویند، فرآیندهای مختلف از دین وجود دارند، اما گارشان استفاده از منطق صوری و صغری و کبری ساختن، به قصد بی اعتبار کردن کار «روشنفکران دینی» و اعتبار بخشیدن به ادعای خود است: «دین و اساس همه برداشتهای یکی است: دین نمی تواند صفت «ارتجاعی» را از دست بدهد». در حال حاضر، «اسلام همان است که خمینی گفت و کرد» و «اسلام همان است که مصباح یزدی ها می گویند و می کنند» از زبان و قلم آنها نمی افتد. از این رو، سانسور «روشنفکران دینی»، شرط مؤثر شدن تبلیغ نیره های گوناگون دین ستیز است. (۴) (خط کشی زیر جمله ها از من است.)

در نوشته بعدی به روانشناسی دشمنی با اسلام و مسلمانان در غرب و روابط ارگانیک «اسلامیستها» با اسلام ستیزان غربی خواهیم پرداخت.

فهرست منابع و مآخذها:
(۱) Stefan Weidner: Projektionsfläche Islam; Was unser Umgang mit den Muslimen über uns selbst verrät; Psychologie Heute; Politik und Psyche; April 2011; S. 26 ff.
(۲) ابوالحسن بنی صدر: استبداد فراگیر، دینامیکهای رابطه مسلط - زیر سلطه، فصل دوم از بخش دوم، از صفحه ۱۶۰ بعد. تذکری از علی شفیع: این کتاب هنوز چاپ و انتشار نیافته است. آقای بنی صدر لطف کرده و قبل از چاپ جهت این نوشته آنرا در اختیار من گذاشتند. در همینجا از مهر ایشان کمال تشکر را دارم.
(۳) همان مقاله از فهرست شماره (۱)
(۴) ابوالحسن بنی صدر: پایان عصر روشنفکری دینی؟ سرمقاله نشریه «انقلاب اسلامی» در هجرت» شماره ۷۷۶ بتاريخ ۲ تا ۱۵ خرداد ۱۳۹۰

نیروها. «بنی صدر نظام اجتماعی مسلط را نیز اینگونه تعریف میکند:

«نظام اجتماعی مسلط نیز از راه وارد و فعال کردن نیروهای محرکه، در همان حال که بر امتیازهای صاحب امتیازها می افزاید، برای قشرهای دیگر جامعه نیز کار و درآمد پدید می آورد. بدین سان، در رابطه سلطه گر - زیر سلطه، جریان نیروهای محرکه دو دینامیک را پدید می آورند: دینامیک صدور نیروهای محرکه به بخش مسلط و دینامیک ورود این نیروها به بخش مسلط و فعال شدن آنها در این بخش با هدف پایدار نگاه داشتن نظامهای اجتماعی مسلط - زیر سلطه در رابطه. این دو دینامیک دینامیکهای دیگر را به شرح زیر پدید می آورند.»

۲- دینامیک تجزیه که خاص نظام اجتماعی زیر سلطه است: «تجزیه روز افزون نظام اجتماعی زیر سلطه هم بخاطر صادر کردن و تخریب نیروهای محرکه و هم بلحاظ وارد کردن نیروهای محرکه (واردات از هر نوع) که متلاشی کننده نظام اجتماعی جامعه زیر سلطه و گرفتار تجزیه عمومی آن می شود.»

۳- دینامیک خارجی شدن دولت و اقتصاد و فرهنگ و گروه بندیهای جامعه زیر سلطه: گروههای حاکم در این جامعه ها، از رهگذر صدور نیروهای محرکه و وارد کردن ویرانگرها، بنا بر این، رانت خواری، موقعیت جستند. این خارجی شدن، همزمان، آنها را نسبت به نظام اجتماعی سلطه گر، بمتابجه عامل و آلت فعل در جامعه زیر سلطه، داخلی می کند.»

۴- دینامیک فقر: «فقر در بخش زیر سلطه بخاطر از دست دادن نیروهای محرکه و دینامیک غنا در بخش مسلط بخاطر جذب نیروهای محرکه.»

۵- دینامیک نابرابری: «زیادت گرفتن و رشد تضادها در جامعه های در رابطه مسلط - زیر سلطه، از جمله، نابرابری را مدام بیشتر می کند.»

۶- دینامیک آلودگی محیط زیست: «تضاد روز افزون قدرت در اشکال گوناگون خود، بخصوص در شکل سرمایه داری، با زندگی محیط زیست.» و این ۶ دینامیک، همراهند با خشونت که دائم بر خود می افزاید:

۷- دینامیک قهر: «افزایش میزان تخریب و نیاز روز افزون بقوه قهریه. خشونت خشونت آور تنها یک نوع و نوع جنگها و ترور و... نیست، نابسانها و آسیبهای اجتماعی نیز هستند. تولید و مصرف انبوه نیز هست. قدرت باوری نیز هست. جبری شدن پندارها و گفتارها و کردارها نیز هست.»

۸- دینامیک دستوری شدن زندگی: «از دست رفتن روز افزون خودانگیختگی»

۹- دینامیک بردگی انسان یا شئی شدن او و ناچیز شدنش در وسیله: «در نظام اجتماعی - اقتصادی سرمایه سالار، انسان مالکیت بر سعی خود را از دست می دهد و در برابر سرمایه، «نیروی کار» می شود.»

۱۰- دینامیک نیازها: «از جمله روشها که سرمایه داری بکار می برد، سیر ناشدنی کردن گرسنگی مصرف است.»

۱۱- دینامیک پیشخور کردن آینده و از پیش متعین کردن آینده: «جامعه زیر سلطه قربانی اول این دینامیک است. پیشخور کردن سبب می شود که نسل های آینده وارث وضعیتی بگردند که توانائی تغییر آن را نداشته باشند.»

۱۲- دینامیک کوتاه شدن زمان: «زمان آندیشه و عمل کوتاه و کوتاه تر می شود. توضیح این که «درازمدت» و «بسا میان مدت» در تنظیم فعالیتهای کمتر نقش پیدا می کنند.»

۱۳- دینامیک ضد فرهنگ قدرت: «علامتها و نمادها و عناصری که قدرت را (در ذهن انسانهای شیفته قدرت) خدائی می گردانند، حاضر و امیر و عامل در همه جا و همه وقت است.»

۱۴- دینامیک انزوا و تنهایی: «تنهایی و انزوا روز افزون انسان تنها از رهگذر گسستن بیونهای اجتماعی نیست. از رهگذر جانشین انسان شدن قدرت در «رشد» نیز هست. این در برابر قدرت است که انسان خود را تنها و ناتوان می یابد. از این رو، تنهایی و انزوا و احساس ناتوانی، بحران هویت بارآورده است.»

۱۵- دینامیک بحران ها و مشکلاتها: «۱۶- «دینامیک از خود بیگانه شدن دین ها در بیان قدرت و یکدست شدن بیانههای قدرت بمتابجه آندیشه راهنما.» ۱۷- دینامیک از رشد ماندن انسان.»

۱۸- دینامیک سلطه ماوراء ملی ها بر نیروهای محرکه در همه کشورهای جهان و بردولتها و برزندگی انسانها: «در حال حاضر، ماوراء ملی ها در همان حال که دولتهای ملی را ناتوان می کنند و این امر، نظامهای اجتماعی ملی (دولت) را گرفتار تغییر می کند، رابطه های قوا میان نظامهای اجتماعی را مساعد به حد اکثر رساندن سود خویش می کنند و پاسداران می شوند. در همان حال، مجموعه هائی از قوای قهریه پدید می آیند که پاسدار سلطه ماوراء ملی ها و فراگیر شدن آنها... جهانی شدن (Globalisierung) که در حال حاضر از آن سخن می رود، سلطه ماوراء ملی ها بر اقتصاد جهان و نقش آنها در نگاه داشتن نظامهای اجتماعی در رابطه مسلط - زیر سلطه است.»

۱۹- دینامیک تقابل قدرت با انسان: «- که سرمایه داری یکی از سازماندهی های آنست - نیروهای محرکه حیات را به نیروهای محرکه مرگ بدل می کند. تخریب محیط زیست و تخریب منابع طبیعت و افزودن بر شمار بیکاران و گرسنگان در سطح جهان و تشدید تضادها، برغم دستوری و یکدست کردن زندگی...»

بنی صدر در نوشته خود، این سئوالها را برای اهل خرد و آندیشه طرح میکند: «آیا قدرت می تواند همچنان نیروهای محرکه را در تمرکز و بزرگ شدن و انباشت خویش بکار برد؟ آیا قدرت فراگیر می تواند انسان

کردن روز افزون آنها است. تنها افرادی از این طبقه که خود را در خدمت و اختیار دولت استبدادی قرار دهند، به نان و نوائی خواهند رسید. در واقع ساز و کار طبقه میانه در هر جامعه ای، ایجاد ثبات سیاسی و اجتماعی است. ولی در تمامی کشورهای مسلمان نشین طبقه میانه بتدریج در حال نابود شدن است. بهمین خاطر در این کشورها ثبات سیاسی و اجتماعی اصلاً وجود ندارد. در نتیجه دولتهای حاکم بر این کشورها نیز بشدت بی ثبات هستند. این بی ثباتی سبب میشود که از یکطرف خشونت تنها رابطه میان ملت و دولت شود و از جانب دیگر صاحب امتیازان این جوامع هر روز بیشتر از روز پیش ملت خود را غارت کنند و به فقر و فرهنگی عقیم شدت می بخشند.

د- از جنبه فرهنگی: در تمامی کشورهای مسلمان نشین حاکمیت دولتهای استبدادی سبب شده اند، بی فرهنگ ترین و ضد فرهنگ ترین افراد آن جامعه بر مراکز بارور کننده و زاینده فرهنگ مسلط گردند. کار اصلی این باصطلاح خودشان «تخبگان فرهنگی» براه انداختن جنگی دائمی و بی امان بر علیه شاخصها و شخصیهائی تولید کننده فرهنگ در این جوامع است. بهمین دلیل نیز هنرمند و روشنفکر ستیزی رواجی شدید دارد. دولتهای استبدادی کشورهای مسلمان نشین (بیشترشان بنام اسلام) فرهنگ این جوامع را بمعنای واقعی کلمه عقیم و نازا کرده اند. هدف اصلی و واقعی ضد فرهنگی که در کشورهای مسلمان نشین توسط حاکمان آن ترویج و تبلیغ میشود، بسنن فضای فرهنگی این جوامع از طریق ایجاد انواع سانسورها است. بجای ترویج فرهنگ سازندگی، آنها در این جوامع بسیار جوان، ضد فرهنگ زور و مصرف فرآورده های کشورهای غربی و اینروزها آسیائی رواجی بنام دارند.

حال بپردازیم به واقعیتها و حقایق که در کشور سرمایه داری چه در غرب و خواه در کشوری آسیائی تازه سرمایه داری شده، وجود دارند.

عمده ترین واقعیتها و حقایق که تبدیل به مشکل جهانی گشته اند، دو مسئله محیط زیست و بحران مالی و پولی است. در حقیقت نظام سرمایه داری که بگفته ابوالحسن بنی صدر، «بدترین و مخرب ترین نظامی است که بشر در طول تاریخ خود تا کنون تجربه کرده است.» این دو مشکل بزرگ را که «لایینحل» نیز جلوه میدهد، بوجود آورده است. این دو مشکل که بصورت عینی حیات تسلهای کنونی و آینده همه مردم جهان را بطور جدی بخطر انداخته است، دستاورد نظام سرمایه داری است. بدتر از همه آنکه این دو مشکل در چهار چوب نظام سرمایه داری نیز هیچ راه حلی ندارند. با نگاهی کوتاه و مختصر به اقتصاد دولتهای ترولمندترین کشورهای جهان، مثل آمریکا، ژاپن و با آلمان، بحران مالی و پولی را بخوبی میتوان مشاهده کرد. دولتهای این کشورها بزرگترین رقم فرضه را در جهان دارا هستند. طوریکه بعضی از صاحب نظران اقتصاد آنها را بمعنای واقعی کلمه ورشکسته میدانند. شدت و درجه تخریب محیط زیست که نظام سرمایه داری در سطح جهان بوجود آورده است و هر روز بیشتر از روز پیش زمینه های حیات انسان و طبیعت را ویران و متلاشی میکند، نیز قابل درک و تصور و حساب نیست.

علاوه بر این دو مشکل بزرگ، جانبداران نظام سرمایه داری مشکل سوم و یا معضل فرهنگی عظیم دیگری نیز بوجود آورده اند. مشکل سوم تبلیغ مدام این امر و حاکم کردن آن بر آذهنان عموم مردم جهان است که: نظام سرمایه داری الترناتیو و بدیلی ندارد. باصطلاح بایستی تمامی مردم جهان با این نظام بسازند و بسوزند.

حال گذشته از این سه مشکل بزرگ جهانی، هر کسی کمترین و کوچکترین اطلاعی از سیاست و اقتصاد جهان داشته باشد، بخوبی میدانند که تمامی دولتهای مسند کشورهای مسلمان نشین، زانده و یا بخشی مهم و جدائی ناپذیر از مجموعه نظام سرمایه داری را در این جهان تشکیل میدهند. در حقیقت غارت این کشورها، چه غارت منابع زیرزمینی و استعدادهای انسانی آنها و خواه غارت و ویرانی محیط زیست شان بعلاوه کمک و پشتیبانی از مستبدین حاکم بر این کشورها جهت نگاه داشتن مردم این کشورها زیر یوغ آنها و بسته نگاه داشتن جوامع مسلمان نشین، نیاز حیاتی سرمایه داری جهانی است.

واقعتهائی را که بطور خیلی مختصر در بالا آمد، بیش از چهار دهه است ابوالحسن بنی صدر تحت عنوان «دینامیکهای رابطه مسلط - زیر سلطه» مطالعه و پیگیری میکند. او در کتابها و نوشته های متعدد خویش در طی چهل سال گذشته ابتدا شش دینامیک و بتدریج در طول زمان دینامیکهای گوناگون دیگری را شناسائی و به آنها اضافه کرده است. بنی صدر در آخرین کتاب خود تعداد نوزده دینامیک از روابط سلطه گر - زیر سلطه را شمارش و بیان میکند. او معتقد است: (۲)

«در لوح آشکار دینامیکهای رابطه مسلط - زیر سلطه جهت تحولی را روشن می توان خواند که نظامهای دارای رابطه سلطه گر - زیر سلطه، از راه داد و ستد نیروهای محرکه، پیدا می کنند.» بنی صدر تمامی جوامع مسلمان نشینی را که تحت حاکمیت دولتهای استبدادی بسر میبرند، جوامع زیر سلطه میدانند. او دلیل زیر سلطه بودن آنها را اینگونه بیان میکند:

«نظام اجتماعی از آن رو موقعیت زیر سلطه را می یابد که قشرهای صاحب امتیاز (در این جوامع) تن به باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی به تدریجی که نیروهای محرکه در رشد فعال شوند را نمی دهند. زیرا موقعیت و امتیازهای خود را از دست می دهند. اینان عامل تخریب نیروهای محرکه می شوند. از جمله از راه صدور این

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو، اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و بلیت فرستاده، وجه اشتراک را نقد و بلیت سفارشی یا به حساب بانک وایز فرمایند.

توجه: درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و هجرت نیست و تنها عنوان بحث آزادی و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در قبال آنتها هیچگونه مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد. توجه: نویسندگان محترمی که مقالاتی را ارسال می‌کنند و یا بابت مستند مقاله‌شان «نشریه چاپ شود» توجیه نمی‌یابند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیکی و غیر آن نشرینا فتی باشد یا با اشک

شماره ۸۰۲ ۱ تا ۱۴ خرداد ۱۳۹۱ S. 16 Nr.802 21 Mai – 3 Juni 2012

چرا سکولاریسم دولتی و لائیسیته اجتماعی خطرناک است؟

«کلمات «سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریسیون» از ریشه سکولوم (۱) لاتینی استخراج شده اند که ترجمه واژه یونانی آیون یا آیوناس (۲) است که «ایام»، «سده» یا «جهان» معنی می دهد. در ابتدا، روند ترک کلیساوندی (صاحب منصبی کلیسایی) از سوی یک فرد مذهبی را سکولاریزاسیون می نامیدند. به عبارت دیگر، گذار از حالت کلرک به حالت لائیک. فرد دینی از مقام و رتبه کلیسایی خود استعفا می دهد و به «قرن» یا زمانه خود برمی گردد. سکولاریزاسیون در عین حال معنای دیگری نیز دارد و آن از تصرف کلیسا خارج کردن مایملک این نهاد است که عموماً نیز چنین مایملکی به تصاحب دولت درمی آید.

سرانجام، معنای سومی نیز وجود دارد که مفهوم مدرن آن است: گذار فعالیت‌ها و نهادهای اجتماعی چون مدارس، بیمارستان‌ها و... از حوزه رهبری یا نفوذ کلیسا به حوزه های دیگری که در آن‌ها هیچ گونه ارجاعی به ارزش‌های دینی نمی شود. به طور کلی، مفهوم سکولاریزاسیون ترجمان فرایندی است که طی آن از فعالیت‌هایی که تا این زمان کاملاً یا تا حدودی وابسته به کلیسا بوده اند تقدس زدایی می شود. فعالیت‌هایی چون هنر، سیاست، تکنیک، رفتارها و ملاک‌های اتیکی (۳) و هم چنین فعالیت‌های علمی و... (۴)***

پس سکولاریسم به مجموعه ای از فرایندهای پیچیده و مختلف فرهنگی، اجتماعی و دینی در غرب گفته می شود که حاصل آن را میتوان گذار فرد مذهبی از زندگی بر اساس قوانین مابرای به زندگی بر اساس علوم تجربی بشری و انتقال مراکز درمانی و آموزشی و... از کلیسا به بخش‌های دیگر و همچنین کم شدن نقش نهاد دین در امور اجتماعی (و به طبع آن امور سیاسی) دانست.

در واقع این جوامع هستند که سکولار شده اند (مانند جوامع آمریکا و انگلیس) و دولت‌های منتخب چنین جوامعی به هیچ وجه سکولار نیستند، بلکه «منتخب جوامع سکولار» هستند و طبعاً نمی توانند چندان رنگ مذهب به خود بگیرند، اگر چه کاملاً هم از مذهب جدا نیستند.

چند مثال در مورد «رسمی بودن دین» و یا «حضور دین در دولت» در کشورهایی که «جامعه سکولار» دارند ولی «دولت لائیک» ندارند:

۱- انگلستان: در این کشور بنا بر قانون اساسی، «دین رسمی» «مسیحیت» است و «ملکه» یا «پادشاه» این کشور در «راس کلیسا» قرار دارد و «رسماً» «پاسدار دینت» است.

«دولت» به «کلیسا» یارانه می‌پردازد و «کلیسا» تحت نظارت «پارلمان» این کشور است. بسیاری از «مدارس» انگلستان وابسته به دو «کلیسای آنگلیکن و کاتولیک» بوده و از «کمک دولتی» برخوردارند.

بنا بر «قانون ۱۹۴۴» در رابطه با نحوه آموزش در «مدارس»، «تعلیم ادیان» (با هدف آشنا کردن محصلین با ادیان و مذاهب مختلف) و «دعای صبحگاهی» (عموماً مسیحی) در تمامی مدارس «اجباری» است.

۲- دانمارک: بنا بر «قوانین» این کشور، لوژیسم «مذهب رسمی» این کشور است و «کلیسای لوثری» در مقام یک «کلیسای ملی»، به عنوان بخشی از «دولت» عمل می‌کند.

«پارلمان» در مورد امور «کلیسا» قانون‌گذاری می‌کند و «دیوان عالی کشور» در رسیدگی به «امور مذهبی» واجد صلاحیت است.

«اسقف» ها و کارکنان این «کلیسا»، از «دولت» حقوق دریافت می‌کنند. «کلیسا» بخشی از «وظایف دولت» چون ثبت احوال، امور دفن و... را عهده دار است.

۳- نروژ: طبق قانون اساسی این کشور، پادشاه باید «مسیحی» بوده و حافظ «دین رسمی» این کشور، یعنی «مسیحیت» باشد.

۴- آمریکا: در این کشور، رئیس جمهور هنوز هم می تواند در «مراسم رسمی» تطیّف، به «کتاب مقدس» سوگند یاد کند، همچنین بر روی دلار آمریکا نوشته شده است: «ما به خدا اعتقاد داریم»

البته تمام این موارد موجب نمی شود که آزادی وجدان در این کشورها وجود نداشته باشد.

از توضیحات بالا نتیجه می گیریم که برخلاف تصورات رایج نزد بخشی از نیروهای سیاسی ایرانی، در غرب «دولت سکولار» وجود ندارد و اصولاً تشکیل دولت سکولار به زبان دموکراسی و فرهنگ و آزادی وجدان شهروندان است، زیرا سکولاریسم یک رفرم اجتماعی-دینی-فرهنگی است و دخالت کردن دولت در دین و فرهنگ جامعه و همچنین اجبار کردن جامعه به تغییر و تحول در فرهنگ و عقاید دینی از جانب دولت، از یک سو منجر به استبداد خواهد گشت و از دیگر سوی، واکنش بخش‌های متدین جامعه و رشد بنیادگرایی دینی را در پی خواهد داشت، پس بهتر است که سکولاریسم را به روشنگران جامعه واگذاریم.

لائیسیته: پس از مبارزات طولانی مدت و پر فراز و نشیب مردم فرانسه بر ضد سلطه کلیسای کاتولیک بر جامعه، قانون «لائیسیته» (جدایی دولت و کلیسا) در ۹ دسامبر سال ۱۹۰۵، در مجلس ملی این کشور به تصویب رسید.

بر مبنای این قانون که به «قانون ۱۹۰۵» معروف است: ۱- دولت قوای مقننه، مجریه، قضاییه و نهاد های دولتی دیگر نسبت به اعتقادات «شهروندان» کشور (هر نوع دین یا بی خدایی و...) کاملاً خنثی و بی طرف است، هیچ مستمري یا یارانه ای به هیچ نهاد دینی ای نمی پردازد، تمام مدارس دولتی از موضع بی طرفانه نسبت به اعتقادات مابرای، صرفاً به تدریس علوم بشری می

پر دارند و دولت وظیفه ای جز تأمین حقوق و آزادی های «شهروندان» (فارغ از نوع اعتقاد و... شان) ندارد. ۲- تمامی «شهروندان» کشور با هر نوع اعتقادی (مانند اعتقاد داشتن به هر نوع دین و مذهبی و یا اعتقاد داشتن به عدم وجود خدا و...) از آزادی های کامل فردی و جمعی سیاسی و اجتماعی برخوردار هستند. ۳- دولت هرگز اجازه ندارد بین «شهروندان» به دلیل این که به دین و به خدا و یا هر چیز دیگری اعتقاد دارند یا ندارند، هیچ گونه تبعیضی قابل شود.***

«دولت» طبق قانون میتواند لائیک باشد، اما هرگز «جامعه» لائیک بدون اعتقاد وجود نخواهد داشت (حتی بی خدایی هم نوعی اعتقاد است)، جامعه جایگاه ادیان و اعتقادات گوناگون و راپزنی دموکراتیک آنهاست. در یک توضیح کوتاه و ساده می گوئیم که سکولاریسم در «جوامع» مختلف (نه در دولت ها)، در زمان های مختلف، به انواع مختلف و بر اساس فرهنگ و سنن مختلف آن جوامع تحول کرده است، اکنون «جوامع» آمریکا، آلمان، انگلیس، فرانسه و... سکولار شده اند و از نقش بنیاد دینی در زندگی مردم این جوامع به مرور زمان کاسته شده است، متها در فرانسه، «جامعه» سکولار تصمیم گرفته است که بر اساس قانون لائیسیته، «دولت» نسبت به هر نوع دین (با اعتقاد به بی خدایی و یا اعتقاد به شیطان پرستی و یا هر اعتقاد دیگری) اعلام خنثی بودن و بی طرفی کامل کند (و در عمل هم اجرا میشود)، در دیگر کشورهای دارای «جامعه سکولار»، قانون خاص و الزام آوری برای بی طرف بودن دولت نسبت به اعتقادات و وجدان شهروندان وجود ندارد و این دولت‌ها نیز هرگز چنین ادعایی ندارند و صرفاً چون «منتخب جوامع سکولار» هستند، نقش بنیاد دینی در این دولت‌ها «کم» است (ولی هرگز از دین جدا نیستند)، نقش بنیاد دینی در این دولت‌ها بسته به این که منتخب مردم کدام کشور دارای جامعه سکولار باشند، شدت و ضعف دارد.

من از آن دسته از فعالین سیاسی ایرانی ای که معتقدند که دولت‌های آمریکا، انگلیس و... سکولار هستند!!! و نسبت به دین و اعتقادات شهروندان شان بی طرف هستند، میخواهم که در مقابل «قانون شفاف لائیسیته» فرانسه مصوب ۹ دسامبر ۱۹۰۵، «قانون مصوب سکولاریسم»!!! که بر اساس آن، این دولت‌ها نسبت به دین و وجدان شهروندان اعلام خنثی بودن و بی طرفی کرده اند را ارائه نمایند. نتیجه کلی این بحث این است که: هرگز نباید تصور کرد که لائیسیته و سکولاریسم یک معنا دارند و تفاوت صرفاً در زبان های انگلیسی و فرانسوی است و با این که این دو رقیب یکدیگر هستند، سکولاریسم رفرم در دین و فرهنگ جوامع است (با بر این دولت سکولار، دولت مستبد و ایدئولوژیکی خواهد بود که در دین و فرهنگ شهروندان دخالت میکند)، در حالی که لائیسیته یک قانون دولتی برای خنثی بودن و بی طرفی کامل دولت نسبت به اعتقادات و وجدان شهروندان کشور است، بنا بر این، بهترین نسخه ممکن برای درمان کردن زخم های عمیق کشورهایمانند ایران که هم جامعه چندان بازی ندارند و هم مردمش از دولت های مستبد دینی رنج می برند، «سکولاریسم اجتماعی» و «لائیسیته دولتی» (به صورت کاملاً مجزا ولی هماهنگ با هم) است.

- ۱) muluceos
- ۲) Ç
- ۳) euqihhtë
- ۴) شیدان وثیق، لائیسیته چیست؟، صفحه ۴۴

جنگ یا صلح؟

در ۱۶ اردیبهشت ۹۱، به گزارش ایبنا، حدود ۱۰۰ نفر از کارگران نساجی مازندران به اتفاق خانواده‌هایشان در مقابل استانداری مازندران تجمع کردند. کارگران نساجی مازندران که طی ماه‌های اخیر با تکلیف و سرگردان بوده‌اند، اعتقاد دارند نزد خانواده‌های خود شرم‌زده هستند و ماهیگست که با دست خالی به خانه می‌روند.

«در ۱۸ اردیبهشت ۹۱، به گزارش کمیته بین المللی حقوق بشر در ایران، پس از اینکه فرسید فتحي، یک کشیش ۳۳ ساله مسیحی، به مدت ۱۶ ماه بدون تفهیم اتهام در بازداشت بود، مقامات قضایی بالاخره در اردیبهشت ماه سال جاری وی را به شش سال حبس محکوم کردند. کیفرخواست فتحي بخشی از یک روند جاری تبعیض و آزار نوکیسان مسیحی در ایران است.

«در ۱۸ اردیبهشت ۹۱، به گزارش هرانا، قاضی صلواتی به استناد ماده ۶۱۰ قانون مجازات اسلامی میثم محمدی، روزنامه نگار، را به ۴ سال حبس تعزیری و ۵ سال محرومیت از عضویت در احزاب و گروه‌ها و فعالیت در فضای مجازی و رسانه‌ای و مطبوعات محکوم کرد.

«در ۱۸ اردیبهشت ۹۱، به گزارش هرانا، فرار بازداشت موقت کسری نوری از درویش گنابادی که تاریخ ۲۴ اسفند ماه به اتهام فعالیت تبلیغاتی علیه نظام به نفع بیگانگان و ارتباط و مصاحبه با رسانه رادیو فردا بازداشت شده بود، با توجه به اتمام زمان قرار بازداشت، با دستور بازپرس پرونده وی تمدید شد.

«در ۱۸ اردیبهشت ۹۱، بنابه گزارشات رسیده به «فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران» ۹ زندانیان قزل حصار که روز پنجشنبه به سلولهای انفرادی منتقل شده بودند به دار آویخته شدند.

اسامی اعدام شدگان امروز به قرار زیر می باشد: ۱- بهرام نبوی ۳۱ ساله، بهمن نبوی ۲۹ ساله، بهزاد نبوی ۲۶ ساله، مجید دوستی ۲۷ ساله، رضا گلشن ۲۸ ساله، مجید مام دهی ۳۱ ساله، بابک برآورد ۳۰ ساله، علی اعلائی ۳۰ ساله، ابوالفضل نوروزی ۲۸ ساله و همه از سالن ۱، واحد ۲ زندان قزل حصار کرج و یک سال در این زندان بسر برده بودند. اکثر اعدامهای گروهی در ایران بصورت مخفیانه صورت می گیرد و رسانه های دولتی از انتشار خبر آن خوداری می کنند که از جمله آنها می توان به اعدام های گروهی ۴ و ۵ اردیبهشت ماه در زندان قزل حصار کرج اشاره کرد.

«در ۱۹ اردیبهشت ۹۱، وضعیت اسف بار زندانیان زندان کارون اهواز گزارش شده است: بنا به اخبار دریافتی توسط سایت ملی - مذهبی زندانیان زندان کارون اهواز در وضعیت بسیار اسف بار می برسد. طبق این اخبار برخی از مشکلات زندانیان به شرح زیر است:

- ۱- از سوی دادستان و اطلاعات اهواز از دادن مرخصی و عفو مشروط و پایان حبس ممانعت بعمل می آید.
- ۲- بازداشت زندانیان وزیر حکم نگه داشتن آنان که گاه در بعضی موارد بیشتر از دو سال نیز طول می کشد.
- ۳- شکنجه شدید زندانیان توسط کارمندان زندان و سربازان با چوب، باتوم، باتوم برقی و لوله سبز در حالی که دست و پای زندانی به میله های آهنی داربست (کنار دفتر مدیریت داخلی زندان) بسته شده است.
- ۴- انداختن متهم در انفرادی بدون بنو و لباس (بصورت لخت).
- ۵- تبعید کردن زندانیان خلاف کار، از بندهای دیگر به بند زندانیان سیاسی.
- ۶- کیفیت پایین غذا و نداشتن امکانات از جمله نبود آب گرم و حمام کردن با آب سرد در زمستان.

۷- کمبود تخت به تعداد زندانیان تا آن جا که بعضی مواقع که آمار زندانیان زیاد می شود، به دلیل کف خوابی زندانیان جدید، حتی جایی برای خواندن نماز صبح پیدا نمی شود.

«در ۱۸ اردیبهشت ۹۱، به گزارش هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، لاله آزادی و افاقا عزیزی دو شهروند معترض تهرانی که در وقایع ۶ دی ماه ۱۳۸۸ (عاشورا) بازداشت شده بودند، در شعبه ۱۱۷۷ دادگاه قدس تهران جمعا به ۸ سال حبس محکوم شدند. دادگاه شعبه ۱۱۷۷ دادگاه قدس در طی حکمی لاله آزادی و افاقا عزیزی را به اتهام تبلیغ علیه نظام، توهین به رهبری، توهین به مقدسات و تجمع غیرقانونی هرکدام را بطور جداگانه به ۴ سال حبس تعزیری محکوم نموده است.

«در ۱۹ اردیبهشت ۹۱، به گزارش کلمه، احمد رضا یوسفی در بهار سال ۸۹ هنگامی که برای ادامه تحصیل قصد خروج از کشور را داشت به اتهام ارتباط با بیگانگان بازداشت شد. یوسفی که به دلیل فعالیت در حمایت از کاندیداهای اصلاح طلب در دوران انتخابات فریانی سناریوی تسویه حساب نهادهای امنیتی شده بود، پس از یک سال بلاتکلیفی و بازداشت موقت از سوی قاضی صلواتی به ۲ سال حبس قطعی و ۳ سال تعلیقی محکوم شد.

«در ۱۹ اردیبهشت ۹۱، به گزارش ادوار نیوز، مقامات امنیتی بیش از ۱۵۰ نفر از دانشجویان دانشگاه های تهران، صنعتی شریف، علامه طباطبائی و علم صنعت که بیشتر از دانشجویان شاغل به تحصیل در مقطع کارشناسی بوده اند را احضار کردند. تعدادی از دانشجویان احضار شده، حتا سابقه فعالیت دانشجویی نیز نداشتند و فقط به صرف داشتن رابطه با بعضی از فعالین احضار و تهدید شدند.

«در ۲۰ اردیبهشت ۹۱، به گزارش شبکه اجتماعی افسران، به دنبال جسارت شاهین نجفی، از خواننده های رایپ، در ترانه ای به اسم "تقی"، به امام هادی حکم ارتداد او توسط آیت الله صافی صادر شد.

«در ۲۱ اردیبهشت ۹۱، به گزارش شرق، کتاب دفاع از حقوق شهروندی نوشته محمدحسن علیپور، مدیر و سردبیر هفته نامه توقیف شده «ایان» در بیست و پنجمین نمایشگاه کتاب تهران جمع آوری و فروش آن ممنوع اعلام شد. کتاب دفاع از حقوق شهروندی، دفاعیات مدیر مسوول ایان در دادگاه مطبوعات است که چند سال پیش با مجوز اداره کل کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ و روانه بازار کتاب شد.

«در ۲۲ اردیبهشت ۹۱، به گزارش عصر ایران، کمالی نژاد -مدیر کمیته ناشران داخلی بیست و پنجمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران- از بسته شدن شش عرقه به دلیل تخلفات انضباطی خبر داد و گفت: این شش عرقه به دلیل عدم رعایت شئونات ("بد حجابی")، عدم رعایت آیین نامه انضباطی، عدم رعایت قانون بسته شده اند.

«در ۲۳ اردیبهشت ۹۱، بنا بر اخبار رسیده از استان مازندران، نیروهای امنیتی شهرستان بابل در روزهای گذشته دو تن از دانشجویان دانشگاه های بابل به نامهای معین غمینی و محمد حاجی بابائی را بازداشت کرده اند.

«در ۲۳ اردیبهشت ۹۱، به گزارش هرانا، حکم چهار شهروند در استان کهگیلویه و بویراحمد که نیش تر از سوی دستگاه قضایی به اتهام "لواط" با حکم مرگ مواجه شده بودند، تأیید شده است.

«در ۲۴ اردیبهشت ۹۱، به گزارش فارس، معلمان شرکتی آموزش و پرورش در اعتراض به اخراج شش دانش آموز و آموزش و پرورش امروز برای چندمین بار در مقابل مجلس تجمع کردند.

«در ۲۵ اردیبهشت، نرگس محمدی، مبارز سخت کوش و مدافع حقوق بشر، بر اثر وخامت بیماریش، در بیمارستان زندان اوین بستری شده است